



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



لوگوستانده بزرگه معنوی مصالح لوردانی

فریب

کاوشی در اسلام پیغمبر و اسلام سیاست بازان

مفتی جناب اسید، علامہ، جناب امیری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرب : کنکاشی در اسلام پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

نویسنده:

صالح وردانی

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	فریب : کنکاشی در اسلام پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم
۹	مشخصات کتاب
۱۲	مقدمه مترجم
۱۶	پیشگفتار
۲۰	آغاز راه
۲۰	اشاره
۲۲	آغاز راه
۲۴	بررسی واقعیت
۲۸	اخلاق
۳۳	مسافرت‌هایی به عراق و کویت
۳۸	پاورقی ها
۴۰	رهائی از گذشته : گروه‌های اسلامی مرا وادار به رهائی از گذشته نمودند
۴۰	اشاره
۴۲	گروه‌های اسلامی مرا وادار به رهائی از گذشته نمودند
۴۴	گروه تکفیر
۴۷	اندیشه حاکمیت
۵۳	کتاب‌های عقیدتی
۵۸	پیروی
۶۴	پاورقی ها:
۶۸	دین و میراث
۶۸	اشاره
۷۰	دین و میراث
۷۱	دین چیست ؟

۷۴	میراث چیست ؟
۷۹	حق و باطل
۸۷	میراث سنی و میراث شیعی
۹۱	پاورقی ها
۹۲	دوران تردید : واز تردید یقین می آید پدید
۹۲	اشاره
۹۴	واز تردید، یقین می آید پدید
۹۶	بنی امیه
۱۰۶	پاورقی ها:
۱۱۰	توجیه و تاویل
۱۱۰	اشاره
۱۲۶	پاورقی ها:
۱۳۲	پیامبر و زنان
۱۳۲	اشاره
۱۴۰	پاورقی ها:
۱۴۲	علم حدیث بین متن و سند
۱۴۲	اشاره
۱۶۱	پاورقی ها:
۱۶۴	صحابه
۱۶۴	اشاره
۱۷۷	پاورقی ها:
۱۸۰	اجماع
۱۸۰	اشاره
۱۹۱	پاورقی ها:
۱۹۲	بزرگ جلوه دادن شخصیتها
۱۹۲	اشاره

- بزرگ جلوه دادن شخصیتها - ۱۹۴
- کوچک کردن شخصیت امام علی علیه السلام: ۱۹۶
- عشره مبشره به بهشت - ۲۰۲
- اشاره - ۲۰۲
- پاورقی ها: ۲۱۷
- عمر - ۲۲۰
- اشاره - ۲۲۰
- پاورقی ها: ۲۳۶
- عثمان - ۲۳۸
- اشاره - ۲۳۸
- پاورقی ها: ۲۵۲
- طرح و ایده تشیع - ۲۵۴
- اشاره - ۲۵۴
- عوامل جذب - ۲۵۶
- قرآن و عقل - ۲۵۸
- امام علی - ۲۶۱
- اجتهاد - ۲۶۷
- بنیاد مذهبی - ۲۶۹
- پاورقی ها: ۲۷۲
- دو اشکال در طرح تشیع: عصمت و غیبت - ۲۷۴
- اشاره - ۲۷۴
- عصمت و غیبت - ۲۷۶
- جایگاه اشکال - ۲۷۷
- عصمت - ۲۸۶
- غیبت - ۲۹۱
- پاورقی ها: ۳۰۳

۳۰۴	پس از تشیع
۳۰۴	اشاره
۳۰۷	شخصیت مصری
۳۲۴	انجمن شیعیان
۳۲۹	پاورقی ها:
۳۳۱	قرآن
۳۳۱	اشاره
۳۳۴	جمع قرآن
۳۴۳	قرآنهاى اصحاب
۳۵۵	ترتیب قرآن
۳۶۱	توضیح مترجم:
۳۶۳	پاورقی ها :
۳۶۵	پس گفتار
۳۶۵	پس گفتار
۳۶۹	فهرست منابع
۳۷۱	فهرست مطالب:
۳۷۵	درباره مرکز

فريب : کنکاشی در اسلام پیامبر صلی الله عليه وآله وسلم

مشخصات کتاب

سرشناسه : ورداني صالح

Wardani, Salih

عنوان و نام پديدآور : فريب: کنکاشی در اسلام پیامبر صلی الله عليه وآله وسلم و اسلام سياست بازان/ نویسنده صالح الورداني؛

ترجمه: محمدجواد مهري.

مشخصات نشر : قم بنياد معارف اسلامي 1375.

مشخصات ظاهري : 361 ص .

فروست : مرکز نشر بنياد معارف اسلامي 74.

شابك : 6000 ريال ؛ 350000 ريال: چاپ دوم-988-7777-964-978 :

يادداشت : چاپ دوم: بهار 1389.

يادداشت : عنوان روي جلد: فريب: کاوشی در اسلام پیامبر و اسلام سياست بازان.

يادداشت : کتابنامه.

عنوان روي جلد : فريب: کاوشی در اسلام پیامبر و اسلام سياست بازان.

موضوع : شيعه -- عقايد

موضوع : شيعه -- دفاعيه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : مهري محمدجواد، 1326 -، مترجم

شناسه افزوده : بنياد معارف اسلامي

رده بندي کنگره : 5/212BP/و4ف 4 1375

رده بندي ديويي : 297/417

شماره کتابشناسي ملي : م 76-7262

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

قم تلفن 7732009 - 09127688298 - نمابر 763701 ص.پ 37185/768

www.maarefislami.com

E-mail:info@maarefislami.COM

ص: 1

نویسنده بزرگ مصری : صالح الوردانی

فریب

کنکاشی در اسلام پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و اسلام سیاست بازان

ترجمه سید محمد جواد مَهْری

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای دکتر تیجانی را که بیشتر کتابهایش را به فارسی برگردانده ام - از نزدیک دیده بودم و زندگینامه اش را همزمان با ترجمه کتابش (آنگاه هدایت شدم) از زبان خودش شنیده بودم؛ ولی آقای صالح الوردانی، نویسنده محترم کتاب حاضر را نه دیده و نه هیچ آشنائی با شخص ایشان دارم. من ایشان را فقط از لابلای گفته هایش در میان کتابهای گوناگونش که در زمینه پیروی از خط ولایت راستین، نگاشته و منتشر شده، می شناسم.

او هم مانند هزاران انسان پاکی است که در جستجوی حقیقت، روزهای هفته ها، ماه ها و سال ها را گذرانند و با افراد گوناگون و عقیده ها و ایسم ها و ایدئولوژی ها و گروه ها آشنا شد، تا اینکه سرانجام راه را از آگاهان پرسید و همراه با راستگویان شد و از اهل سنت واقعی گردید.

او به فضل و لطف الهی، صراط مستقیم را از میان ده ها راه انحرافی بازیافت و بی درنگ در آن گام گذاشت. او که حتی در زندان ها نیز پی گمشده اش می گشت. آن را پیدا کرد و همچون دیگر پیروان ولایت، به عروة الوثقی پیوست و در پیشگاه قرآن و عترت زانو زد تا دیگر هرگز گمراه نشود.

نویسنده کتاب که قطعا از قلبی بیدار و وجدانی پاک برخوردار است، سخن دلربای رسول خدا صلی الله علیه و آله را به روایت ابو بکر شنید که می فرماید «لا یجوز احد الصراط إلا من کتب له علی الجواز»⁽¹⁾ هیچ کس از پل صراط عبور نمی کند جز کسی که از علی علیه السلام گذرنامه گرفته باشد.

آری، به بهشت برین راه نمی یابد کسی که بدون گذرنامه باشد.

شاید در این دنیا بتواند به صورت قاچاق، از کشوری به کشوری

ص: 1

مسافرت کند ولی در آنجا که واحد قهار ، ملك الملوک و حاکم مطلق است، باید گذرنامه معتبر با مهر و امضای علی داشته باشد وگرنه، به جهنم - والعیاذ باللله - باید برود.

هیچ فکر کرده اید که علی علیه السلام چه گذرنامه ای را صادر می کند؟ این گذرنامه مخصوص پیروان حقیقی علی است که راه او را دنبال کردند؛ و این راه را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم - به امر پروردگار - در حجة الوداع و در سرزمین «غدیر خم» به مردم آموخت و برای آنان با صدای بلند بیان کرد که: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» و تا آن روز رسالت حضرتش کامل نشده بود «وان لم تفعل فما بلغت رسالته».

صالح الوردانی که می داند زندگی واقعی آنجا است «وان الدار الآخرة لهی الحيوان» دنبال گذرنامه اش رفت و سرانجام آن را در خانه اهل بیت یافت. تو هم ای خواننده عزیز، اگر تاکنون این گذرنامه را دریافت نکرده ای، هر چه زودتر، تا دیر نشده است، آن را برای خود و خانواده ات از دست علی علیه السلام بگیر وگرنه جز خسران و زیان چیزی در انتظارت نیست «خسر الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبين». سخن برای گفتن بسیار است ولی در این پیشگفتار کوتاه، چاره ای جز لب فرو بستن ندارم و بقیه سخن را به استاد صالح الوردانی می سپارم که بی گمان شما را خشنود خواهد کرد، فقط برای اینکه از دریای بیکران اهل بیت علیهم السلام، جامی بردارم، حدیثی را از مسند احمد بن حنبل که جز معتبرترین و مهمترین کتابهای اهل سنت است یاد آور می شوم، شاید به خواست خداوند نشر این حدیث، وسیله ای باشد که مقداری از بار سنگین گناهانم را بکاهد، آمین رب العالمین.

احمد بن حنبل در مسندش از عمرو بن میمون نقل می کند که گفت:

من در کنار ابن عباس نشسته بودم که نه نفر نزد وی آمدند و گفتند: ای ابن عباس! یا با ما برخیز و یا اینان که در محضرت نشسته اند، مجلس را

خلوت کنند. ابن عباس، که در آن روز هنوز نابینا نشده بود، گفت: نه، من با شما من آیم سپس با آنان بیرون رفت و ما نمی دانیم چه حرفهائی بین آنان رد و بدل شد ولی وقتی برگشت، با عصبانیت لباسش را تکان می داد و می گفت: اف بر آنان! نف بر آنان! شخصی را مورد اهانت قرار می دهند که پیامبر در باره اش فرمود:

همانا فردا کسی را می فرستم که هرگز خداوند او را خوار و ذلیل نمی کند و او خدا و رسولش را دوست می دارد. همه مردم گردن کشیدند تا شاید پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم یکی از آنان را معرفی کند ولی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فریاد زد:

علی کجاست؟ گفتند: او مشغول آرد کردن گندم است؟ حضرت با خشم فرمود: چرا یکی از شماها این کار را نکردید؟ بهر حال علی را خبر دادند.

او در حالی که چشمش بیمار بود (تراخم داشت) و درست نمی دید، به خدمت حضرت رسید. حضرت در دیدگان علی فوت کرد و چشمان علی خوب شد. آنگاه سه بار پرچم را حرکت داد و آن را به علی سپرد.

. و همچنین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فلانی (همین طور در مسند احمد آمده است) را با سوره توبه فرستاد، اما ناگهان به علی امر کرد که برود و سوره توبه را از وی باز ستاند و آنگاه فرمود: هیچ کس این را نمی برد مگر شخصی که از من باشد و من از او باشم.

و همچنین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به عموزادگانش فرمود: کدام يك از شما در دنیا و آخرت با من همراه و همگام خواهد بود. علی در کنار او نشسته بود ولی خویشان حضرت حاضر نشدند پاسخش دهند تا اینکه علی گفت: من در دنیا و آخرت با تو خواهم بود. حضرت فرمود: آری! تو در دنیا و آخرت همنشین و پیر و من هستی. سپس وی را رها کرد و باز به یک نفر از خویشانش روی کرده گفت: کدام یک از شما با من در دنیا و آخرت خواهید بود؟ باز هم سکوت کردند. علی دگر بار گفت: من در دنیا و آخرت همراه تو خواهم بود. حضرت فرمود: آری! تو با من در دنیا و آخرت همراه هستی.

سپس ابن عباس گفت: علی نخستین مرد پس از خدیجه بود که به

پیامبر اسلام آورد . وهمانا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ردای خود را بر علی وفاطمه و حسن و حسین انداخت و فرمود : «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا» - خداوند می خواهد که شما اهل بیت را از هر رجس و پلیدی دور سازد و پاک و طاهرتان گرداند ...

وهمچنین در غزوة تبوك علی علیه السلام به حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد: من همراه تو بیایم. فرمود: نه! علی گریست .

ناگهان رسول خدا فرمود: آیا راضی نیستی که نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی باشد جز اینکه تو پیامبر نیستی . همانا سزاوار نیست که من بروم و در اینجا خلیفه و جانشینی نداشته باشم و تو خلیفه من هستی.

وهمچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو پس از من ولی هر مؤمنی هستی . و فرمود: تمام درهای مسجد را ببندید مگر در خانه علی . ابن عباس گفت : ولذا علی حتی در حال جنابت نیز از آن در وارد و خارج از مسجد می شد زیرا دری جز آن نداشت.

وهمچنین رسول خدا فرمود: هر که من سرور و مولای اویم ، پس علی مولای او است... (پایان حدیث احمد بن حنبل)..(1)

در پایان ترجمه این کتاب را تقدیم می کنم به روح بلند پدر ، معلم و مریم ؛ همو که مرا با خط اهل بیت آشنا ساخت : مرحوم آیه الله حاج سید عباس مهری ، و به روح پاک مادرم که قرآن را به من آموخت و پیوندم را با ثقلین (قرآن و عترت) ناگسستی کرد.

سید محمد جواد مهری 3 محرم الحرام 117 هجری قمری

ص: 4

ج-س-تجو در یافتن اسلام حقیقی در لابلای انبوه گفتارها، فتواها، احادیث و رویدادهای تاریخی، امری بس سخت و دشوار بود، از روزی که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) رحلت کرد تا امروز، بسیاری از خس و خ-اشاک ها به اسلام چسبیده و حقیقتش را پنهان کرده تا آنجا که اسلام امروزی چیزی جز اسلامی ب-ودك-ه پ-یامبر به امت بخشید، چنین می نمود که مساله نیاز به پیام رسانی دیگر دارد تا اسلام را دگر بار برانگیزانند.

این مطلبی بود که در طول بحث و مطالعه و تجربه های طولانیم در محدوده مرکزیت اسلامی در مصر به آن رسیدم و بیش از بیست سال ادامه داشت .

آن-چه از سوی گروه ها و حرکت های اسلامی در مصر، به آن پی بردم، اولین و اصلی ترین انگیزه ای بود که مرا واداشت تا در میراث اسلامی به بحث و جستجو بپردازم، چرا که اسلام منبع اصلی تمام این گروه ها به شمار می رفت و از این راه می خواستم به علت برخوردهای این گروه ها پی ببرم .

ای-ن ب-رخ-وردها را مربوط به امروز نیافتم، بلکه، ریشه در گذشته دارد. و اکنون اقرار می کنم که ب-ح-ث درباره این برخوردها نیاز به يك

شرط اساسی دارد که در آغاز نبوده است و آن خالی کردن ذه-ن از ق-داس-ت اف-راد اس-ت، ی-ا به عبارت دیگر: باید شخصیتی مستقل داشت، آزاد از پرستش مردان، چرا که من وقتی به کنجکاوی در میراث اسلامی غوطه ور بودم که در درونم حامل قداستی افزون برای شخصیت های پیشین از صحابه تا برسد به فقیهان بودم.

ول-ی آن ه-ن-گام - که به فضل الهی - از این هاله مقدس خود را رها ساختم، راه را پیشاپیشم برای رس-یدن به حقیقت اسلام، هموار یافتم و دریافتم که در این دین، سنت پیشینیان محقق گشته و آن ت-س-ل-ط افراد بر نصوص پیامبر پس از آن حضرت است تا آنجا که امت به این نتیجه دست یافته ك-ه می شود دین را از افراد اخذ کرد نه از متن ها و نصوصی که پیامبر به ارث گذاشته که سرانجام، ح-ق-ی-ق-ت اس-لام پ-نهان می ماند، چنانکه حقیقت دین موسی و عیسی نیز بوسیله احبار و رهبان ب-ن-ی اس-رائیل، پنهان ماند، همانها که درباره شان خدا فرمود: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» بنی اسرائیل احبار و رهبان خود را جز خدا، ارباب خود قرار داده بودند.

ای-ن-ج-ا بود که دنبال نصوص و رویدادهای تاریخ رفتیم با ذهنی خالی از مردان و شخصیت ها، و به عبارت روشن تر: نصوص را برتر از مردان قراردادیم تا به حقیقت رسیدیم.

آری، آن روش-ی ك-ه شاطبی در کتاب اعتصامش درباره حق و

شخصیت‌ها، یادآور شده، آن را اجرا کردم، آیا مردان با حق شناخته می‌شوند یا حق بوسیله مردان؟

و اگ-رفقیهان اجماع کرده اند که مردان بوسیله حق شناخته می‌شوند، ولی این قانون در حقیقت وج-ودی ندارد، نه در میراث گذشته و نه در حقیقت امر، پس آنان این را شعار خود در ظاهر قرار دادن-دول-ی در واق-ع، عکس آن را اجرا نمودند و همین فرق گذاشتن میان نص و مردان و تلاش ب-رای درك ن-ص - ب-دون آن-ان - م-را ب-ا حقیقت اسلام آشنا ساخت. اگر به سخنان آنان و تفسیر و ت-وض-یحشان درباره نصوص و احادیث، بسنده می‌کردم.

و به تفسیرهایی که بیشتر بوی سیاست از آن اس-ت-شمام می‌شد بسنده می‌کردم هرگز به این حقیقت نمی‌رسیدم. من برآستی از دایره وهم-خ-ارج ش-دم وب-ه س-رزمین حقیقت رسیدم آنگاه که مسیر اسلام را پس از رسول خدا (ص) دنبال می‌کردم و آن را دوباره خوانی نمودم.

و سرانجام پس از سالهائی طولانی از سرگشتگی و گمراهی، آرام گرفتم، آنگاه که قسمت پنهان ش-ده از تاریخ اسلام و حقیقت مسلمین بر رویم گشوده شد و در راه راست و صراط مستقیم قرار گرفتم.

ه-م-چ-ن-ان ك-ه نور اهل بیت جلوی رویم تابید، پرده های ظلمت پس زده شد و راه راستین برایم گشوده شد و خود را در محدوده اسلام واقعی یافتیم.

ص: 7

و آنچه در این کتاب قلم زده ام ، سخن از بیوگرافی یا تجربه های شخصی خود نیست ، بلکه سخن از ع-رض-ه-ن-م-ودن واقعیت ها و رد بعضی استدلالها و بیان حقایقی است که از مسلمانان پنهان شده است .

وخ-دای را ب-ر ای-ن-ه-دای-ت حمد و سپاس می گویم که اگر توفیق خداوند نبود، هرگز هدایت نمی شدیم .

قاهره

صالح الوردانی

10 جمادی الثاني 1415 هجری

آدرس پستی : قاهره / رمسیس ص پ 163 - 11794

ص: 8

آغاز راه

اشاره

ص: 9

بیش از پانزده سال در میان انقلابیون مسلمان مصری گذراندم که از آغاز دهه 70 میلادی شروع و ت-ا-پ-ای-ان-ده-ه-ش-تاد، ادامه داشت. در طول این مدت شاهد پیدایش حرکتهای و پایان گرفتن ح-رکتهائی بودم. و همچنین رخدادها و شخصیت‌های زیادی را دیدم که به میدان آمدند یا از میدان خ-ارج ش-دند همه اینها را شاهد بودم در حالی که هیچکدام نمی توانستند، در آن زمان، مرا به خود جذب کنند و در بر گیرند، چرا که خود آنقدر تجربه اندوخته بودم که می توانستم بدور از تاثیر آنان زندگی کنم.

ت-لاش-های زیادی از سوی اخوان المسلمین یا گروه تکفیر یا حرکت جهاد برای جذب من ش-د-ول-ی-در م-ق-ابل، من

مایل بودم با گروههای اسلامی همکاری داشته باشم ، بدون اینکه عضو رسمی آنها به حساب آیم ، هر چند این کار نیز گروهها را خرسند می نمود. از این روی ، همکاریم از م-ح-دوده-اخ-وان-ال-م-س-ل-مین و جهاد فراتر رفت ، زیرا سایر گروهها این نوع همکاری را نمی پسندیدند.

بهر حال ، در همان وقت که با این گروه ها رفت و آمد داشتم ، طرح های پایه ای و اساسی آنان را نیز ب-ررس-ی-م-ی-ك-ردم ، ه-م-ان-زی-رب-ن-ائی-ك-ه-م-اع-ضا در برابرش تسلیم بودند و تنها به فقه گذشته بسنده می کرد و نسبت به زمان حاضر ، اهمیتی قائل نبود.

م-ن-ه از دی-دگ-اه-ه-ا و موضعگیری های این گروه خرسند بودم و نه از زیر بنائی که مربوط به گ-ذشته بود و بر اساس آن ، برنامه ها و برخورد های خود را تنظیم می کردم . و همواره آنها را مورد انتقاد قرار می دادم .

ای-ن-ب-ر خورد من باعث شد که گروهها از من گله مند شدند و سرانجام با من قطع رابطه کرده و حتی گاهی مرا با چوب الحاد و گمراهی رانندند ! هنگامی این داوری را در حق من اعمال کردند که من سنی بودم . و در نتیجه چند سؤال برایم پیش آمد:

— آیا چنین حکمی ، نتیجه تعصب کورکورانه است ؟

— آیا این حکم مبتنی بر استدلالهای شرعی است ؟

ص: 12

آیا اندیشه من نسبت به طرحهای آنان ، مرا از اسلام خارج می سازد؟

و از آن روز آغ-از ش-ك و ت-ردی-د در زندگی من پدید آمد که سرانجام مرا با خط اهل بیت آشنا ساخت.

بررسی واقعیت

در اوائل ده-ه هفتاد میلادی ، انجمنهای خصوصی و روشهای صوفیگری در مصر حکمفرما بود که این دو خط از دوران عبدالناصر باقی مانده بود و بسیاری از جوانان که موج دینداری ، آنان را در ب-رگ-رف-ت-ه ب-ود، جذب این انجمن ها می شدند، چرا که خط صوفیگری چندان جاذبیتی برایشان نداشت.(1)

ی-ك-ی از ان-ج-م-نهائی که بسیاری از جوانان مصری را به خود جذب کرده بود، گروه یاران سنت م-ح-مدی و انجمن شرعی همکاری عاملین به کتاب و سنت بود، که گروه یاران سنت محمدی ، ج-اذب-ی-ت بیشتری داشت ، چرا که اندیشه حاکمیت و توحید بر آن حکمفرما بود، و اما انجمن دوم ، ب-یشر بر عبادات تکیه می کرد و دخالت در سیاست نمی نمود، و در حقیقت ، میل به تصوف داشت هر چند تبلیغانش در مصر زیادتر بود و مساجدش

ص: 13

1- وهابیت جوانان را به رد سوفیت و پیکار با آن وادار کرد. یادآور می شود که در مصر بیش از هشتاد طریقه تصوف وجود دارد که برخی از آنها را دولت پذیرفته است.

گ-روه-ی-اران-س-نت (انصار السنة) همان گروهی بود که اندیشه وهابیت را میان جوانان ترویج کرد و از آغ-از-پ-ی-دای-ش در اواخ-رس-ال-ه-ای-ب-ی-س-ت میلادی، اعضایش طرح وهابیت را برای خود پسندیدند. (2)

ه-نگامی که انور السادات دستور داد که زندان های سیاسی باید خالی از زندانی شود، ناگهان سه گ-روه از آن-ج-ا-ب-ی-رون-آم-ده و اع-لام وجود کردند: اخوان المسلمین و تکفیر و قطبی.

حرکت اخ-وان-ال-م-س-ل-مین توانست افراد بیشتری را به خود جذب کند، من جمله دانشجویان بودند که فعالیت گسترده ای در درون دانشگاه و تحت عنوان جماعت دینی که بعد از مدتی به جماعت اس-لامی تغییر یافت، آغاز کردند، تا آنجا که دانشگاه، تا اواخر دهه هفتاد، زیر نظر و سیطره اخوان المسلمین قرار داشت. (3)

گروه تکفیر نیز توانست محدوده گسترده ای از جوانان را در بر گیرد و درون دانشگاه و خارج از آن ب-ا-خ-وان به رقابت پردازد ولی پس از کشته شدن شیخ ذهبی (4) از قدرتش کاسته شد.

ول-ی-گ-روه قطبی همواره به مخفیکاری می پرداخت و لذا مانند اخوان و تکفیر نتوانست جا باز کند تا اینکه در سال 1981

ص: 14

1- ر.ك. به کتابمان «الحركة الإسلامية في مصر» که اوضاع دهه هفتاد را بررسی کرده و من یکی از اعضای آن جمعیت در سالهای هفتاد بودم.

2- تاکنون این گروه با پشتوانه وهابیت به فعالیت خود ادامه میدهد و ماهنامه ای به نام «التوحيد» دارد. کار اصلی آنها عبارت است از پیکار باتشیع و تصوف.

3- ر.ك. به کتابمان: الحركة الإسلامية.

4- در حادثه کشته شدن وزیر اوقاف دکتر ذهبی، پنج تن از رهبران گروه تکفیر محکوم شدند که در رأس آنان مؤسس گروه شکرى مصطفی بود و هر پنج نفر به اعدام محکوم شدند. ر.ك. به کتاب الحركة الإسلامية.

متلاشی شد و از میان رفت. (1)

در م-ی-ان این سه گروه، گروه چهارمی نیز پیدا شد که آن نیز اندیشه وهابیت را از گروه انصار ال-س-ن-ة گرفته و در پی چاپ و نشر کتابهای ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب و تبلیغاتشان در میان مردم بویژه دانشجویان و جوانان مسلمان در سراسر مصر بود و این گروه نیز در پی برخورد با دیگر گروهها، از میان رفت. (2)

در س-ال 1974 اولین گروه جهادی در مصر به رهبری صالح سریه نشات یافت و با رژیم حاکم برخورد کرد که به نام حرکت فنی نظامی معروف شد و این حرکت، عامل پیدایش گروه جهاد بود. (3)

در م-ی-ان ای-ن گ-روه-ه-ا، گروه اسلامی دولتی نیز که در ال-زهر و اوقاف خلاصه می شد، م-ش-غول به کار بود، این گروه مورد تنفر و انزجار همگان بود و هرگز نتوانست صفوف جوانان را ب-ش-ك-افد، و لذا انورالسادات را وا داشت در برخورد با گروههای افراطی و سخت گیر اسلامی و گروههای سیاسی ای که با وی دشمنی می کردند، از اخوان المسلمین، کمک بگیرد و بر آنها تکیه کند. (4) ب-هر حال نزاع و برخورد میان گروههای مختلف شدت گرفت و اعضای گروهها - چه در محیط دان-ش-گ-اه و چه خارج از آن -

ص: 15

1- ر.ک به کتاب الحركة الاسلامية.

2- این گروه نیز از زیر نفوذ اخوان المسلمین خارج شد، مصدر سابق.

3- ر.ک به الحركة الاسلامية

4- مصدر سابق.

بایکدیگر برخورد‌ها و کشمکش‌های شدیدی داشتند، و چه بسا افراد گروه سلفی یا گروه جهادی که بر اعضای اخوان المسلمین تعدی و تجاوز می‌کردند و کشمکش ب-ه-ب-الات-ری-ن-درج-ه-خ-ود-م-ی-رس-ی-د-س-پ-س نزاع‌ها اوج بیشتری گرفت و گروه تکفیر بات-م-ام-م-خ-الفین خود به جنگ و درگیری پرداخت. تازه این جدای از درگیریهائی بود که میان گروه ناصری و گروه مارکسیستی با گروه‌های اسلامی در محدوده دانشگاه، اتفاق می‌افتاد.

گ-روه-ن-اص-ری و گ-روه مارکسیستی، گروه اسلامی را متهم به وابستگی به دولت می‌کردند و گروه اسلامی آن‌ها را به کفر والحاد.

و اما من وضعیتم روشن بود، زیرا مستقل می‌اندیشیدم و فعالیتم مخصوص به خودم بود. من در هر زم-ی-ن-ه-ای عقل را داور خود قرار می‌دادم و در سایه آن، به فعالیت می‌پرداختم لذا با اوضاع روز و با ارتباط با واقعیت‌های موجود، برخوردی واقع بینانه داشتم. و در این میان مسافرت‌هایی در گوشه و ك-ن-ار ش-ه-ره-ا و روس-ت-اه-ای م-ص-رداشتم و در مساجد به سخنرانی می‌پرداختم و با جوانان دی-دارمی کردم و با گروه‌ها بحث و گفتگو می‌نمودم، هر چند در آن زمان قیافه ام مانند افراد آن گروه‌ها بود یعنی دارای ریش بلند و لباس

ص: 16

ب-ه-رح-ال بحث ها و گفتگوهایم با این حرکت ها و گروهها چندان نتیجه ای نداشت ، چرا که آنها ع-ق-ل را قبول نداشتند و اجازه نمی دادند کسی از خط پیشینیان فراتر رود، چه رسد به اینکه آنان را مورد انتقاد قرار دهد.

می توان گفت : تنها گروهی که شخصیت‌های پیشین را مورد انتقاد قرار می داد، گروه تکفیر بود ك-ه-ب-ه هیچ وجه نمی پذیرفت کسی در برابر نص قرار گیرد تا آنجا که عمر را نیز مورد هجوم قرار داد، زی-را در ب-را بر نص، اجتهاد کرده بود. ولی این گروه انتقاد خود را تنها در زمینه ترویج تئوری خ-ود م-طرح می کرد. و تئوریش عبارت بود از اینکه هر کس تقلید کند کافر است . و همین تئوری ه-واخ-وا هانش راوا می داشت که از تقلید نیاکان و پیروی از آنان ، باز دارد و مرا نیز واداشت که به نصوص بیشتر بیان‌دیشم و به سوی اهل بیت روانه شوم.(1)

اخلاق

گروه های اسلامی به استثنای اخوان المسلمین را جوانانی خام و بی تجربه رهبری می کردند تا آن-جا که بیشتر آنان ، چیزی جز

ص: 17

1- به بخش « رهائی از گذشته » و « دین و میراث » همین کتاب مراجعه کن.

معدود کتابهای وهابگیری، نخوانده بودند. و آنچه مورد توجه است، ای-ن-اس-ت-ك-ه چنین جوانانی نه تنها اندیشه وهابیت را تبلیغ می کردند که اخلاق وهابگیری را نیز ب-رای-خ-ود-اخ-ت-ی-ار-ك-رده-ب-ودند و این اخلاق، خلاصه می شد در خشونت، تعصب و مهدور الدم دانستن دشمنانشان!

از ای-ن-روی، ب-رخوردهای میان این گروه ها از مرز اخلاق فراتر رفته و چنین می نمود که پیکاری م-یان دو قبیله جاهلی است که با اسلام هیچ پیوندی ندارد. من آن هنگام که زندانی بودم (از سال 1981 تا 1984) هرگز نتوانستم تحمل اختلافهای هواداران این گروهها و رفتارهای پستشان و زد و خوردهای پایان ناپذیرشان را بنمایم. به همین خاطر بود که از آنان فاصله می گرفتم و یا تنها در سلولهای زندان می گذراندم و یا همراه با افرادی که به علت ارتکاب جرمهای دیگر، زندانی بودند، می زیستم (1).

ب-ا-ك-مال تاسف در میان این محکومین، بیشتر احساس آرامش می کردم تا در میان آن گروه های اسلامی. و همین باعث شد که آنان نسبت به من تنفر و انزجار خود را اظهار داشته و با من به ستیز و م-ق-اب-ل-ه-ب-رخیزند، چرا که به این زندانیان به دید تحقیر می نگرستند و این دید به علت عقیده برتری جوئی بر دیگران بود که از آن برخوردار بودند.

ص: 18

1- به کتابمان «مذکرات معتقل سیاسی» چاپ قاهره، مراجعه کن.

ای-ن-ع-ق-ی-ده-خ-ود-ب-زرگ بینی ، خطرناکترین منشی بود که گروههای اسلامی را از توده ها دور م-ی-س-اخت . بنابراین فاصله ای که میان مردم و این گروهها در مصر پیدا شده بود، در حقیقت، به خ-اط-ر-ای-ن-خ-وی-ت-ن-د-د-وش-ت بود که بر این گروهها حکمفرما بود . و به همین علت، زندانیان م-س-ل-م-ان را در داخ-ل-زن-دان-ب-ه-عصیان علیه این گروهها و می داشت و آنان را از اسلام دور می ساخت ، زیرا این خوی بد و خشن به علاوه کجروی ها، نتیجه ای جز این نمی توانست داشته باشد.

چ-ه-بسا روزهایی که من و سایر زندانیان در اثر زد و خوردهای شدید هواداران عمر عبدالرحمن و ه-واداران ع-ب-ود الزمر، از خواب می پریدیم، که صعیدیان (بادیه نشینان مصر) طرفدار گروه اول ودري-ان-شینان طرفدار گروه دوم بودند . جالب اینجا است که در آن زد و خوردها همه چیز به کار م-ی-رف-ت ! از ت-ك-ه-ه-ای-چ-وب-ی-ك-ه-از پنجره ها قطع می کردند تا شیر و لوله هائی که از توالت ها کنده می شد ! به اضافه قبیح ترین و زشت ترین واژه های فحش و ناسزاگوئی. (1)

اگ-ر-چ-ن-ی-ن-روش-ب-رخ-وردی میان هواداران يك گروه (که همان گروه جهاد بود) رد و بدل می شد، میان طرفداران گروههای گوناگون ، خدا می داند که چه می گذشت !

ص: 19

ای-ن-چ-نین حوادثی مرا به این سؤال وا می داشت: آیا علت این درگیربها و برخوردها فقط اخلاق است یا علت‌های دیگر هم دارد؟

پ-س از م-د-ت-ی اندیشه، به این نتیجه رسیدم که علت این امر، فقط اخلاق نیست، بلکه انگیزه‌های ف-ک-ری و ای-دئول-وژی-کی نیز دارد که پشت این خوی بد پنهان شده است، انگیزه‌هایی که از همان زیربناهای غلط آن حرکتها می جوشد و چنین رفتاری را برای هوادارانش می پسندد.

در خ-لال-م-ط-ال-ع-ات-ت-اری-خیم، موضعگیری‌ها و منش‌ها و خلق و خویهای خوارج، مرا به تعجب واداش-ت و چ-ق-در-ش-گ-ف-ت زده ش-دم-وق-تی دریافتم که برخوردها و اخلاقی که طرفداران این گروه‌های اسلامی امروزه دارند، همان برخوردها و اخلاق خوارج است که متن احادیث در مذمت و نکوهش آنان بسیار وارد شده و امت را از آنان برحذر داشته است. (1)

ب-ی-گ-مان، اندیشه و تئوری خوارج همان بود که آنان را وادار به چنان اخلاق ناپسند و رفتار تند و خوی انحرافی می نمود، و همچنان انداین افراد.

اگر خوارج شناخته می شدند به چنان شدت و قسوت قلب، پس اینان نیز به همان صفات شناخته م-ی-ش-ون-د، و اگ-ر-ش-مشیرهای

ص: 20

خوارج بر سر مسلمانان فرود می آمد و نوامیس و اموال مسلمین را هتك و پایمال می کردند، پس هواداران این گروهها نیز همچنانند.

ت-ف-س-ي-ر-اي-ن برخوردها را باید از وهابیت پرسید که این عناصر، از آن نشات گرفته اند و پایه های وهابیت بر دوش گروهی خشن، خشك، سنگدل و نادان نهاده شده است که سنگدلی و جهالت را ب-ه پیروانشان منتقل کرده اند و بدینسان، اینان نمونه های معاصر از خوارجی هستند که بر حضرت علی علیه السلام خروج کرده و علیه آن حضرت قیام کردند. و اگ-ر وه-اب-ي-ت، م-خ-ال-ف-ین خود را به شرك متهم ساخته و حرمتهايش را هتك می کند، این گ-روه-ه-ای اس-لام-ی نیز چنان روشی را به ارث برده اند.

و اگر وهابیت معتقد است که تنها خود پرچم اسلام را برافراشته و نماینده اسلام در کره زمین است، چنین گروههای اسلامی نیز از همان ایده برخوردارند که عقده خود بزرگ بینی نیز از آن می جوشد.

وب-دي-ن-س-ان، اخ-لاق، ي-کی از عواملی بود که مرا به بازنگری در زیربنای این گروههای اسلامی واداش-ت وي-ك-ی از ع-وام-ل-ه-ش-دارده-ن-ده ای ب-ود-ك-ه-م-را گ-وش-زد کرد که در راه راست، گام بر نمی دارم.

روابط زیادی میان من و دانشجویان عرب مقیم مصر وجود داشت که در میان آنان، چند نفر شیعه ع-راق-ی-ن-ی-ز-دی-ده-م-ی شدند، و خود این روابط، مشکلات زیادی برای من - در میان گروه‌های اس-لام-ی - ای-ج-اد-ک-رد، زی-راش-ای-ع-ه-ائی پخش شده بود که من نقش میانجی بین شیعیان و خانواده‌های مصری برای اجرای ازدواج موقت (متعہ) ایفا می‌نمایم!!

البته این شایعه‌ها هر چند روابط مرا با احزاب اسلامی گل‌آلود کرده بود، ولی به آن‌چندان اهمیت ن-م-ی-دادم-زی-را از ای-ن-رواب-ط اس-تقاده زیادی در زمینه‌آشنایی با شیعیان نمودم، و این امکان را برایم فراهم نمود که دعوت یکی از دوستان عراقی مقیم مصر را برای مسافرت به عراق اجابت کنم. او آقای دکتر علی قرش (1) بود که مرد بسیار فهیمده‌ای بود و دوره دکترای خود را در قاهره در سال 1977 می‌گذراند.

خ-انواده او در عراق، به مدت بیست روز مهمان‌نوازی کردند. این خانواده بزرگوار شیعی عبارت بود از: پدر، مادر، و سه برادر غیر ازدوستم، پدر دوستم غالباً در باغچه منزل، امام جماعت ما بود و م-ا-ب-ا-ون-م-از می‌خواندیم و در این میان برخی از برادران از مصر می‌آمدند و با ما به نماز جماعت م-ی-ای-س-ت-ادن-د.

پدر دوستم مرد

ص: 22

1- دکتر علی القرش پس از اینکه تحصیلاتش را در مصر به پایان رساند و دکترا دریافت کرد، به «الجزیره» منتقل شد و اینک در یکی از دانشگاه‌های آنجا به تدریس مشغول است.

خوش طبع و شوخی بود که گاهی مسائل اختلافی میان سنی و شیعه را با شوخی و خنده مطرح میکرد.

در طول مدت اقامت در عراق، به زیارت مراقد اهل بیت (علیهم السلام) در بغداد رفتم و به مساجد شیعه سر زدم و درس ها و سخنرانی ها را گوش دادم و با دوستان دوستم، به بحث و گفتگو پرداختم.

و در ن-ت-ی-جه، بسیاری از اوهام و تصور های باطلی که در ذهنم نسبت به تشیع بود، متلاشی شد، ال-ب-ت-ه نسبت به برخی از مسائل، خوشبین نبودم، ولی مهم نبود، زیرا معتقد هستم که دید انسان باید طرح و ایده را به دقت زیر نظر بگیرد، نه رفتار افراد را.

از آن پ-س-ب-ه-دع-وت-ی-ك-ی از دوستان سنی ام به کویت مسافرت کردم و در آنجا نیز با مسلمانان زی-ادی روب-روش-دم و ب-ه-مان نتیجه ای رسیدم که در مصر به آن رسیده بودم. هر چه در مصر م-ی گذرد، در کویت نیز می گذرد، و آنچه را مردم مصر می گذرانند، مردم کویت هم از آن بهره می برند. و این چیزی نیست جز يك نواختی اندیشه ها و وحدت همگان بر پیروی از پیشینیان.

در س-ف-ر-ك-وي-ت نیز با یکی از گروه های مربوط با گروه جهیمان عتیبی که افرادش در سال 1979، مسجد الحرام را مورد حمله قرار دادند، آشنا شدم و آنها را مردانی نادان و بسیار خشك

یافتیم که حتی نماز را در مساجد با نعلین می خواندند و مطالعه روزنامه ها و مجلات را تحریم می کردند و حتی همراه داشتن گذرنامه یا کارت شناسایی و یا حتی پول را حرام می دانستند زیرا دارای عکس بود!!⁽¹⁾

یادم می آید که چند نفر از آنان می خواستند از مرز کویت عربستان به عنوان عمره بگذرند، در حالی که ه-ی-چ-ک-ارت ش-ن-اس-ای-ی-ب-ا-خ-ودح-مل نمی کردند و سعودی ها آنها را دستگیر کرده و به کویت بازفرستادند!

چ-ق-در از ای-ن-وض-عیت و رفتار چندشتم می شد و متفر بودم، و تلاش می کردم از این سنی گری خ-ارج ش-وم و ب-ه شیعیان کویت برسیم و آنان را بشناسم، ولی راه رسیدن به آنان برایم میسر نبود.

سرانجام دریافتم که شیعیان کویت، انجمنی دارند تحت نام جمعیه الثقافة الاجتماعية که بدانجا راه یافتیم و با برخی از جوانان شیعه کویتی ملاقات نمودم و کتابهای زیادی را از آنان دریافت کردم که از جمله کتاب «السقیفة» و کتاب «المراجعات» و کتاب «عقائد الامامية» بود. در آن ایام خبرنگار م-ج-ل-ه کویتی «البلاغ» اسلامی بودم، که آن را رها کردم و خبرنگار مجله «الرساله» شدم. پس از مدتی فهمیدم که این مجله نیز با عراق همکاری دارد، لذا آن را هم رها کردم و استعفادادم.

ص: 24

1- ر.ک. به کتابمان «فقهاء النفط» چاپ قاهره.

یکی از دوستان به نام سعید از «جمعية الثقافة الاجتماعية» با من رابطه نزدیکی داشت . او تلاش ف-راوان-ی ك-رد که مرا با شیعیان کویت و مراکزشان و فعالیتهایشان آشنا سازد، و همچنین با برخی از شخصیت‌های شیعه کویتی .

ع-لی رغم ارتباط نزدیک با شیعیان کویت، با گروه های سنی نیز رابطه داشتیم، خصوصا با گروه «اخ-وان المسلمین» و اعضای مصری و کویتی اش . و همچنین با «حزب التحریر اسلامی» نیز که در آن زم-ان، ف-ع-ال-ی-ت-گ-س-ت-رده ای در ك-ویت داشت ، رابطه داشتیم . و همواره در جلسات اخوان ال-مسلمین مصری که در منزل یکی از استادان دانشگاه کویت برگزار می شد، حاضر می شدم . در ه-م-ان ح-ال ، م-داوم-ت ب-ر ح-ضور در جلسات اخوان المسلمین کویتی که در جمعیه الاصلاح الاج-ت-م-اع-ی برگزار می شد، داشتیم . و همچنین در جلسات حزب التحریر که در منزل یکی از اع-ض-ای فعالشان ، منعقد می شد، حاضر می شدم . از اینها که بگذریم با گروه سلفی نیز رفت و آمد داش-تم . حزب التحریر تلاش کرد که مرا وادار به همکاری کند ولی طرحشان قابل قبولم نبود و از آن روی برگرداندم .

ه-مواره «حزب التحریر» علیه «اخوان المسلمین» تبلیغ و فعالیت می کرد و اخوان نیز علیه آنها ! ب-الات-ر ای-ن-که اخوان المسلمین کویتی با اخوان المسلمین مصری درگیر شدند و سلفی ها هم با

همه می جنگیدند . و چیزی نگذشت که میان خودشان دو دستگی پدید آمد و گروه هائی متمایل به خط جهیمان یا خط جهاد، اعلام وجود کردند . و بدینسان خودم را در میان گردبادی از اختلاف ها و کشمکش هائی یافتم که تصمیم بر دور شدن از این گردباد گرفته بودم .

در آن روز ان-ق-لاب اسلامی داشت در ایران شکل می گرفت و رویدادهایش دیده گان را خیره می کرد و سرانجام پیروزی انقلاب اسلامی ، زلزله ای در میان مسلمین ایجاد کرد و آفاق را در برابر خط اهل بیت علیهم السلام گشود و راه را برای من و بسیاری مانند من به سوی تشیع باز کرد.

ان-ق-لاب اسلامی ایران ضربه دردناکی به گروه سنی که سالهای طولانی ندای خلافت سر داده و م-ردم را به آن وعده می دادند زد. و همچنین کششی بود برای من که به سرعت به سوی خط اهل ب-ی-ت علیهم السلام کشیده و مجذوب شوم. پیروزی انقلاب، در حقیقت پیروزی طرح تشیع بود و پیروزی طرح تشیع یعنی فرو نشینی و مردود شدن طرحهای سنی گری.(1)

ص: 26

1- در آن زمان مقالات زیادی در مجله البلاغ در رابطه با انقلاب اسلامی نوشتم که در آنجا به چاپ رسیده است.

- 1- وهابیت جوانان را به رد سوفیت و پیکار با آن وادار کرد. یادآور می شود که در مصر بیش از هشتاد طریقه تصوف وجود دارد که برخی از آنها را دولت پذیرفته است.
- 2- ر.ك. به کتابمان «الحركة الاسلامية في مصر» که اوضاع دهه هفتاد را بررسی کرده و من یکی از اعضای آن جمعیت در سالهای هفتاد بودم.
- 3- تاکنون این گروه با پشتوانه وهابیت به فعالیت خود ادامه میدهد و ماهنامه ای به نام «التوحيد» دارد. کار اصلی آنها عبارت است از پیکار باتشیع و تصوف.
- 4- ر.ك. به کتابمان: الحركة الإسلامية.
- 5- در حادثه کشته شدن وزیر اوقاف دکتر ذهبی، پنج تن از رهبران گروه تکفیر محکوم شدند که در رأس آنان مؤسس گروه شکری مصطفی بود و هر پنج نفر به اعدام محکوم شدند. ر.ك به کتاب الحركة الاسلامية.
- 6- ر.ك به کتاب الحركة الاسلامية.
- 7- این گروه نیز از زیر نفوذ اخوان المسلمین خارج شد، مصدر سابق.
- 8- ر.ك به الحركة الاسلامية.
- 9- مصدر سابق.
- 10- به بخش «رهائی از گذشته» و «دین و میراث» همین کتاب مراجعه کن.
- 11- به کتابمان «مذکرات معتقل سیاسی» چاپ قاهره، مراجعه کن.

12- مصدر سابق.

13- مصدر سابق.

14- دکتر علي القرش پس از اینکه تحصیلاتش را در مصر به پایان رساند و دکترا دریافت کرد، به «الجزيرة» منتقل شد و اینک در یکی از دانشگاههای آنجا به تدریس مشغول است.

15- ر.ک. به کتابمان «فقهاء النفط» چاپ قاهره.

16- در آن زمان مقالات زیادی در مجله البلاغ در رابطه با انقلاب اسلامی نوشتم که در آنجا به چاپ رسیده است.

ص: 28

رهائی از گذشته : گروههای اسلامی مرا وادار به رهائی از گذشته نمودند

اشاره

ص: 29

گروههای اسلامی مرا وادار به رهائی از گذشته نمودند

هرگز از طرحهای سلفی ها که گروه های اسلامی آن را پذیرفتند، راضی نبودم و هرگز سلفیت را قبول نداشتم .

ای-ن-ای-ده، گذشته از اینکه مخالف عقل است، با طبع بشری نیز سازگار نیست. زیرا گرویدن به آن، ع-قل مسلمان را در بند گذشته قرار می دهد، گو اینکه او را اسیر پندارهائی باطل می کند که از رفتارش و موضعگیری هایش دچار تناقضی روشن گردد و این را جامعه اسلامی به ثبوت رسانده است. (1)

از ای-ن-ج-ا بود که همواره با ایده سلفیت درگیر بودم، و در نتیجه گروههای سلفی مرا به الحاد و ف-س-اد-ع-ق-ی-ده م-ت-ه-م ساختند.

و به جوانان هشدار دادند که از من دوری گزینند، و سفارش م-ی-ك-ردن-د

ص: 31

1- رجوع کنید به کتابهای العقل المسلم بین اغلال السلف واوهام الخلف."

ك-ه مرا از خود برانند و هیچ پست و مقامی به من واگذار نکنند، و اما من هرگز از آن تهمت‌ها و شایعه‌ها و داوریه‌ها علیه خودم - که بعداً به صورت یورش و هجوم درآمد هراس و واهمه‌ای نداشتم زیرا امری مهم‌تر مرا به خود مشغول کرده بود. من در پی پیدا کردن راه حلی بودم که از آن گ-مراهی دردناک رهایم سازد، چرا که بر این باور استوار بودم که در آن ایده و طرح اسلامی - که در آن زمان اوج داشت - خلل و نقصی وجود دارد.

از آغاز دهه هفتاد تا اواسط آن تقریباً چندین حکم علیه چند کتاب که در دسترس بود، صادر کردم. در راس آن-ه-ا «ال-ع-قیده الطحاویة» رامی توان نام برد که ایدئولوژی اصلی جوانان آن گروه‌ها را م-ی-س-ازد و ك-تاب «العواصم من القواصم» از تالیفات ابن العربی. این دو کتاب مهمترین کتابهایی ه-س-ت-ند که عقل مسلمانان آن دیار را می‌سازند و بر اساس آن گروه‌های اسلامی متشکل و پدید آمده‌اند. (1)

به علاوه این دو کتاب، کتابهای مکتب حنبلی نیز وجود داشت که پیشاپیش آن، کتابهای ابن تیمیه ب-ود و در م-ی-ان م-س-ل-م-ان-ان، رواج ف-راوان-ی داش-ت. ب-یشتر آن کتابها به رایگان، خصوصاً بین دان-ش-ج-وی-ان تقسیم می‌شد و همراه با آنها کتابهای محمد بن عبد

ص: 32

1- کتاب العقیده الطحاویة "انگیزه اش وادار کردن مسلمان است به پیروی از عقیده‌ای که آن خط را دنبال میکنند. و کتاب "عواصم هدفش جلوگیری مسلمانان است از تحقیق درباره رویدادهایی که مربوط به صحابه است تا به قول آنان گمراه نشود.

شخصیتهای مسلمان آن زمان و در پیشاپیش آنها، رهبران الازهر و اخوان المسلمین هر چند دارای ق-داس-ت-خ-اص-ی نزد طرفداران گروه های اسلامی بودند، ولی توان مقاومت در برابر این س-ی-ل-ف-ك-ری-ج-اه-ل-ی که جوانان مسلمان را از دوران معاصر خارج ساخته و به سرعت، او را در منجلاب های بربریت گذشته سرازیر می سازد، نداشتند، بلکه کاملاً تسلیم این سیل بنیان کن شده و تنها نظاره گر آن بودند.

گروه تکفیر

ه-ن-گ-امی که گروه تکفیر در میدان حاضر شد و اعلام وجود کرد، خط سلفی را متزلزل ساخت و ط-رح-گ-ذشته را زیر سؤال برد و به طور غیر مستقیم کمک فراوانی در عقب راندن خط وهابیت و گروه های همکار با آن نمود. این گروه، اندیشه تقلید گذشتگان و تمسك جستن به گفتارها را رد ك-رد و ب-ا-ی-ن-ط-رح متهورانه، به پیروانش اجازه مستقیم استفاده از کتاب و سنت را داد و به ع-ب-ارت روش-ن-تر: آنان را در بکارگیری عقل در نصوص و در متون بی آنکه متأثر از شخصیت ها باشند آزاد گذاشت.

و-ع-ل-ی-رغ-م-ای-ن-ك-ه-گ-روه تکفیر، مقلدین را کافر می دانست و به

ص: 33

1- دانشجویان مصری عمده ترین طرفداران قیام اسلامی در مصر بودند، و کتابهای سلفی و وهابی از طریق انتشاراتی های مربوط به سلفی ها و اخوان المسلمین چاپ و پخش می شد. رجوع کنید به کتابمان "الحركة الإسلامية في مصر".

آیه کریمه استناد می کرد که م-ی فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» توبه - آیه 31 - علما و راهبان خود را ب-ه-م-ق-ام ربوبیت پذیرفتند و خدا را نشناختند، و بدینسان صحابه و فقیهانی را که از نصوص فراتر رفته و اجتهاد کردند، محکوم می کرد، با این حال، تسلیم محض شخصیت‌های اهل سنت و در راس آن-ه-ا ب-خ-اری و م-سلم و اصحاب سنن شد و احادیث نبوی را طبق قیاس و قواعد آنان، از آنها فراگ-رفت و آنچه را آنها پذیرفتند، او هم پذیرفت و آنچه را آنها رد کردند، او هم رد کرد. و در نتیجه ای-ن گروه نیز در همان گمراهی - ولی از راهی دیگر - قرار گرفت. و در طرح خود شکافی ایجاد ک-رد که در آینده ای نزدیک، آن طرح را نابود ساخت و دیدگاه‌های دشمنانش از سایر گروه های اسلامی را تایید و پشتیبانی کرد.

بدینسان بسیاری از جوانان، از گروه تکفیر روی برگرفتند و به آغوش گروه سلفی بازگشتند، و ای-ن ب-ار به گروه سابق خویش بیشتر چنگ زدند، چرا که بطلان خط تکفیر - طبق نصوص قاطع ن-بوی - برایشان مسلم و غیر قابل انکار گشت، و حتی خود هواداران تکفیر هم با استناد به احادیث به این نتیجه رسیدند. (1)

ول-ی ب-ه-رح-ال گروه تکفیر، با این تفکرشان، مرا واداشت که از پیشینیان رهائی یابم، بویژه آنکه م-ی دی-دم م-ح-ت-وا و م-ض-مون

ص: 34

1- بسیار اتفاق می افتاد که طرفداران گروه تکفیر، به برخی از احادیث دست می یافتند که افکارشان را متزلزل می ساخت و برایشان مشکل ایجاد میکرد. و در این میان ناچار بودند یا آن احادیث را تاویل و تفسیر کنند که این کار آنان را با شخصیات سلفی که مقلدینشان را تکفیر می کردند، یکسان قرار می داد، و یا اینکه این روایت هارا رد کنند که این کار نیز آنها را با مشکل بزرگتری روبرو می ساخت زیرا مجبور بودند به تاویل گرایی در روبرو شدن با حملات دشمنان، چنگ زنند، از این روی، بسیاری از طرفدارانشان متزلزل شده و از سازمانشان فاصله گرفتند، رجوع کنید به کتابمان «الحركة الإسلامية».

اندیشه شان ، همان محتوی و اندیشه خوارج است که با امام علی علیه السلام جنگیدند و از خط اسلامی آن زمان ، فاصله گرفتند خصوصا فرقه ازارقه. (1)

م-ق-ایسه ای میان دو گروه تکفیر و ازارقه نمودم و این بحث را در میان مسلمانان ، پخش و منتشر س-ا-خ-ت-م و س-ر-ان-ج-ام-ت-ا-ثیر بسزائی در روحیه بسیاری از جوانان گذاشت و برای خیلی از افراد ش-گ-ف-ت-ان-گیز بود چرا که می پنداشتند طرح گروه تکفیر، طرحی اجتهادی و مستقل است و از مخلفات گذشته ، عاری است .

ه-مچنین کتابی را تحت عنوان «آیا حق در يك گروه منحصر می شود» نگاشتم و ادعاهای گروه تکفیر که حق را منحصر در خود شان می دانستند، رد و محکوم نمودم. (2)

ه-رچند گروه تکفیر تزلزلی در میان مسلمانان مصری پدید آورد و قسمت منفی تفکر گذشتگان را ب-ر-م-لا-ن-م-ود و ش-خ-ص-ي-تهای پیشین را مورد انتقاد قرار داد ولی این کار، هرگز تأثیری در روح-ي-ه-ط-رفدارانش نگذاشت ، بلکه آنان را به عکس العمل واداشت و نه تنها نسبت به پیشینیان ، تردید و دو دلی برایشان حاصل نشد، که نسبت به طرحهای سلفیان ، تمسك بیشتری پیدا کردند و گویا احساس پشیمانی برایشان حاصل شد که چرا گذشتگان را مورد انتقاد قرار داده اند!!

ص: 35

1- رجوع کنید به تاریخ گروه خوارج.

2- این کتاب خطی بود و همچنان دست به دست می گشت، که پس از دوری من از سنی ها، کتاب نیز از دستم خارج شد.

آنچه در ایجاد رابطه با عناصر گروه تکفیر استفاده کردم، این بود که اینان اگر به این گروه گره خ-ورده ان-د، فقط به خاطر این است که پنداشته اند حق و اسلام راستین در این حزب مجسم شده اس-ت، چ-ن-ان-که دیگر طرفداران حرکتها و احزاب همینگونه می پنداشتند و برای آنان پشتیبانی از اس-لام چندان اهمیت نداشت که دفاع از گروه خودشان، و اثبات اینکه فقط آنها بر حقند و لا غیر، همچنانکه در سایر گروهها نیز چنین طرز تفکری وجود داشت.

گ-ا-ه-ی به من می گفتند: ما در جستجوی حقیقتیم و اینک به آن رسیده ایم، و اگر تو دلیلی بر بطلان سخن ما داری، ما از تو پیروی خواهیم کرد. و این تصور در حقیقت، گویای این معنی است که چنین جوانانی اطمینان چندانی به طرحی که از آن پیروی می کردند، نداشتند.

ب-ه-ر-ح-ال تاکنون در گوشه و کنار، طرفدارانی برای این گروه یافت می شود که نه تنها در مصر بلکه در سایر کشورهای عربی و اسلامی نیز گسترده شده اند. (1)

اندیشه حاکمیت

ه-م-چ-ن-ان-ك-ه-گ-روه-ت-کفیر، از عواملی بود که مرا به رهائی از گذشتگان وا می داشت، اندیشه ح-اکمیت نیز از اهمیت بسزائی

ص: 36

1- گروه تکفیر به یمن، اردن، عربستان، الجزیره و حتی اروپا نیز سرایت کرد.

برخوردار بود، زیرا تحیر و سرگردانی بزرگی که گروه جهاد در ب-ر خورد با حکومت و تزلزلی که در آنها ایجاد شده بود که نمی دانستند قیام کنند یا اطاعت نمایند (ب-ه-اع-تبار و جوب اطاعت از ولی امر) مرا به شدت تکان داد و ناچار در پی تحقیق در این امر مهم شدم که بدانم دیدگاه های فقهای گذشته در برخورد با حکومت ها چه بوده است، و نتیجه این بود كه-ه-س-رگ-ردان-ی-ای-ن-اف-راد را جبران ناپذیر دانستم، چرا که طرحهای گذشتگان را طرفداری بی چون و چرا از هیئت های حاکمه یافتم که حتی برای مشروعیت بخشیدن به چنین اطاعتهایی، از روای-ات و اح-ادی-ث-زی-ادی-اس-ت-ف-اده-ك-رده و چ-ه-ره-ح-ق-به جانب در اطاعت از حکام به خود می گرفتند. (1)

ط-ب-ی-ع-ی-اس-ت-ك-ه-ای-ن-پژوهش، مسائل زیادی را برای من روشن کرد و یقین حاصل کردم که دس-ت-ه-ای-پ-نهانی، مرموزانه اسلام را به بازی گرفته و قوانین و احکامش را به خاطر انگیزه های سیاسی خویش، تاویل و تفسیر نموده اند.

ان-دی-شه حاکمیت تاکنون مورد نزاع گروه های اسلامی است که دیدگاه های احزاب گوناگون ن-س-بت به آن متفاوت است، برخی مانند سلفی ها و اخوان المسلمین آن را رد کرده و برخی مانند گ-روه-ج-هاد و قطبی آن را پذیرفته اند و این اندیشه عامل اصلی شکست

ص: 37

1- در بخش "دوران تردید این احادیث را مورد بررسی قرار میدهم.

حرکت اسلامی معاصر و ناتوانیش در پیشرفت و حتی بکارگیری سیاست است. (1) و راز آن در اعتماد این احزاب بر فقه گ-ذشته است به عنوان تنها مصدر و منبعی که این اندیشه را تفسیر می کند. مثلا: گروه سلفی و اخوان بر دیدگاه فقهای گذشته که در کنار حاکمان بوده و با آنها پیوند داشتند، مبتنی است ولی گروه جهاد، دیدگاه ابن تیمیه را پیش کشیده که با برخی از حکام مرتد از میان مغولیان مسلمان ش-ده، ب-ه س-ت-یز و دشمنی برخاستند، و این تئوری در فقه سنی، کم نظیر است.

و اما خط گروه قطبی دارای يك تئوری افراطی بود که بر اساس اجتهادهای سید قطب تنظیم شده بود. (2)

و پ-س از گروه اخوان المسلمین، این تنها گروهی بود که وارد میدان شد و اندیشه حاکمیت را در س-م-ی پ-روران-د و با حکومت و احزاب وارد بند و بست سیاسی شد که چندان موفقیت آمیز نبود. ام-ا گ-روه های دیگر، به همان گوشه نشینی خود اکتفا کردند تا جائی که برخی از آنها وارد شدن در محیط سیاسی را برای مسلمانان، کفر می دانستند. (3)

ای-ن دگ-رگونی در شناخت ماهیت حاکمیت، میان گروه های اسلامی معاصر، به دگرگونی و اخ-ت-لاف ن-ظ-ر فقهای گذشته در شناخت آن بازمی گردد. و حتی وقتی مواجه می شدند با این آیه کریمه که می فرماید: « وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ

ص: 38

-
- 1- این موضوع را به تفصیل در کتابمان عقائد السنه و عقائد الشيعة و کتابمان الاسلام والعمل السياسي " خواهی یافت.
 - 2- ابن تیمیه فتوای مشهوری دارد که در آن روا می دارد پیکار با حاکمانی که احکام خدا را اجرا نمی کنند، و این فتوا بر اساس نبرد با حاکمان مغولی است که اسلام آوردند ولی به سنت چنگیز چنان باقی ماندند که او در کتابش الیائق قوانین و احکامی را آورده است و در آنها از تورات، انجیل، قرآن و خودش استفاده کرده است. و گروه جهاد به استناد این فتوا، نزاع خود را با حکومت مصر آغاز کرد. به فتاوی ابن تیمیه مراجعه کن و همچنین رجوع کن به کتاب الفریضة الغائبة نوشته محمد عبدالسلام فرج، یکی از پنج نفری که در قضیه ترور انور سادات، اعدام شدند.
 - 3- بیانیه های زیادی از سوی سلفی ها و گروه جهاد پخش شد و مسلمانانی را که دست به کارهای سیاسی می زدند، مورد یورش قرار داد.

الْكَافِرُونَ» مانده - آیه 44 - و هر که به آنچه خداوند نازل کرده ، حکم نکنند، پس آنان خود کافرند، دچار تناقض گوئی شده و گاهی آی-ه رات-ف-سیرهای دیگری می کردند که غرض اصلی آن را هرگز نمی رساند، مثلاً می گفتند، این ك-ف-ر، غ-ي-ر از ك-ف-ر ب-ه-خ-د ا-س-ت . و خلاصه هرگز جرات و شهادت آن را نداشتند که این نص بی پرده قرآنی را بر حکام زمانشان تطبیق نمایند . و همین ایده نیز به اسلام گرایان معاصر رسید که گ-روه اخوان المسلمین و سلفیان ، آن را پذیرفتند ولی جهادی ها و قطبی ها آن را رد کرده و قائل ش-دند که حکام امروزه غیر از حکام آن زمان است، و اگر حکام آن دوران ، از حدود اسلام پا را فراتر گذاردند، پس بی گمان حکام امروزی نه تنها از آن تجاوز کرده ، که وارد در محیط کفر شدند که ف-ق-ه-ای پ-ی-ش-ی-ن ، ک-ف-ر ش-د-ن رات-ن-ها مجوز قیام علیه حاکمان دانستند چنان که در حدیث آمده است.(1)

ای-ن-چ-ن-ی-ن-ن برخوردهایی که فقهای پیشین ، با حاکمان وقت داشتند و برخی روایتهایی است که م-نسوب به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است که هرگز انسان مؤمن و متعهد به آن قانع نمی شود در درون وج-و-دم ایجاد شک و دو دلی کرد و بر این باور شدم که سیاست در تنظیم این تئوری ، نقش اساسی داش-ت-ه-اس-ت . آگ-ر پیامبر چنان سخنانی بر زبان براند، پس نقش اسلام چه خواهد

ص: 39

1- ارتباط حدیث در جواز خروج بر حکام باقید: " مگر اینکه کفر صریحی از آنان ببینند، معنایش غیر ممکن بودن قیام علیه حاکمان و بستن راه بر قیام کنندگان است. به صحیح مسلم رجوع کن.

بود؟ آیا واقعا اس-لام-آم-ده است که بر ظلم و ستم صحنه بگذارد و آن را تصویب کند و حاکم را مطلق العنان قرار دهد که هر چه بتواند مردم را استثمار نموده و آنها را مانند بردگان خود به حساب آورد و اموالشان را چپاول و غارت نماید؟(1)

آری ، م-وض-ع-گ-ی-ری-غ-ل-ط-ف-ق-ه-ای گذشته نسبت به حاکمان و صحنه گذاشتن بر روش ها و م-ن-ش-هایشان که صد درصد با اسلام ، تناقض دارد، تاثیری مستقیم بر حقیقت قیام اسلامی امروز گ-ذارد، و م-واضع آنان را نسبت به وضعیت موجود و حاکمان فعلی، مانند گذشته، تبیین کرد. و این ایدئولوژی و احادیث و روایتهایی که بر آن تکیه کرد، عامل اصلی شکست قیام اسلامی در روبرو شدن با واقعیت ها شد که به آسانی گروه ها را در قبضه حاکمان چیره قرار داد. و این نیز خود عامل م-س-ت-ق-ی-م-ب-ی ثمر قرار دادن اندیشه حاکمیت و شکست آن در نظر گروه های اسلامی امروزی است.(2)

ب-ر-ی-قین قلبیم افزوده شد که باید این چنین احادیث و روایتهایی که مربوط به حاکمان است را رد ك-نم و همین باعث شد که سخنان فقهای پیشین و تفسیر و توجیه هایشان را نسبت به این احادیث ن-ی-ز مردود شمارم و سپس موضع گیریهای آنها را نسبت به حاکمان زمانشان محکوم کنم که راه را ب-رای محکوم کردن کامل خود آنان نیز، بر رویم گشود. تردیدی نیست که اعلام چنین امری

ص: 40

1- به بخش "دوران تردید مراجعه کن.

2- این احادیث، میان گروههای اسلامی، شکاف انداخت و آنان را به کشمکش واداشت بویژه میان جهاد و اخوان و سلفیها.

- در آن زم-ان - ن-ه-ت-ن-ه-ا مشکل بلکه خیلی خطرناک می نمود، که آسان ترین عکس العملش نسبت به خودم، این بود که مرا لقب کافر یا ملحد عطا فرمایند! ولی بهر حال، بر آن شدم که این احادیث را ب-ه-گونه ای که شکی ایجاد نکنند و مرا محکوم نمایند، مورد انتقاد قراردهم، مثلاً: روایتی را از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کردم که درست به عکس آن روایت ها است و نه تنها اطاعت از چنان حکامی را م-ردود دان-س-ته، بلکه ضرورت قیام علیه آنان را اعلام و اظهار می دارد و فقها چاره ای جز مقید نمودن و توجیه کردن آن روایتها نداشته اند. (1)

ش-ای-دب-ارزت-ری-ن نمونه سرگردانی که این روایتها برای قیام اسلامی، ایجاد کرد در گروه جهاد مصری متجلی شد که نتوانست موضع گیری شرعی درستی نسبت به رژیم انورسادات، ارائه دهد و ح-کم کفرش را صادر نماید و در میان گفته ها و نوشته های گذشتگان و توجیه و تاویل‌هایشان در ب-رابر احادیث، سر در گم شده، تا اینکه بر فتوای ابن تیمیه دست یافت که معتقد است باید پیکار با ک-س-ی کرد که احکام شرعی را اجرا نمی نماید، و بدینسان موضعش را نسبت به انور سادات، اعلام کرد و آن حکم را بر وی اجرا نمود و این داوری وقتی رخ داد که انور سادات بی دینی خود را اعلام ک-رد و با حجاب، آشکارا مبارزه نمود و در واپسین

ص: 41

1- به بخش "دوران تردید" رجوع کن.

روزهای عمر خود، با گروه های اسلامی، اظهار دشمنی کرد. (1)

گویا آقایان منتظر بودند که انور سادات علنا کفر خود را اعلام کند تا بتوانند علیه او، دست به کار شوند و خونش را هدر بدانند.

یا به عبارت دیگر: می خواستند قوانین و قواعد گذشتگان (سلف) را در مساله خروج و جهاد با حاکم، بر انور سادات تطبیق دهند تا هیچ اشکال شرعی به آنان وارد نشود!

پ-س ق-اتل حقیقی انور سادات، ابن تیمیه است و خالد اسلامبولی کسی جز يك آلت دست نبود که س-لاح را کشید و به سوی سینه او شلیک کرد. و لذا حادثه آن روز فراتر از تریبون انور سادات نرفت و گ-رن-ه-راه ب-ه سوی کاخ ریاست جمهوری گشوده بود، ولی چه کنند که فقه گذشته، دست و پای قیام امروزه را بسته است و همچنان ادامه دارد!

کتابهای عقیدتی

در دهه هفتاد، با سفارش رهبران گروه های اسلامی، کتابهایی میان جوانان منتشر شد که در راس آن-ه-ا-ك-تاب «العقيدة الطحاوية» نوشته طحاوی مصری، و کتاب العقيدة الواسطية نوشته ابن ت-ي-م-یه، و کتاب التوحيد نوشته محمد بن عبدالوهاب است. و مانند این کتابها، تکیه بر مسائلی دارد ك-ه م-رب-وط ب-ه اس-ماء و صفات،

ص: 42

1- قاتل واقعی سادات ابن تیمیه است، زیرا اگر فتوایش نبود، هیچ مجوزی برای قتلش پیدا نمیشد.

و ایمان و شرك است و جوانان را به این شبهه می اندازد که ندانستن این امور، ممکن است اسلامشان را ضایع کرده و اعمالشان را از بین ببرد.

ای-ن کتابهای عقیدتی، مشتمل بر طرحهای سیاسی، فکری و اجتهادی زیادی است که هیچ ربطی ب-ه-م-س-ال-ه-ع-ق-یده و ایمان و کفر ندارد. ولی اینان، چنین مسائلی را در این کتابها وارد کرده اند ک-ه-م-سلمانان را وادار به باور کردن و حمایت نمودن از آن کرده و در نتیجه به خطی که برایشان ترسیم نموده اند، دست و پا بسته بکشانند. (1)

من این کتابها را مطالعه می کردم، و برای خودم این پرسش ها را مطرح می نمودم:

- چه ارتباطی میان خلفای چهار گانه (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) با عقیده است؟

- چرا فقهای پیشین اصرار بر ضرورت معتقد بودن به اینان با این صورت رباعی (چهار گانه) دارند؟

- چه دلیل شرعی بر آن وجود دارد؟

- ارت-ب-اطح-اک-م-ان با عقیده چیست؟ و چگونه می توان اطاعت از آنان و نماز پشت سرشان و حج همراهشان و جهاد زیر پرچمشان را جزء عقیده دانست.

ص: 43

1- رجوع کن به بخش دوران تردید

چ-راف-ق-ه-ا-م-ی-خ-واهند امت را مجبور به اعتقاد به ضرورت نماز پشت سر هر عادل و هر فاجری بنمایند؟

چرا فقهای گذشته در این مورد، به ایده ای روی آورده اند که با قرآن و عقل تناقض دارد؟ (1)

چ-راف-قها اصرار دارند که امت را بر مفاهیمی تلقین نمایند که اهل بیت علیهم السلام را محدود و در حاشیه قرار دهد و این را جزء عقیده می شمارند؟

چ-را آن ك-ت-اب-ه-ای عقیدتی را با نام نویسندگان هایشان، نامگذاری می کنند، مانند عقیده طحاویة و عقیده نسفیة و عقیده حمویة و عقیده واسطیة؟ (2)

آی-ا-ن نامگذاری مانند نامگذاری مسیحیان نسبت به انجیلهاى مختلفشان نیست؟ انجیل متی، انجیل لوقا، انجیل یوحنا، انجیل مرقس و... (3)

از ای-ن-پ-رس-ش ها و تاملات به این نتیجه رسیدم که تمام این امور، هیچ ارتباطی با عقیده ندارد و ع-ق-ی-ده واقعی چیزی جز این مفاهیم و طرحهایی است که - در حقیقت - سیاست، آنها را تحمیل کرده و فقیهان (وعاظ السلاطین) در آغوش گرفته اند. (4)

ولی باز هم به این نتیجه گیری، عطشم را فروکش نمی کرد زیرا می پنداشتم که رازی و انگیزه ای ق-وی در م-الامال کردن این

ص: 44

1- فقهای سنه قائل به روایت ها و نظریه هایی است که مفید تجسیم و تشبیه حق تعالی است. به کتاب عقائد السنة و عقائد الشيعة رجوع کن.

2- بجز کتاب العقيدة النسفية" سایر کتابها به صورت رایگان در میان مسلمانان در سراسر جهان پخش می شود.

3- بررسی این احادیث را در بخش "دوران تردید مطالعه کن.

4- از این کتابها میتوان به کتاب الفرق بین الفرق بغدادی" و "الملل والنحل" شهرستانی و مقالات الاسلامیین اشعری اشاره کرد.

کتابهای عقیدتی به چنین مسائلی، نهفته است. و این تفسیر چنانچه روشن است مطلب را تکمیل نمی کند، بلکه به نفع اهل سنت است! زیرا گذشته از اینکه این روایت، (1) ت-ن-ه-ا دلیلی است که برای اثبات این ادعا، بدان تمسک می جویند، از سوی دیگر، دلالتش ظنی است و نمی توان از آن معنای قطعی در این مورد، استفاده کرد. (2)

و اگر تسلیم این منطق اهل سنت شویم، معنایش پذیرفتن کفر تمام فرقه های دیگر است و حق را در ان-ح-ص-ار آن-ان-دان-ستن، و این مطلب هرگز مورد پذیرش عقل نیست، چرا که آنان نسبت به دي-گران هیچ امتیاز و برتری ندارند و آنچه مطرح می کنند، بیشتر از يك مساله اجتهادی نیست که احتمال صحت و خطا در آن می رود. (3)

ك-ت-اب-ه-ای-ع-قیدتی، مقصود اهل سنت را در مورد فرقه ناجیه، به جوانان تزریق می کرد و آنان را وام-ی داش-ت-ك-ه-ت-س-ل-ی-م-م-ح-ض-ط-رح-هایشان گردند و بدون سؤال و جواب، و هیچ قید و ش-رطی، م-ح-ت-ویاتش را بپذیرند، و من مدتها در این پندار می گذراندم تا اینکه - به فضل الهی - عقلم مرا به رهائی از آن راهنمایی و هدایت کرد.

و ه-م-ان-ا-تئوری «فرقه ناجیه» هرگز با خط بنی امیه و بنی عباس و دیگر حکامی که ایجاد کننده ت-اری-خی بودند که با ریختن خون پاك مسلمانان رقم زده بود مطابقت و سازش ندارد. و هرگز

ص: 45

1- ابوداود و احمد بن حنبل وابن ماجه، این را روایت کرده اند، و حدیث از روایتهای معاویه است. خوب دقت کن! درگذشت مرحوم دکتر عبدالحلیم محمود، شیخ الأزهر این حدیث را در کتاب التفكير الفلسفي في الاسلام مورد انتقاد قرارداد. شیخ غزالی نیز در کتابش المستشرقون از آن انتقاد کرد.

2- رجوع کن به کتابمان "فقه الهزيمة".

3- رجوع کن به کتاب "عقائد السنة وعقائد الشيعة".

با ف-ق-یهانی که موضعگیری ها و کردارهای چنین حاکمانی را صحیح جلوه می دهند توافق و انسجام ن-دارد. (1) و ه-رگ-ز ب-ا مردمی که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را اهانت کرده و رسوا می سازند سازگار نیست (2)

چگونه عقل می پذیرد و چگونه انسان می تواند به خود بقبولاند که شخصی مانند یزید بن معاویه از فرقه ناجیه باشد؟ آری، م-ردم-ی که دارای چنان رسواگری ها و غوطه ور شدن در انحرافات و تباهی هستند، هرگز ن-م-ی ت-وان-ن-د از رس-ت-گ-اران ب-اش-ن-د، پ-س، در این صورت، قطعاً مقصود از حدیث، مسلمانان دیگری هستند.

آزادی از پروراندن خیال فرقه ناجیه، مهمترین عاملی بود که مرا در رهائی کامل از گذشته با تمام شخصیت ها و طرحهایش، رهنمون ساخت، چراکه این توهم، موانعی گرداگرد عقل می ساخت که آن را از ه-ر تلاش یا شك و تردیدی درباره محتوای طرحهای اهل سنت، دور می کرد و همچنین اج-ازه ن-می داد صحابه پیشین و فقهای گذشته را مورد انتقاد قرار داد یا گفتار و رفتارشان را با دق-ت ب-ررس-ی ك-رد. پ-س م-ادام که عقل، در يك حالت تسلیم بی چون و چرا نسبت به گذشته و م-قدس جلوه دادن آن به سر می برد و آنان را اهل فرقه ناجیه می داند، بر آن خیلی

ص: 46

1- به بخش "توجیه و تاویل همین کتاب مراجعه کنید .

2- به بخش پیامبر و زنان مراجعه کنید .

دشوار است که ح-کمی را درباره اش صادر کند، جز اینکه از این هاله تقدس که از مفهوم فرقه ناجیه دریافت کرده است، خارج گردد.

بهر حال، مفهوم فرقه ناجیه (گروه رستگاران يك حالت عصبیتی را میان جوانان مسلمان، ایجاد کرده بود که بر اساس آن، نسبت به دیگران، دشمنی می ورزیدند، بویژه با شیعیان اظهار عداوت و کینه شدید می کردند، و همین امر نیز باعث شده بود که خود را با واقعیت های زندگی و رخدادها ن-ت-وان-ن-د-س-ازش-ده-ند و در نتیجه، همین مساله، بر قیام اسلامی و دیدگاه هایشان، تاثیر منفی گذاشته بود.

پیروی

آن-چ-م-وردت-عجب من در مصر می شد، این بود که دایره پیروی را در محیط مکتب ابن تیمیه و پیروانش، منحصر می کردند.

و هرگاه در این امر دقت می کردم، این سؤاها برایم پیش می آمد:

- چرا پیروی را در دایره ابن تیمیه و یارانش، منحصر می کنند؟

- نقش دیگر مکتبهای پیشین (سلفی) چه خواهد بود؟

- چرا مساله رد کردن مذاهب به شدت در میان جوانان

ص: 47

ب-ه-رح-ال-ب-ر-اي-ن-ب-اور شدم که دستهای مرموزی وجود دارد که میخواهد جوانان را به يك مرز مشخص سوق دهد و آنها را شکار آسانی برای گروههایی مرموز قرار دهد.

ه-نگامی که نقش مرموز و هابیت را پیگیری کردم، پاسخ این پرسشها را دریافت نمودم، زیرا به این ن-ت-ي-ج-ه-رس-ي-دم-ك-ه-اي-ن خط، همان خطی است که در میان جوانان و گروه ها رخنه کرده و اي-ن چنین تصورها و ایده هایی را که مبتنی بر کوچک شمردن مذاهب اسلامی و مقدس جلوه دادن اب-ن-ت-ي-م-یه و برتر شمردن او را بر سایر فقهای مسلمین و نادیده گرفتن سایر مکتبهای اسلامی است، تغذیه می کند.

و م-توجه شدم، همین ها که ندای رد کردن مذاهب و شخصیتهای مسلمین را در میان جوانان سر می دهند، خود بنحوی مذهبی هستند، هر چند آگاه بر آن نمی باشند، زیرا هر چند آنها تعهد افراد رانسبت به مذاهب چهارگانه معروف (حنبلی، مالکی، شافعی و حنفی) رد می کنند ولی خود، پیرو م-ذ-ب-ح-ن-ب-ل-ی-س-ت-ن-د-ب-ه آن قسمت متشددش که این تیمیه آن را ایجاد کرد و محمد این

و-مچنین متوجه شدم که هر تلاشی برای محکوم کردن پیروی و تقلید، در حقیقت تلاشی است ب-رای م-ن-ت-ق-ل-ك-ردن ش-خ-ص از مکتبی به مکتبی و از تقلیدی به تقلیدی دیگر، پس اینان که م-ذ-ب-گ-رای و تقلید را رد می کنند، خود به صورت غیر مستقیم، به مذهب ابن تیمیه در آمده اند ب-ل-ك-ه به مذهب منتشر کننده افکار و ایده هایش یعنی محمدبن عبدالوهاب در آمده اند و اینان از ت-ق-ل-ید و پیروی ابوحنیفه و شافعی و مالک و ابن حنبل به پیروی و تقلید ابن تیمیه منتقل شده اند و لذا مطلب جدیدی را ارائه نکرده اند، جز این که جوانان مسلمان را فریب داده و آنها را از مکتبهای گ-وناگون اسلامی دور ساخته و در يك دائره محدودی که از مسلمین فاصله گرفته است، وارد ساخته اند. (2)

آن گ-اه که گروه تکفیر ندای مخالفت با تقلید را سر داد، در حقیقت دچار همین گمراهی شده ب-ود و پ-یروانش را از تقلید فقهای معروف به تقلید شکری مصطفی، بنیانگذار گروه تکفیر، سوق داده بود. و با بررسی و پژوهش در سایر مذاهب و مکتبهای اسلامی به این حقیقت ها دست یافتیم:

1 - آنچه تمام مکتبهای سلفی در آن اتحاد دارند، مخالفت و رد کردن مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

ص: 49

1- طرفداران قیام اسلامی معاصر، اشتباه بزرگی مرتکب شدند که پنداشتند خط وهابیت، طرح گذشتگان (سلف) را دنبال می کند، که این خط فقط منعکس کننده افکار و اندیشه های ابن تیمیه است و او از حنبلی هایی بود که همواره با مسلمانان مخالف خود در نزاع و کشمکش بود.

2- طرح ابن تیمیه در فقه اهل سنت، طرح غریب و شاذی است. وی از سوی علمای زمانش محکوم شد و حکم به کفرش نمودند و به تشویق فقهای زمان، به زندان افکنده شد تا اینکه در زندان از دنیا رفت. رجوع کنید به کتاب الدرر الكامنة في اعيان المائة الثامنة (ج 1

(160-//144)

2- رد کردن این مکتب، تنها به خاطر انگیزه های سیاسی بوده است.

3- ب-س-یاری از فقها و در پیشاپیش آنان مالك و ابوحنیفه و شافعی در این مکتب تحصیل کرده و شاگردان آن اند.

4- ش-یعین تنها طایفه ای از مسلمانان هستند که به این مکتب پایبند بوده و احکام را از آن فرا می گیرند.

5- مکتب حنبلی ها بویژه بخش ابن تیمیه، دشمنان سرسخت و درکمین نشسته این مکتب اند.

6- ابن تیمیه، بارزترین فقیه سنی است که با شیعیان بیشترین دشمنی و عداوت را دارد.

پ-س از این نتیجه گیری ها، مطلب برایم روشنتر شد.

خطوط زیادی وجود دارد که سیاست آنها را ایجاد کرده است و يك خط هست که از سوی تمام خطوط، مورد ستیز قرار گرفته است (1).

آن خطوط، مذاهب هستند، و آن خط، خط اهل بیت علیهم السلام است.

حال این سؤال برایم پیش می آید: چ-را اینقدر با خط اهل بیت می جنگند و دشمنی می کنند؟ این خط چیست؟ و چه ایده ای را دنبال می کند؟ ط-یعی است که پاسخ را نزد قوم نیافتم، زیرا سیاست، آنچه از اهل بیت است، همه را از میان برده و جز پوسته هایی باقی نگذاشته که اینها هم به نفع حاکمان وقت بوده است.

ص: 50

1- عباسیان و همچنین صلاح الدین و ظاهر بیبرس، مذاهب را تایید کردند، و انگیزه این پشتیبانی، فقط کوبیدن خط اهل بیت و پیروانشان بود.

از آن روزك-ه معاويه بر روی کار آمد و بنی امیه حکومت را بدست گرفتند، و امت در خط دشمنی ب-ا-ه-ل-ب-ی-ت-ق-ر-ا-ر-گ-ر-ف-ت، از ل-عن-ودشنام علی بر روی منابر آغاز و تا کشتن و از میان بردن فرزندان علی و پیروانش و نابود کردن میراث و علومش، این خط ادامه داشت (1).

آن روز ب-ودك-ه عایشه و ابن عمر و ابوهریره، به عنوان کسانی که از سوی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) سخن م-ی-گ-وی-ند، معرفی شدند و مردم آنان راسخنگویان رسمی اسلام شناختند و امت از آنان پیروی کرده و در خطشان قرار گرفت.

از ای-ن-ج-ا-ب-رای-م اطمینان حاصل شد که برنامه منحصر کردن دایره پیروی در يك مکتب، زائیده م-را-حل-پیش از پیدایش مذاهب است، زائیده دوران پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که بیشتر بدست ام-وی-ان و ب-ه-ر-ب-ری م-ع-اوی-ه انجام پذیرفت و معاویه مردم را به سوی شخصیاتی سوق داد که حکومتش را مشروع دانسته و با خطش دشمنی نمی کردند و از آن سوی با شخصیات و اصحابی که پ-ی-رو-خ-ط-ه-ل-ب-ی-ت-علیهم السلام ب-ه-ر-ب-ری ام-ام-علی علیه السلام بودند، دشمنی و پیکار کرد و آنان را از دور خارج ساخت (2).

پ-س-م-علوم شد که پیروی کردن بر اساس خط مشخصی از حکام، شکل گرفت و امت در آن خط گام گذارد و خط اهل بیت را

ص: 51

1- رجوع کنید به کتاب السیف و السياسة في الاسلام ص 133 - 134.

2- رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات از همین کتاب .

کنار زد و این طرفداری با برنامه ریزی و توجیه حاکمان پیش آمد و ام-ت در حالی به این خط روی آورد که از حقیقت توطئه کاملاً بی خبر بود، سپس حرکت اسلامی معاصر نیز در همین دامی افتاد که برخی از حاکمان برایش گسترده بودند.

ب-ن-ابر این ، پس از این که به این خطای بزرگ رسیدم و تناقض گویی ها برایم روشن شد و از پندار گ-روه رس-ت-گ-اران (ف-رق-ه-ن-اجیه)رها شدم و شك و تردید در درونم نسبت به مساله پیروی از م-ك-ت-ب اهل سنت ، ایجاد شد، بر من لازم بود که از گذشته آزاد شوم و قید و بندش را از گردنم ب-ردارم ت-ا ب-توانم به آزادی در باره پیروی شرعی ، بحث و جستجو کنم ، که این مطلب را در بخش بعدی پی می گیرم .

ص: 52

1- رجوع کنید به کتابهای العقل المسلم بین اغلال السلف واوهام الخلف".

2- کتاب العقيدة الطحاوية " انگیزه اش وادار کردن مسلمان است به پیروی از عقیده ای که آن خط را دنبال میکنند . و کتاب "عواصم هدفش جلوگیری مسلمانان است از تحقیق درباره رویدادهایی که مربوط به صحابه است تا به قول آنان گمراه نشود.

3- دانشجویان مصری عمده ترین طرفداران قیام اسلامی در مصر بودند، و کتابهای سلفی و وهابی از طریق انتشاراتی های مربوط به سلفی ها و اخوان المسلمین چاپ و پخش می شد. رجوع کنید به کتابمان "الحركة الاسلامية في مصر".

4- بسیار اتفاق می افتاد که طرفداران گروه تکفیر، به برخی از احادیث دست می یافتند که افکارشان را متزلزل می ساخت و برایشان مشکل ایجاد میکرد. و در این میان ناچار بودند یا آن احادیث را تاویل و تفسیر کنند که این کار آنان را با شخصیات سلفی که مقلدینشان را تکفیر می کردند، یکسان قرار می داد، و یا اینکه این روایت ها را رد کنند که این کار نیز آنها را با مشکل بزرگتری روبرو می ساخت زیرا مجبور بودند به تاویل گرایی در روبرو شدن با حملات دشمنان، چنگ زنند، از این روی، بسیاری از طرفدارانشان متزلزل شده و از سازمانشان فاصله گرفتند، رجوع کنید به کتابمان «الحركة الاسلامية» . .

5- رجوع کنید به تاریخ گروه خوارج.

6- این کتاب خطی بود و همچنان دست به دست می گشت، که پس از دوری من از سنی ها، کتاب نیز از دستم خارج شد.

7- گروه تکفیر به یمن، اردن، عربستان، الجزیره و حتی اروپا نیز سرایت کرد.

8- در بخش "دوران تردید این احادیث را مورد بررسی قرار میدهیم.

9. این موضوع را به تفصیل در کتابمان عقائد السنه و عقائد الشیعة و کتابمان الاسلام والعمل السياسي " خواهی یافت.

10- ابن تیمیه فتوای مشهوری دارد که در آن روا می دارد پیکار با حاکمانی که احکام خدا را اجرا نمی کنند، و این فتوا بر اساس نبرد با حاکمان مغولی است که اسلام آوردند ولی به سنت چنگیز چنان باقی ماندند که او در کتابش الیائق قوانین و احکامی را آورده است و در آنها از تورات، انجیل، قرآن و خودش استفاده کرده است. و گروه جهاد به استناد این فتوا، نزاع خود را با حکومت مصر آغاز کرد. به فتاوی ابن تیمیه مراجعه کن و همچنین رجوع کن به کتاب الفریضة الغائبة نوشته محمد عبدالسلام فرج، یکی از پنج نفری که در قضیه ترور انور سادات، اعدام شدند.

11- بیانیه های زیادی از سوی سلفی ها و گروه جهاد پخش شد و مسلمانانی را که دست به کارهای سیاسی می زدند، مورد یورش قرار داد.

12- ارتباط حدیث در جواز خروج بر حکام باقید: " مگر اینکه کفر صریحی از آنان ببینند، معنایش غیر ممکن بودن قیام علیه حاکمان و بستن راه

ص: 54

بر قیام کنندگان است. به صحیح مسلم رجوع کن.

13- به بخش "دوران تردید مراجعه کن.

14- این احادیث، میان گروههای اسلامی، شکاف انداخت و آنان را به کشمکش واداشت بویژه میان جهاد و اخوان و سلفیها.

15- به بخش "دوران تردید" رجوع کن.

16- قاتل واقعی سادات ابن تیمیه است، زیرا اگر فتوایش نبود، هیچ مجوزی برای قتلش پیدا نمیشد.

17- رجوع کن به بخش دوران تردید

18 - فقهای سنه قائل به روایت ها و نظریه هایی است که مفید تجسیم و تشبیه حق تعالی است. به کتاب عقائد السنة و عقائد الشيعة رجوع کن.

19- بجز کتاب العقيدة النسفية" سایر کتابها به صورت رایگان در میان مسلمانان در سراسر جهان پخش می شود.

20- بررسی این احادیث را در بخش "دوران تردید مطالعه کن.

21- از این کتابها میتوان به کتاب الفرق بین الفرق بغدادی" و "الملل والنحل" « شهرستانی و مقالات الاسلامیین اشعری اشاره کرد.

22- ابوداود و احمد بن حنبل و ابن ماجه، این را روایت کرده اند، و حدیث از روایتهای معاویه است. خوب دقت کن! درگذشت مرحوم دکتر عبدالحلیم محمود، شیخ الأزهر این حدیث را در کتاب التفكير الفلسفي في الاسلام مورد انتقاد قرارداد. شیخ غزالی نیز در کتابش المستشرقون از آن انتقاد کرد.

ص: 55

23- رجوع کن به کتابمان "فقه الهزيمة".

24 - رجوع کن به کتاب "عقائد السنة و عقائد الشيعة"

25- به بخش "توجيه و تاويل همين كتاب مراجعه كنيد .

26- به بخش پیامبر و زنان مراجعه کنید .

27 - طرفداران قیام اسلامی معاصر، اشتباه بزرگی مرتکب شدند که پنداشتند خط و هابیت، طرح گذشتگان (سلف) را دنبال می کند، که این خط فقط منعکس کننده افکار و اندیشه های ابن تیمیه است و او از حنبلی هایی بود که همواره با مسلمانان مخالف خود در نزاع و کشمکش بود.

28 - طرح ابن تیمیه در فقه اهل سنت، طرح غریب و شاذی است. وی از سوی علمای زمانش محکوم شد و حکم به کفرش نمودند و به تشویق فقهای زمان، به زندان افکنده شد تا اینکه در زندان از دنیا رفت. رجوع کنید به کتاب الدرر الكامنة في اعيان المائة الثامنة (ج 1) (160-//144)

29- عباسیان و همچنین صلاح الدین و ظاهر بیبرس، مذاهب را تایید کردند، و انگیزه این پشتیبانی، فقط کوییدن خط اهل بیت و پیروانشان بود.

30- رجوع کنید به کتاب السيف و السياسة في الاسلام ص 133 - 134.

31- رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات از همین کتاب .

ص: 56

دين و ميراث

اشارة

ص: 57

همواره از خود می پرسیدم: آنچه در دسترس ما است دین است یا میراث گذشته؟

چنین معروف بود که آنچه در دست ما است دین است، و من هم تا مدتی همین طرز تفکر را داشتم چ-ون ب-ر ای-ن اندیشه رشد کرده بودم ولی با مرور ایام، و کسب تجربه و رشد بیشتر، توانستم فرق ب-ی-ن م-ی-راث و دی-ن را ب-ی-ابم. و پیش رویم حقیقتی روشن متجلی شد: همانا نبرد فکری میان مسلمین، در حقیقت نبردی است که براساس میراث، مبتنی شده است نه دین! و بر این باور شدم ک-ه گروههای اسلامی، ایده ها و اصول اندیشه خود را بر اساس ایده ها

و طرحهای میراثی گرفته اند نه احادیث و متون دینی.

این امر در اصول فکری اخوان المسلمین و سلفی ها و جهادی ها و حتی گروه اسلامی مربوط به حکومت نیز بیشتر متجلی گشت.

و اگر به گروه هائی که از اینان جدا شده اند مانند گروه تکفیر بنگریم، این امر بیشتر روشن می شود. (1)

و همچنین این مطلب در انبوه فتواها و سخنرانی ها و نوشته های رایج در میان مسلمانان مبارز که م-ن-ع-ك-س-ك-ن-ن-ده-اج-تهادات و موضعگیری های فقهای گذشته است پیش از اینکه منعکس کننده متون باشد، بیشتر متجلی و روشن گشت.

ای-ن-جا بود که احساس کردم فریب خورده ام و این طرح اسلامی معاصر را طرحی پر از تقلب و غش دانستم، و چنین بود که میراث را پس زدم و دوباره در جستجوی دین بر آمدم.

پ-ی-ش از ب-ح-ث در این باره، باید مفهوم میراث و مفهوم دین را مورد بررسی قرار دهیم تا بتوانیم اخ-ت-لاف-م-ی-ان آن دورا در-ی-اب-ی-م، زی-رابدون این کار، مطالب به هم آمیخته شده و دین ضایع می گردد.

دین چیست؟

دی-ن-م-ج-م-وع-ه-ن-صوص و احادیثی است که پیامبر آنها را آورد و به مردم ابلاغ کرد. دین، حرکت ارتباطی است میان انسان و خدا

ص: 60

1- رجوع کنید به کتاب "دعاة لا قضاة" که از سوی اخوان المسلمین در رد گروه تکفیر منتشر شد. و همچنین رجوع کنید به کتاب "الحركة الاسلامية في مصر".

که نتیجه اش تعهد به عقیده و شریعت های الهی است .

ك-ت-اب-ی-ك-ه پیامبر می آورد، حاوی اصول و قوانین این دین است ، پس تجاوز از آن یا ارتداد از آن ، خروج از دین و کفر به آن ، محسوب می شود.

تورات، دین یهود را ابلاغ کرد، و انجیل دین مسیحیان را و قرآن ، حاوی دین مسلمانان است. و مادام ك-ه-ق-رآن ، ح-اوی دی-ن مسلمانان است، پس همانگونه که پیامبر آن را تبیین کرده ، تنها منبع این دین می باشد و هر تلاشی برای پناه بردن و رجوع به منابع دیگر، معنایش ، انحراف در دین و نابودی آن اس-ت. و در گ-ذش-ت-ه-ن-ی-ز ابن تیمیه فتوا به کفر مغول داد چرا که آنان پس از اسلام ، در کنار قرآن ، به کتاب الیائث داوری و حکم می کردند.

م-ام-وری-ت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) منحصر است در تبلیغ و ترویج و توضیح قرآن «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» و این تبیین ، ضمن حدود قرآن باید باشد. و برای این که تعهد پیامبر به حدودش روشن شود، ق-رآن ، نطق و سخن گفتن آن حضرت را، وحی اعلام فرموده است : «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)» (نجم - آیه 3 و 4) او هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، بلکه تمام حرفهایش وحی است ، و به او وحی می شود .

و همه اینها به خاطر نگهداری و محافظت بر نمای دین و قوانین و

اح-ك-ام-ش-اس-ت-چ-نانكه خدای سبحان اراده فرموده است .

فهمیدن نقش حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) مقدمه فهمیدن قرآن است. فهمیدن قرآن، معرفت و شناخت دین و احاطه به آن است. نقش پیامبر در ابلاغ و تبیین قرآن، با وفاتش پایان می پذیرد ولی نقش قرآن تا روز قیامت همچنان ادامه دارد.

ق-رآن-ت-ن-ه-ا-منبعی است که در دسترس ما می باشد و هیچ اختلافی میان مسلمانان در مورد آن ن-ي-س-ت، بلکه اختلاف در سایر منابع است که پیشاپیش آنها سنت نبوی یا احادیث می باشد. ولی با پیش آمدن سیاستهای گوناگون، منادیان قرآن از سوی فقها، متهم به توطئه علیه اسلام شدند. و چ-ن-ان-ك-ه-س-ن-ت، مبین قرآن است، پس این تبیین نباید از حدود قرآن تجاوز کند، لذا آنچه را به ح-ض-رت-رس-ول (صلی الله علیه وآله وسلم) ن-سبت داده اند و مخالف صریح قرآن است، محکوم و مردود می باشد. ولی گ-وي-ا-ي-ن-ق-وم هر چه را به حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت داده اند و از نظر خودشان صحتش ثابت است، مسلمانان را ملزم و مجبور به پذیرش آن می کنند، هر چند با قرآن مخالفت داشته باشد.

ن-زد-آن-ان، ثابت شدن صحت حدیث، براساس سند است و نه براساس دیگر، پس اگر راویان حدیث، ع-ادل و راس-ت-گ-وب-اش-ن-د-ط-ب-ق-م-ع-یار خودشان - حدیث صحیح است، و مخالفش با قرآن، اش-ك-ال-ی

ص: 62

ظاهری یا لفظی دارد که می توان آن را نادیده گرفت!! تا جایی که برخی از فقها، احکام قرآن را با حدیث منسوخ می دانند!!

برای نمونه: فقها ازدواج با عمه همسر را بر اساس حدیثی حرام دانستند که صحیحش برایشان ثابت شده است، در حالی که قرآن وقتی به تفصیل، محرمات از زنان را بیان می کند، عمه یا خاله همسر را جزء آنان نمی شمارد. (1)

ت-ردی-دی-ن-ی-س-ت-ك-ه-پ-ی-روی کردن از چنین طرح و ایده ای، بر مفهوم دین، انعکاس بدی دارد وم-س-ل-م-انان را بین پذیرش احکام قرآن یا احکام پیامبر که مبین قرآن است، و بین احکامی که از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده و مخالف با قرآن می باشد، گرفتار سردرگمی و اختلاف می سازد.

اگ-ر-ب-رای-م-ا-ث-اب-ت-ش-د-ك-ه-م-ام-وری-ت-ح-ضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) تبلیغ مسائلی است که از سوی پ-روردگ-ارش-ب-ه-او وحی می شود، حدوددین برای ما روشن می گردد و پیامبر نمی تواند از نزد خود چیزی را بر احکام قرآن بیافزاید.

میراث چیست؟

م-ی-راث، م-ج-م-وعه ای از اجتهادات است که در دین پدید آمده است از اقوال و روایات گرفته تا ت-وج-ی-ه-ا-و-ت-اوی-ل-ه-ای

ص: 63

1-2- نص حدیث در صحیح بخاری - کتاب النکاح: ج 7 ص 15 این است: "لا تتكح المرأة علی عمتهأ أو خالتهأ"

گ-ون-آگ-ون، که در محدوده اش، حدیث، تاریخ، فقه، تفسیر و دیگر نتیجه گیری هایی که عقل در سایه دین بدان رسیده است، داخل میشود.

پس، دین همان حق است.

و میراث، متعلقات این حق است.

دین ثابت است.

میراث، متغیر است.

در دین چیزی داخل نمی شود و اضافه نمی گردد.

میراث محل اخذ و رد می باشد.

دین، بلاغ خداوند بسوی انسان است.

میراث، اجتهادی است بین انسان و نص.

هر که با اجتهاد مخالفت کند لازم نیست که با نص مخالفت کرده باشد.

پ-س-ب-اید فرق میان نص و اجتهاد را بدانیم. میان دین و سخنان افراد. میان نصوص شرعی قرآنی و نصوص وضعی اجتهادی. و بدون آن به حقیقت دین نمی شود رسید، و عبادت خداوند نادرست خواهد بود.

وقتی در برابر روایتهایی که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله

ص: 64

وسلم) نقل شده و با قرآن مخالفت دارد توقف کنیم، معلوم می شود که بین نص و اقوال، فرق گذاشته ایم.

ول-ی-اگ-ر-س-خنان افراد را مانند نصوص بدانیم، معنایش این است که آنان را پرستیده ایم، چنانکه ی-ه-ود ون-ص-اری، اح-ب-ار وره-ب-ان وع-ل-م-ای خود را پرستیدند! و بدینسان بین دین و میراث، فرقی نگذاشته ایم.

ای-ن مشکلی بود که گروههای اسلامی معاصر، بویژه گروه تکفیردچارش شدند وقتی احکامی را ب-ر-اس-اس-اج-ت-هادات میراثی و احادیث نقل شده - که مورد خلاف است - وضع کرده اند، و نتیجه این تصورات غلط، همان شکستهای فکری و انقلابی بود که در قیام اسلامی به طور کلی پیش آمد.

حال این سؤال پیش می آید: آیا نص از اجتهاد جلوتر است یا اجتهاد از نص؟

و طبعا پاسخ این است که نص، پیش از اجتهاد بوده است و اجتهاد، بر آن حادث است.

اگ-ر-م-ا-ی-ن روش و قاعده را بر ایده های اسلامی - در سطح گذشته و حاضر - تطبیق کنیم، به آسانی به حق می رسیم.

ب-رای-ن-مونه، به مطلبی اشاره می کنیم که در سالهای هفتاد میان ما و گروه تکفیر مورد گفتگو بود.

گ-روه ت-کفیر معتقد به کفر کسی بودند که اصرار بر گناه دارد و کسی که مرتکب کبیره (گناه ب-زرگ) و ک-س-ی ک-ه تقلید می کند و نیز معتقد بودند که حق ، منحصر است به حزب خودشان و هجرت واجب است . ما در برابر این سخنان چنین سؤالی را مطرح کردیم :

آیا این اقوال ، نص است یا اجتهادی است در برابر نص ؟

اگ-ر اینان ادعا کنند که اینها نص است ، پس خود کافر شده اند و از دایره اسلام بیرون آمده اند، زیرا هیچ نصی قرآنی یا حتی حدیثی نبوی در این باره نرسیده است .

و اگ-ر ادع-ا ک-ند که اجتهاد است ، پس ضرورتی ندارد که همه در برابرش خاضع باشند، بلکه در دایره قبول یا رد، چرخش دارد و برای اخذ و عطا خاضع است . بنابر این ، هیچ الزامی و ضرورتی برای م-سلمین در فراگیری و پذیرش آن وجود ندارد . و تکفیر کردن یا تحریم نمودن ، بر اساس اجتهاد، ای-ن اج-ت-ه-اد را به منزله نص قرار می دهد و در نتیجه معتقد به آن یا پیروی کننده از آن ، هر دو داخل در دایره کفر خواهند بود.

و ای-ن همان گمراهی بود که احبار و رهبان در آن افتادند و یهود و نصاری را در گذشته گرفتار کردند، و امروز نیز مسلمانان دچار همین بدبختی شدند چرا که بجای پذیرش نصوص ، اقوال افراد را مورد عمل و پذیرش قرار دادند.

ص: 66

پس وقتی که گروه تکفیر می خواست طرفدارانش را از پذیرش اقوال شخصیات و تقلیدشان ، آزادس-ازد، آن-ان را در ت-ق-ل-یدی دیگر و نوعی دیگر از پیروی انداخت ، چرا که افراد را از تقلید مذاهب و فقهای پیشین به تقلید مذهبش و پیروی از اجتهادات شکرى مصطفی ، بنیانگذار گروه ، واداشت !

ت-ن-ه-ا-م-طلبی که داشت این است که گروهی از مسلمین بجای پیروی از فقیهانی که معتقدند، اص-رار-ك-ن-نده بر گناه یا مرتکب کبیره و یا مقلد و رد کننده هجرت ، کافر نیست ، پیروی از کسی کردند که آنان را کافر می دانند!

و ب-ا-ال-تزام به قاعده ای که گروه تکفیر آن را ابداع کرده به این که : هرکس تقلید کند کافر است ، پس خود این گروه کافر شده و طرحش ، اصلا قابل اجرا نخواهد بود.

ه-ي-چ يك از فقهای گذشته ادعا نکرده است که قولش یا اجتهادش ، مسلمانان را ملزم می کند و م-خالف آن ، کافر است .

ولی گروه تکفیردچار این اشتباه بزرگ شد چرا که خیال می کرد، قولش ، نص و وحی منزل است .

پس اگر مسلمانان ، بین نصوص و متون احادیث و بین سخنان افراد، فرق قائل شوند و اصالت را به ن-ص-وص بدهند و اجتهاد را حادث بر آن بدانند، حقیقت روشن می گردد و دین در

شکل واقعی و زلال-ش، ن-م-ای-ان می شود. ولی چه باید کرد، که نمی شود این قاعده را تطبیق نمود چرا که فقها و سیاستمداران در کمین نصوص نشستند و هر تلاشی برای آزاد سازی نصوص از قید و بندهایشان را کنترل می کنند!

حق و باطل

مذهبیت در اسلام نیست .

در اسلام چیزی به نام شیعه یا سنی یا شافعی یا مالکی یا حنفی یا حنبلی وجود ندارد.

اینها همه نامگذاری های تاریخی است که سیاست ، آنها را تراشیده است (1).

حق این است که : اسلامی راستین و اسلامی باطل وجود دارد.

اسلامی ربانی و اسلامی حکومتی .

و آن-چ-ه در ت-اریخ پیشرفت داشته ، اسلام حکومتی بوده است و آنچه پنهان شده ، اسلام ربانی بوده است.

در ای-ن-ج-ا اس-ماء و مسمیات وجود ندارد . مهم حق است . و در برابر حق اسماء و مسمیات متلاشی میگردد و اهمیت به جوهر داده می شود.

ص: 68

1- همواره حاکمان در پی سوء استفاده از اختلافهای مذهبی هستند تا امت را به اختلاف را دارند و خود در میان آب گل آلود، ماهی بگیرند.

جستجوی حق ، مستلزم جستجوی نص است نه پیروی از سخنان افراد.

پیروی از نص ، انسان را بسوی حق فرا می خواند.

پیروی از افراد، جستجوگر را در گرو افراد می گذارد، نه نص .

ن-ص ، م-ع-یار است و مناط تکلیف . و مسؤولیت مسلمان در برابر نص است و حساب و کتابش با نص است و رهایی از دوزخ نیز در پیروی از نص است .

م-ق-ص-ود از ن-ص ، م-تن قرآن یا حدیث صحیح پیامبر است که باقرآن و عقل سازگار می باشد در م-س-ائل-ی-ك-ه-م-ربوط به غیبات ، سیاست ، اخلاق ، اصول دین ، تولی و تبرا است و اما نصوصی که م-ت-علق به احکام است ، جای اجتهاد دارد و درکها در برابرش گوناگون است ، و برای آن ، افرادی شایسته ، معین شده اند که شرایط اجتهاد و قدرت علمی در آنان وجود دارد.

و ام-ا-نصوصی که مربوط به دعوت ، تبلیغ از دین ، اصول دین ، تولی و تبرا، تحدید منبع تلقی احکام ، ره-ب-ری ، س-ل-و-ك-ش-خ-ص-ی-واخ-لاق-ی-ورهایی از دوزخ ، می باشد، تقلید در آن روا نیست و بر مسلمانان است که با استفاده از عقل ، برای رسیدن به حق ، بهره گیرند.

آری ! ای-ن-ام-ت-گ-م-راه نشد مگر با تعطیل عقل و سپردن زمام

ص: 69

خود به دست فقیهان گذشته و فقیهان حکومتی حاضر (وعاظ السلاطین) که دین خود را از آنان فرا گیرد بی آنکه تشخیص بدهد که چه اموری قابل تقلید است و چه اموری قابل تقلید نمی باشد.

و اگ-رف-رصت برای مسلمانان پیش آمده بود که به دور از فقها، نصوص مربوط به جهاد، سیاست، ح-اگ-م-ان، آی-ن-ده-دع-وت و ره-بری راستین را درک کنند، بی گمان صورت اسلام راستین در اذهانشان ترسیم می شد و آن را معیار حکم بر فقها و امثالشان قرار می دادند. ول-ی چه کنیم که آنان فقها را وسیله فهم این نصوص قرار داده و در نتیجه خود را در گرو خطی محدود افکندند که این خط را حاکمان به همراهی چنان فقیهانی برایشان ترسیم نمودند! (1)

ب-نابراین، رهایی از این خط، نخستین گام برای رسیدن به حق است و این معنی محقق نمی شود ج-ز از راه ف-راگ-یری نصوص .

و این نصوصی است که رهبری خوب و شایسته را برای ما مشخص وم-ع-ی-ن می کند تا از او پیروی کنیم و دینمان را از او فرا گیریم نه از رهبری های سوئی که می خواهند ما را که از عقل دوری جسته ونصوص را به فراموشی سپرده ایم، در دام خود بیاندازند.

و ه-ن-گ-ام-ی-ک-ه-ن-ص-وص، ره-بری را مشخص می کند، قضیه خاتمه می پذیرد و اختلاف رخت ب-رم-ی بندد و التزام و تعهد

ص: 70

1- به بخشهای آینده کتاب رجوع کن.

ضرورت پیدا می کند. و این رهبری است که منبع حق و سخنگوی حق است.

م-ن در لابلائی بحث و پژوهش، به این نتیجه رسیدم که يك رهبری غلط (نادرست) پس از رسول خ-دا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) در م-ی-ان-ام-ت پیدا شد، و از آن رهبری بد، تمام طرحهایی که اسلام راستین را پنهان ك-رده و نصوص را وارونه نموده و آنها را از امت دور نگه داشته، سرچشمه گرفته است.

و سرانجام ب-اط-ل را ج-ای-گ-زین حق نموده و راههای گوناگونی را برای گمراهی مردم از صراط مستقیم الهی، پدید آورد.

و ه-ن-گ-امی که در جستجوی رهبری حق، به آن پی بردیم، رهبری باطل نیز برایمان مشخص می گردد، و داوری در مورد نصوص خواهد بود نه شخصیت ها.

اه-م-ی-ت-ره-ب-ری و س-ر-ن-وشت ساز بودن آن، هنگامی برای مامشخص می گردد که معتقد به خ-ات-م-ی-ت-پ-ی-ام-ب-ر (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) ب-اش-یم. وقتی معلوم شد، رسول خدا، آخرین فرستاده خداوند است، ض-رورت تعیین رهبری پسندیده که بعد از وی، دین را نگهدارد و جای رسول خدا را در میان امت پ-ر کند، اجتناب ناپذیر خواهد بود و بی گمان، این رهبری، باید دارای ویژگیهایی باشد که بتواند م-ام-وریتش را به نحو احسن انجام بدهد و

بر دیگران برتری داشته باشد تا نزاعی پیش نیاید و امت دچار رهبریهای دیگر نگردد که او را به سوی باطل فرا خواند.

این امر مرا بسیار سرگردان و مشغول ساخته بود. در این میان پرسش های زیادی پیش می آمد و با ایده و طرحی که در دسترس بود، نمی توانستم پاسخی برای آنها بیابم .

اولین پرسش ، ماهیت و کیفیت حق پس از رسول خدا بود ؟

آیا این حق ، منحصر در قرآن است ؟

اگر در قرآن منحصر باشد، پس تفسیر درست این قرآن کجاست ؟

ت-اری-خ-ق-رآن را ورق زدم ، پ-اسخی نیافتم ، بلکه شك و تردیدم به خاطر روش جمع آوری قرآن ، و اختلافهایی که میان اصحاب در مورد جمع و تفسیرش پدید آمده بود، افزونتر شد. (1)

و آن-چ-ه-ك-ار را م-ش-كل تر می کرد روایتهایی بود که مربوط به تفسیر برخی از آیات قرآنی است ، و ن-وش-ت-ه-ن-شده بود یا این که حکم باقی ولی نص برداشته شده بود و یا این که نص باقی و حکمش برداشته شده بود. (2)

ای-ن-اخ-تلاف ها در مورد قرآن ، مراقانع کرد که حتما يك جهت برای رفع این اشکال ها باید وجود داشته باشد و لابد آن جهت ، همان رهبری پسندیده است.

ص: 72

1- رجوع کنید به بخش قرآن.

2- رجوع کنید به بخش قرآن همین کتاب .

ولی این رهبری کیست؟

و چرا ظاهر نشد تا نقش خود را در حفظ دین بر عهده گیرد؟

امت عرب مانند امتهای گذشته که پس از ارتحال رسولشان، گرفتار ارتداد و بازگشت به قهقرا می شدند و ضرورت آوردن رسول دیگر رخ می نمود، از این قانون مستثنی نیستند. ولی کیست که این انحراف و کژی را دور سازد؟

پ-س لازم است پس از رسول خدا، يك رهبری ایده آل و جامع الشرايط وجود داشته باشد که امت به او رجوع کند. آن رهبری کیست؟

اگر حضرت موسی برای مدتی کوتاه و به خاطر آمدن الواح، از میان قومش رفت و به خاطر غیبت کوتاهش، برادرش هارون را جایگزین و خلیفه خود - تا روز بازگشت - قرار داد، آیا سزاوار تر نیست محمد (صلی الله علیه وآله وسلم وسلم) همین کار را با قوم خود انجام دهد بویژه که می داند پس از او پیامبری نخواهد آمد؟

ب-رخ-ی ممکن است تصور کنند که رسول خدا، قرآن را در میان مردم گذاشت و قرآن که خداوند متعهد به نگهداریش تا روز رستاخیزشده کافی است که مشکلات مردم را پس از پیامبر رفع و حل کند و همانا قرآن بهترین رهبر است. ولی در برابر این نتیجه گیری، سؤلهایی خود نمایی می کند:

ص: 73

پ-یامبران پیشین نیز کتابهایی در میان قومشان - پس از رحلتشان باقی گذاردند و با این حال ، آن اق-وام م-ن-ح-رف شدند. بنی اسرائیل - به عنوان نمونه کلمات خدا را عوض کرده و کتاب آسمانی رات-ح-ری-ف نمودند، و این دلیل روشنی است که کتاب - به تنهایی نمی تواند حرکت امت را پس از پیامبر، در مسیر مستقیم نگه دارد، زیرا باید در کنارش ، يك نیروی اجرایی بر گزیده باشد که امت ، در حال اختلاف و انحراف ، به او روی آورد.

این نیرو، همان گروه برگزیده از امت اند که پس از رسول خدا کتاب را ارث برده (و تفسیر کتاب ب-ه آنان محول شده است) چنانکه درامت های پیشین نیز چنین بود . خدای تعالی در سوره فاطر، آیه 32 می فرماید :

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» - علم کتاب را به برگزیدگان از بندگانمان ، واگ-ذار کردیم . پس اگر کتاب به تنهایی کافی بود، خدای سبحان آن را میراث برگزیدگان پس از پیامبر قرار نمی داد.

وس-ران-جام خود در تاریخ یافتیم که قرآن نتوانست ، اختلاف وارتداد فوری مسلمین ، پس از وفات پ-یامبر را فصل کند، بلکه این امر توسط شمشیر، پایان پذیرفت وقرآن مانند کتابهای پیشین ، همان ح-ال آن-ه-ا را دارد و م-م-ك-ن-اس-ت-ام-ت از آن روی برگردانده و

منحرف شوند. و همانا قرآن در اخ-تلافهایی که بر سر خلافت پیش آمد، داوری نکرد و در میان قبائلی که مرتد شدند داوری نکردت-ا-ای-ن-ك-ه مورد قتل عام قرار گرفته، و در قضایای دیگر نیز حکمی ننموده (1)بعلاوه که در ج-مع آوریش، اختلاف زیادی میان اصحاب رخ داد. حال این سؤال پیش می آید: قرآنی که پیامبر، آنرا در میان امت گذاشت، نتوانست جلو ارتداد و اختلافها را بگیرد و نزاع ها را حل و فصل کند. آیا این ارتداد و بازگشت، به سبب دوری و انحراف از قرآن بود یا انحراف از رهبری؟

تاریخ، پاسخ این سؤال را داده است که علت مستقیم این ارتداد، روی تافتن از رهبری بود نه قرآن. زی-را آن-ان-ك-ه م-ان-ع-پ-رداخ-ت زك-ات ش-دند، مسلمان بودند، و آنانکه بیعت ابوبکر را رد کردند، مسلمان بودند. آنها مسلمانانی بودند که متعهد به قرآن و مؤمن به آن بودند ولی این تعهد نتوانست آن-ان را از انحراف باز دارد. اینجا بود که دوران جستجوی من برای یافتن رهبری برگزیده آغاز شد. و اع-تمام در این دوران بر نصوص و متون احادیث بود، زیرانصوص، تنها راه رهایی از اجتهادهای غ-ل-ط افراد و رسیدن به حق است. و همانا حق تنها با نص شناخته می شود نه با شخصیتها. و مردان توسط حق شناخته می شوند نه بالعکس.

و حال که معتقدم به برتری حق از مردان، راه جلوی رویم گشوده شده است.

ص: 75

1- رجوع کنید به کتاب "السيف والسياسة وكتب التاريخ".

م-س-ائلی وجود دارد که شیعه و سنی در آنها اشتراك دارند و مسائلی نیز دیده می شود که در آنها هیچ برخورد نزدیکی نمی توانند داشته باشند.

در خلال دوران طولانی جستجویم در میراث ، بسیاری از روایات و اجتهادات و سخنان شخصیتها، چه در سطح میراث سنی و یا شیعی شك و تردیدم را افزونتر می نمود.

میراث سنی روایتهای جعلی زیادی را در بر داشت. و همچنین بود میراث شیعی.

میراث سنی دارای طرحهای مختلف و متفاوت بود، و همچنین میراث شیعی.

پس چه امری ، این دورا از هم متمایز می سازد؟

ب-رای پاسخ به این سؤال ، باید مظاهر اختلاف این دو میراث را بررسی کنیم. اعتماد میراث سنی بر صحابه است ، در حالی که اعتماد میراث شیعی بر اهل بیت.

میراث سنی ، همگام با حاکمان راه می رود ولی میراث شیعی ، این همزیستی را رد می کند.

در میراث سنی ، سخنان شخصیات ، برتری دارد ولی در میراث شیعی نص برتری دارد. میراث سنی از يك حالت سازش با

وضعیت موجود، آفریده شده ولی میراث شیعی از يك درگیری با آن .

میراث سنی عقل را تحت فشار قرار می دهد ولی میراث شیعی عقل را محترم می شمارد.

این مقایسه اندازه اختلاف و فاصله این دو میراث را روشن میسازد. ولی بهر حال میراث شیعی ، نیز مانند میراث های دیگر، دستخوش تغییرات زیادی در اثر انبوهی سخنان واقوال و اجتهادات است ، كه-ه در ح-د زیادی با میراث سنی ، شباهت خواهد داشت . و لذا هر دو طرف گرفتار روایتهای جعلی بوده ، و مذاهب در چارچوبه يك اندیشه ، يك فكر پیدا شدند.

میراث سنی بسیاری از روایتها را در بر دارد كه منزلت اصحاب را بالا می برد و برخی را به اوج می رس-ان-د و م-ي-راث ش-ي-ع-ی روای-تهای زیادی در بالا بردن ارزش و منزلت اهل بیت دارد، و هر دو دچار احادیث جعلی هستند. ولی بهر حال به این نتیجه رسیدیم كه آن روش و قاعده ای كه از سوی ش-ي-ع-ي-ان-ب-رای کنترل كردن روایات و جلوگیری از احادیث جعلی و دروغی ، پدید آمده ، بسیار دقیق تر و ارتباطش با نص بیشتر از روش اهل سنت است .

ش-ي-ع-ي-ان معتقدند كه اگر روایتی با قرآن و عقل سازگار نباشد، باید به دیوارش بزنند ولی اهل سنت تکیه بر علم رجال و بحث در سند روایت دارد.

شیعه متن روایت را زیر ذره بین قرار می دهد ولی سنی سندش را.

و در سایه روش شیعیان ، بسیاری از روایات در میراث شیعی رد شد و روایتهای بی شماری نیز مورد داوری و در دای-ره-ك-ن-ت-رل و غ-ل-ط زدایی قرار داده شد . ولی در سایه روش اهل سنت ، بسیاری از روای-ات-پ-ذی-رف-ت-ه و م-ورد-اع-ت-ماد قرار گرفت هر چند با متن قرآن مخالفت داشت و با عقل ناسازگار و علتش هم این است که سند روایات و رجالش - به نظر آنان صحیح و سالم بود. یعنی هر گاه عدالت راویان ثابت شد، روایت صحیح است هر چند با قرآن مخالفت داشته باشد!

روش شیعیان ، بی گمان ، میراث را مورد بازنگری و غلط زدایی قرار می دهد ولی قاعده اهل سنت ، م-ی-راث را بهم نمی زند و در نتیجه دوری از قرآن در آن آشکار خواهد بود. اعتقاد شیعیان به مساله ام-ام-ت ، میراث شیعی را از میراث سنی ، متمایز ساخت و بسیاری از اجتهادات و نقطه نظرهایی را پ-دی-د آورد ك-ه ب-رف-قه ، عقیده و ایده کلی شیعیان ، تاثیر گذاشت . از بارزترین دست آوردهایش ، م-نحصر شمردن منبع فراگیری احکام در دایره اهل بیت بود که امامت در آنان است ، ورد کردن خ-ط-وط-دی-گ-ری که با خط اهل بیت سازگار نیست و پیشاپیش آنها خط صحابه که ابوبکر و عمر ارکانش را پی ریزی کردند.

ص: 78

م-ه-مترین مساله ای که بر روش تحکیم قرآن و عقل ، مبتنی است ، کنترل کردن نقش افراد و جدا س-اخ-ت-ن س-خنانشان با نصوص و دقت در این که اقوال آنها، نصوص را تحت الشعاع قرار ندهد . و ای-ن اصلی ترین امتیازهای میراث شیعی بر میراث سنی است که با فقدان چنین قاعده ای ، رجالش ب-ر ن-صوصش برتری یافتند . و همانا دور نمودن و عزل قرآن و عقل از میراث و بی اعتنایی به نقش آن در دو دآوری ت-وط-ئه خ-ط-رن-اکی بود که سیاست علیه اسلام اجرا کرد و هدفش وارد ساختن روای-ت-ه-ای دروغین و جعلی بود که اسلام را به گونه ای دیگر جلوه داد و هویت واقعیش را از آن ج-دا س-اخ-ت وهویتی بی ارزش به آن بخشید که فقط منافع حکام را دنبال کرده و حکومتشان را م-ش-روع ج-لوه می داد . ولی قرآن و عقل را داور قراردادن ، یعنی از نص پیروی کردن نه از میراث اج-تهادی . و نص داور بر میراث است نه بالعکس . از اینجا است که رجال شیعه در مرتبه ای پایین تر از ن-ص ق-رار دارن-د ن-ه ب-الاتر ، و این مطلب مرا اطمینان خاطر داد ، زیرا وقتی خط شیعیان را دنبال ك-ردم ، م-ی-راث-ی را ب-ا م-ی-راث دي-گ-ر عوض ننمودم و از پرستش مردانی به پرستش مردان دیگر راه نیافتم ، بلکه تعهد به خط اهل بیت علیهم السلام مرا متعهد به خط نص کرد نه خط رجال .

1- رجوع کنید به کتاب "دعاة لا قضاة که از سوی اخوان المسلمین در رد گروه تکفیر منتشر شد. وهمچنین رجوع کنید به کتاب "الحركة الاسلامية في مصر.

2- نص حدیث در صحیح بخاری - کتاب النکاح: ج 7 ص 15 این است: "لا تنكح المرأة علی عمتهأ أو خالتهأ

3- همواره حاکمان در پی سوء استفاده از اختلافهای مذهبی هستند تا امت را به اختلاف را دارند و خود در میان آب گل آلود، ماهی بگیرند .

4- به بخشهای آینده کتاب رجوع کن.

5- رجوع کنید به بخش قرآن.

6- رجوع کنید به بخش قرآن همین کتاب .

7- رجوع کنید به کتاب " السيف والسياسة وكتب التاريخ".

دوران تردید : واز تردید یقین می آید پدید

اشاره

ص: 81

ب-س-ی-اری از ایده ها و طرحهای میراث در سطح فقه ، تفسیر، تاریخ و حدیث منسوب به رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) م-را
ق-ان-ع نمی کرد. از اینجا بود که خط تردید و دودلی را دنبال کردم و آنرا شعاع خود قرار دادم و در لاب-لای ک-ت-اب-ه-ای میراث
برای جستجوی حقیقت ، بحث و کنکاش کردم ، هر چند این ت-ح-ق-ی-ق ، ک-ار آسانی نبود زیرا سخنان مردان برنصوص افزونتر
شده و تمیز آن دو از یکدیگر، در ن-ه-ای-ت دشواری بود. ولی این دشواری به سرعت از هم می پاشد اگر جستجوگر، به خط شك و
تردید مسلح شده باشد، زیرا این خط، بسیاری از حقایق را درباره میراث و ایده اسلامی کنونی برایم آشکار ساخت که آنها را چنین خلاصه
گیری می کنم:

- 1 - س-خ-ن-ان-خ-لیفه اول و دوم به صورت نصوص قطعی و سنت ابدی در فقه اهل سنت در آمده است .
- 2 - اج-ماع ، رکن اساسی این است که بسیاری از طرحها و ایده های میراث - اگر نگوئیم همه اش - بر آن استوار است .
- 3 - بسیاری از نصوصی که به پیامبر نسبت داده می شود از آنها بوی سیاست به مشام می رسد و با عقل منافات دارد و قواعد و اصول ثابت اسلام ، آنها را رد می کند.
- 4 - به نظر می رسد که تعدی در تحقیر و کوچک شمردن پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وجود دارد.
- 5 - دش-م-ن-ی-آش-کاری با تمام طرحها، اجتهادات و حتی شخصیتهایی که با خط سیاسی آن روز، مخالفت داشته ، به چشم می خورد.
- 6 - برخی از شخصیات را در برابر شخصیتهای دیگر قرار داده و آن ها را بزرگ کرده اند.
- 7 - شبهه هایی سیاسی گرداگرد راویان حدیث و چگونگی تدوین و گردآوری احادیث دیده می شود.
- 8 - ه-مواره حاکمان مد نظر قرار داده شده و از سوی فقیهان حکومتشان مشروع جلوه داده شده است .
- 9 - آزادی رای و حکم درست و صحیح اسلامی در طول

تاریخ اسلام، محقق نشده است. این نتیجه گیری ها کافی است که ایجاد شك و تردید در طرح کنونی اسلام بنماید و ضرورت بازنگری در آن و لزوم تلاش در زدودن گرد و غبار تاریخی که سیاست، آن راساخته و پرداخته و فقها و محدثین و مورخین، آن را پذیرفته اند و در برابرش تسلیم شده اند، به طور جدی ایجاب می نماید. هم اکنون برخی از نمونه های نصوصی که مرا به دودلی واداشت، یادآور می شوم، که من بر اساس اینها، نظر ردك-ن-ن-ده و م-ح-کوم کننده خود را بر این ایده و این میراث که مسلمانان بر آن استوارند، استوار نمودم.

بنی امیه

بعضی از احادیثی که در کتابهای اهل سنت درباره بنی امیه، ذکر شده بود، توجه مرا به خود جلب ك-رد. ای-ن روای-ت-ه-ا، امت را از شر این گروه بر حذر می دارد، و پرده از نقشی که آینده امت را به خطر انداخته، و اسلام را مورد تاخت و تاز قرار می دهد بر می دارد.

ه-ر-چ-ن-د-ب-ی-ش-تر این احادیث، از سوی علمای حدیث (اهل سنت) مورد تشکیك و تضعیف قرار گرفته ولی آنچه دیده را خیره می کند، احادیثی است که تصحیح شده و نقش مهم و حساس بنی ام-ی-ه را در یاری کردن اسلام!! اعلام می دارد. از احادیثی که در

مذمت و نکوهش بنی امیه رسیده است، س-خ-ن-رس-ول-گ-رام-ی-اس-لام-اس-ت-ك-ه-فرمود: هلاکت امت من بدست شهوترانانی از قریش است (1).

و در روای-ت-دی-گ-ر: ف-س-اد-وت-ب-اه-ی-ام-ت-م-ن-بدست گروهی از شهوت پرستان نادان قریش است (2).

اب-وه-ریره گوید: اگر می خواستم نام ببرم می گفتم: فرزندان فلان و فلان (3) و روایتهای زیادی در لعن و نفرین حکم بن عاص و فرزندان نقل شده است (4).

ابو هریره گوید: دو ظرف حدیث از رسول خدا حفظ کردم، که يك ظرفش را ابلاغ نمودم و اگر از آن ظرف دیگر سخنی بگویم، این گلویم بریده خواهد شد! (5)

ابن حجر، در مورد حکم بن عاص اموی، عموی عثمان بن عفان، می گوید:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) او را به طائف تبعید کرد، ولی عثمان - در ایام خلافتش او را به مدینه باز گرداند ن-ق-ل-ش-ده-اس-ت-ك-ه-رس-ول-خ-دا، او را لعن کرده است ولی این امر (به قول ابن حجر) به اثبات نرسیده. و روایت شده است که صحابه بر رسول خدا وارد شدند در حالی که حضرت، حکم بن عاص را ل-ع-ن و ن-فرین می کرد. گفتند: چرا او را لعن می کنی؟

فرمود: من

ص: 86

-
- 1- رجوع کنید به بخاری - کتاب الفتن باب سوم - ج 9 ص 60.
 - 2- همان - ج 1 ص 60 ب 3. مسند احمد ج 2 ص 304.
 - 3- همان - ج 1 ص 60 ب 3.
 - 4- این لعن از زبان عایشه نقل شده، چنانکه توضیح خواهیم داد.
 - 5- صحیح بخاری - کتاب العلم - ج 1 ص 41.

با همسر فلانه - نشسته ب-ودیم ، که او از سوراخ دیوار به ما می نگریست. گفتند: آیا ما هم او را لعن کنیم؟ فرمود: نه! ولی گویا می بینم که فرزندانش بر منبر من بالا و پائین می روند.

گفتند: یا رسول الله! آنها را بگیریم؟ فرمود: نه. ولی پیامبر او را تبعید کرد!! (1)

ط-ب-ران-ی-روای-ت-ك-ند: حکم نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) نشسته بود، پس خواست سخن بگوید، زبانش گ-رف-ت.

رس-ول-خ-دا-رو-به-او-کرده-فرمود: همیشه چنین باش .

از آن پس همواره حکم سخن که م-ی-گ-ف-ت زبانش می گرفت تا از دنیا رفت. ابن حجر در مورد حدیث گوید: در سندش حرف است! بیهقی نیز این روایت را نقل کرده ولی در سندش ، ضرار بن صرد را آورده است که او متهم به رافضی بودن است! (2)

اب-ن-ح-جر-از-نافع-بن-جیبیر-بن-مطعم، از پدرش نقل کرده که گفت: بار رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) بودیم ، که حضرت ، حکم ابن عاص را دید . پس فرمود: وای بر امت من از نسل این شخص (3).

روای-ت-ش-ده-که-عایشه-به-مروان-گفت: اما تو ای مروان ، پس من گواهی می دهم که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) پدرت را

ص: 87

1- الاصابة في تمييز الصحابة - ج 1 ص 245 - شماره 1781.

2- همان-ج 1 ص 345

3- همان-ج 1 ص 346

لعن کرد، در حالی که تو در صلب او بودی (1).

م-س-ل-م از اب-ن-ع-ب-اس-ن-ق-ل-م-ی کند : مسلمانان هرگز با ابو سفیان نمی نشستند و به او نمی نگریستند. (2)

ابن حجر از بغوی نقل میکند : عمر هر گاه به معاویه می نگریست می گفت : این انوشیروان عرب است (3).

و از اب-ن-اب-ی-ال-دن-یا نقل می کند که عمر گفت : مبادا پس از من اختلاف بکنید، پس اگر چنین ك-ردی-د، ب-دان-ی-د-ك-ه معاویه در شام است ، پس اگر به رای خود بسنده کنید، او می داند چگونه خلافت را از شما بگیرد. (4)

و ه-م-ان-ا-ب-وس-ف-یان و فرزندش معاویه با آنان مانند مؤلفه قلوبهم رفتار می شد تا اینکه دوران خلافت عمر رسید، پس او این سهم را حذف کرد و معاویه را والی شام قرار داد! (5)

و ام-ا-احادیثی که بنی امیه را می ستاید: در راس آنها احادیثی است که شام و اهلش را مدح می کند در حالی که شام پایگاه بنی امیه و مرکز حکومتشان بود. (6)

از عثمان نقل شده که گفت : اگر کلیدهای بهشت در دست من بود، آنها را به بنی امیه می دادم، تا همه شان وارد بهشت

ص: 88

1- همان-ج 1 ص 346

2- صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه - باب من فضائل ابی سفیان - ج 4 ص 1945 ح 2501.

3- الاصابه - بیوگرافی معاویه - ج 2 ص 434.

4- همان .ج 3 ص 434.

5- رجوع کنید به تاریخ عمر بن الخطاب، نوشته ابن الجوزی، و سایر کتب تاریخ.

6- ابن عساکر در تاریخش ج 1 ص 305 بسیاری از این احادیث را نقل کرده که ضعیف است و به دروغ بودن، نزدیکتر است. احمد در

مسندش - ج 3 ص 436 و ج 5 ص 34 و 35 از رسول خدا نقل می کند که: اگر اهل شام فاسد شدند، پس شما هیچ ارزشی ندارید؟

کتابهای سنن تلاش می کنند، فضائلی را برای معاویه و پدرش بتراشند و آنها را از زبان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) مورد ستایش قرار دهند و مقامشان را بالا ببرند.

م-سلم (در صحیحش) از ابو سفیان نقل می کند که به پیامبر عرض کرد: ای رسول خدا سه چیز را مایلم که به من عطا فرمائی

فرمود: اشکال ندارد. گفت: مایل هستم بهترین و زیباترین زنان عرب را ك-ه ام ح-ب-بیه، دخترم، می باشد، به ازدواج تو در آورم. فرمود: آری. گفت: معاویه را کاتب خود ق-رار دهی. فرمود: آری. گفت: فرماندهی پیکار با کفار را به من عطا فرمائی چنان که در گذشته بامسلمین می جنگیدم. فرمود: آری اشکال ندارد. (2)

مانند چنین روایتی، سؤالهایی را بر می انگیزاند، مانند:

آیا فضیلت ها از راه گدایی به دست می آیند یا پیامبر از پیش خود عطا می فرماید؟!

در این حدیث، چه فضیلتی برای ابو سفیان دیده می شود؟

آی-ا این از منشی اسلامی است که ابو سفیان، اینچنین با رسول خدا صحبت کند و دخترش را بر او عرضه نماید، گویی حضرت فقط در پی دختران زیبا بوده است؟!

وانگهی چگونه رسول خدا، به این سادگی، تمام

ص: 89

1- البدایه و النهایه ابن کثیر، مسند احمد - ج 1 ص 62

2- صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه - باب فضل أبي سفیان - ج 4 ص 1945 ح 2051.

از س-وی دی-گر، چگونه ابو سفیان به خود اجازه می دهد فرماندهی مسلمانان را در جنگ، از رسول خدا در خواست کند، در حالی که مؤمنین نسبت به او و فرزندانش بدبین و متفرند؟

ض-م-ن-ا یک مغالطه تاریخی خطرناکی در این حدیث دیده می شود، زیرا در کتابهای اهل سنت به اث-بات رسیده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) قبل از هجرت، با ام حبیبه ازدواج کرد. و این دلیلی قاطع است بر دروغ بودن این حدیث و این که سیاست، آن را اختراع کرده است! (1)

م-س-لم در صحیحش نقل می کند که ابو سفیان به دیدار گروهی از صحابه رفت که در میان آنها س-ل-م-ان و ص-ه-یب و بلال دیده می شدند، پس آنان - با تعجب گفتند: شمشیرهای خدا گردن دشمن خدا را زده است! ابوبکر در آنجا بود، به آنها گفت: این سخن را در باره بزرگ و سرور قریش می زنید؟ پس نزد رسول خدا رفت و جریان را به عرض حضرت رساند. رسول خدا فرمود: ای ابابکر! نکند آنها را خشمگین و ناراحت ساخته باشی، به تحقیق اگر آنان رابه خشم آوری، پروردگارت را خشمگین ساخته ای. (2)

وای-ن روای-ت م-انند - روایتهای - گذشته نشان می دهد که ابوسفیان در میان صحابه رسول خدا آب-روی-ی ن-داش-ت و م-ورد
اح-ترام

ص: 90

1- به کتابهای سیره رسول خدا رجوع کن. روایت مشهوری در این کتابها دیده می شود راجع به برخوردی که میان ابوسفیان و دخترش هنگام آمدن ابوسفیان به مدینه رخ داد و دخترش نپذیرفت که او را در منزلش استقبال کند، تاریخ الطبری - ج 3 ص 46 و 165.
2- 18 - صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابه - باب من فضائل صهیب و سلمان و بلال - ج 4 ص 1947 ح 2504.

هیچ کس نبوده است جز متعصبین از بی شخصیت‌های قریش و منافقین. اکنون این سؤال خود نمایی می‌کند که چرا ابوبکر از ابوسفیان دفاع کرد؟

آیا ابوبکر از گذشته تاریک و وضعیت این مرد، بی‌خبر بود؟

آیا باز هم ابوسفیان سرور و بزرگ قریش به حساب می‌آمد؟

ب-ی-گ-م-ان-پ-اسخ رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) به ابوبکر بزرگترین دلیل است بر اینکه موضعگیری اصحاب ن-س-بت به ابوسفیان، همان موضعگیری شرعی و درست است و ابوبکر از این مسیر تجاوز کرد و به بی‌راهه رفت.

وای-ن-ک-ه آقای بخاری (در صحیحش) فصلی را برای ستایش معاویه قرار داده، در حقیقت مطلب ق-ابل ذکری در این باره ندارد، چرا که فقط روایتی را از لسان ابن عباس نقل می‌کند که گاهی به صحابی بودن او گواهی می‌دهد و گاهی به فقیه بودنش!!⁽¹⁾

ابن حجر در حاشیه ای که بر این باب (فصل) زده چنین می‌گوید: بخاری در این باب هیچ فضیلت و مدحی را برای معاویه ذکر نکرده، جز گواهی ابن عباس بر او که صحابی فقیه بوده است و شاید ای-ن-دلال-ت-ب-ر فضیلت زیادی باشد! و از اسحاق بن راهویه نقل کرده که گفت: آنچه در ستایش م-ع-اوی-ه-گ-ف-ت-ه شده صحیح نیست. البته درباره معاویه احادیث زیادی نقل شده ولی از طریق اس-ن-اد

ص: 91

1- بخاری - ج 5 ص 25 ب 29 - در روایت از زبان ابن عباس نقل می‌کند که در روایت اول، وقتی معاویه یک رکعت نافله خواند و خادم ابن عباس از آن ناراحت شد، می‌گوید که ابن عباس گفت: رهائش کن! او یار رسول الله بوده است! و در روایت دوم می‌گوید: او فقیه است. لازم به ذکر است که مسلم در ستایش معاویه، مطلبی نقل نکرده است.

روایت صحیحی به چشم نمی خورد و اسحاق بن راهویه و نسائی و دیگران نیز بر این باورند. (1)

ع-ب-دالله ب-ن-اح-م-د-ب-ن-حنبل می گوید: از پدرم پرسیدم: درباره علی و معاویه چه می گویی؟ م-ق-داری ب-یاندیشید، سپس گفت: به تحقیق می دانم که علی، دشمن زیادی داشت، ولی هرچه دشمنانش جستجو کردند، عیب و نقصی برای او نتوانستند پیدا کنند،

پ-س-ن-اچ-ار رو به شخصی (معاویه) آوردند که با او می جنگید و مبارزه می کرد پس او را ستایش و مدح کردند و به خاطر دشمنی آنان با علی، او را در برابر علی قرار دادند.

اب-ن-ح-ج-ر-ه-م-ین جا می گوید: و بدینسان او اشاره می کند به فضائل دروغینی که برای معاویه تراشیدند و هیچ واقعیتی نداشت (2)

م-س-ل-م روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) ابن عباس را - که کودکی بود- در پی معاویه فرستاد.

او گ-وی-د: ن-زد-م-عاویه رفتم، وی را در حال خوردن یافتم. باز گشتم. حضرت دوباره مرا فرستاد و ف-رمود: بگو به معاویه که نزد ما بیاید. ابن عباس گوید: دوباره رفتم، باز هم دیدم مشغول خوردن اس-ت، ب-از-گ-شتم و جریان را به حضرت عرض کردم. حضرت فرمود: خداوند

ص: 92

1- فتح الباری - ج 7 ص 83 اسحاق بن راهویه - استاد بخاری - گوید: هیچ منقبت و ستایشی درباره معاویه نرسیده است که صحیح باشد.

2- مصدر سابق. - ج 7 ص 83 و همچنین رجوع کنید به مسند احمد.

ت-ع-ج-ب آور است که برخی خواسته اند این حدیث را، فضیلتی برای معاویه بدانند و این که پیامبر چ-ن-ان س-خ-ن-ی درباره اش زده است، معنایش دعا کردن برای گشوده شدن اشتهای همیشگی م-ع-اوی-ه اس-ت! ول-ی م-س-لم این روایت را در فصلی نقل کرده است که آن را چنین نامیده: باب اشخاصی که رسول خدا آنان را لعن یا نفرین نموده و یا دشنام داده است و او سزاوار دشنام نبوده! پس برایش رحمت و اجر به حساب می آید! (2)

وهمانا این روایت باعث کشته شدن، حدیث گوی معروف، نسائی، بدست یاران معاویه در شام شد که از او خواسته بودند، کتابی را درستایش معاویه بنویسد و او امتناع ورزیده بود. (3)

از این نقشه، چنین بر می آید که تلاشهای مذبحخانه و مایوسانه ای از سوی فقهایی که پیرو و یار بنی ام-ی-ه ب-ودن-د، وج-ود داش-ت ک-ه ای-ن خ-ان-دان را آب-رودار ک-ن-ند و به برنامه ها و فعالیت‌هایشان شرعیت ببخشند.

بهر حال، این روایات با چنین تفسیرهایی، انگیزه اصلی بود که مراوا داشت نسبت به تمام روایتهای م-دح و ف-ض-ی-ل-ت، تردید نمایم و تلاش کنم که آنها را با میزان عقل و قرآن، بسنجم، تا این که به چنین دست آوردهایی دست یابم:

ص: 93

1- صحیح مسلم - کتاب البر والصلة والآداب - باب من لعنه النبي او دعا علیه او سبه - ج 4 ص 2604 ح 2604.

2- رجوع کنید به مصدر سابق - ج 4 ص 2007.

3- نسائی بدست یاران معاویه در سال 303 هجری به قتل رسید. همانا وی کتابی نگاشت در مدح حضرت علی که آن را خصائص الامام علی علیه السلام نامید و قبول نکرد که درباره معاویه کتابی بنویسد.

1 - اغ-ل-ب-رواي-ات-ی-ك-ه-درب-اره-ف-ض-ي-ل-ت-اص-حاب-نقل-شده ، اشاره به فضیلتی روشن و واضح ندارد (1).

2 - بیشتر این روایات از زبان صاحبانش ، بیان و نقل شده (2).

3 - از ج-س-تجوی بیوگرافی اینان ، بدست می آید که چنین فضیلت هایی مربوط به آنان نیست و شاید مقصود، افراد دیگری باشند. (3).

4 - ای-ن-رواي-ت-ه-ا-افراد-خاصی-را-مد-نظر-قرار-داده ، در حالی که شخصیت های براننده ای در میان اصحاب دیده می شوند که دارای نقش های حساسی نیز بودند ولی از این روایات بی بهره اند. (4).

5 - این ستایش ها بیشتر درباره یاران معاویه و خط بنی امیه ساخته شده است (5).

6 - رواي-ت-های-روشنی-درباره-امام-علی-و-اهل-بیت-وجود-دارد-که-ارزش-اینان-را-روشن-می-سازد-و-ثابت-می-کند-که-اهل-بیت-دارای-ویژگیهایی-بودند-که-سایر-اصحاب-از-آن-بی-بهره-اند. (6).

7 - ت-لاش-ه-ای-ع-م-دی-وج-ود-دارد-ك-ه-ح-ض-رت-ع-ل-ی-علیه-السلام-را-ن-ك-وهش-کرده-و-یا-مقامش-را-پائین-می-آورد. (7).

ص: 94

1- رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات ص 183.

2- رجوع کنید به مصدر سابق ص 183.

3- رجوع کنید به مصدر سابق ص 183.

4- رجوع کنید به مصدر سابق ص 183.

5- رجوع کنید به مصدر سابق ص 183.

6- رجوع کنید به مصدر سابق ص 183.

7- رجوع کنید به مصدر سابق ص 183.

1- رجوع کنید به بخاری - کتاب الفتن باب سوم - ج 9 ص 60

2- همان - ج 1 ص 60 ب 3 - مسند احمد ج 2 ص 304.

3- همان - ج 1 ص 60 ب 3.

4- این لعن از زبان عایشه نقل شده، چنانکه توضیح خواهیم داد.

5- صحیح بخاری - کتاب العلم - ج 1 ص 41.

6- الاصابة في تمييز الصحابه - ج 1 ص 245 - شماره 1781.

7- همان - ج 1 ص 345.

8- همان - ج 1 ص 346.

9- همان - ج 1 ص 346.

10- صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه - باب من فضائل ابی سفیان - ج 4 ص 1945 ح 2501.

11 - الاصابة - بیوگرافی معاویه - ج 2 ص 434.

12. همان . ج 3 ص 434.

13- رجوع کنید به تاریخ عمر بن الخطاب، نوشته ابن الجوزی، و سایر کتب تاریخ.

14- ابن عساکر در تاریخش ج 1 ص 305 بسیاری از این احادیث را نقل کرده که ضعیف است و به دروغ بودن، نزدیکتر است. احمد در

مسندش - ج 3 ص 436 و ج 5 ص 34 و 35 از رسول خدا نقل می کند که: اگر اهل شام فاسد شدند، پس شما هیچ ارزشی ندارید؟

15- البدایه و النهایه ابن کثیر، مسند احمد - ج 1 ص 62

16- صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه - باب فضل أبي سفيان - ج 4 ص 1945 ح 2051.

17- به کتابهای سیره رسول خدا رجوع کن. روایت مشهوری در این کتابها دیده می شود راجع به برخوردی که میان ابوسفیان و دخترش هنگام آمدن ابوسفیان به مدینه رخ داد و دخترش نپذیرفت که او را در منزلش استقبال کند، تاریخ الطبري - ج 3 ص 46 و 165.

18 - صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابه - باب من فضائل صهيب و سلمان و بلال - ج 4 ص 1947 ح 2504.

19- بخاری - ج 5 ص 25 ب 29 - در روایت از زبان ابن عباس نقل می کند که در روایت اول، وقتی معاویه یک رکعت نافله خواند و خادم ابن عباس از آن ناراحت شد، می گوید که ابن عباس گفت: رهایش کن! او یار رسول الله بوده است! و در روایت دوم می گوید: او فقیه است. لازم به ذکر است که مسلم در ستایش معاویه، مطلبی نقل نکرده است.

20 - فتح الباری - ج 7 ص 83 اسحاق بن راهویه - استاد بخاری - گوید: هیچ منقبت و ستایشی درباره معاویه نرسیده است که صحیح باشد.

21- مصدر سابق. - ج 7 ص 83 و همچنین رجوع کنید به مسند احمد.

22 - صحیح مسلم - کتاب البر والصله والآداب - باب من لعنه النبي او دعا عليه او سبه - ج 4 ص 2010 ح 2604.

23- رجوع کنید به مصدر سابق - ج 4 ص 2007.

24 - نسائی بدست یاران معاویه در سال 303 هجری به قتل رسید. همانا وی کتابی نگاشت در مدح حضرت علی که آن را خصائص الامام علی علیه السلام

ص: 96

نامید و قبول نکرد که درباره معاویه کتابی بنویسد.

25- رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات ص 183.

26 - تا 31- رجوع کنید به مصدر سابق ص 183.

ص: 97

ض-من مطالعاتی که در لابلای کتابهای گذشتگان داشتم، به متن های زیادی بر می خوردم که از ق-ی-چ-ی-س-انسور آقایان خارج شده، و در نتیجه مشکل بزرگی برای فقیهان ایجاد کرده و نقطه ض-ع-فی در طرحهایشان پدید آورده بود. ولی بهر حال، آنان را خوش نیامد که تسلیم این متن ها و ن-صوص بشوند، لذا آنها را با تاویل و توجیه های خود محاصره کردند تا اینکه سرانجام، تاویل بجای نص قرارگرفت و بر آن چیره شد.

بدون شك، هدف از این توجیه ها، قرنطینه کردن و در خط خویش نگه داشتن مسلمانان بود، و از س-وی-ی-دی-گ-ر، بستن در به روی خطهای مخالف و جلوگیری از دسترسی آنان به این متن ها

ب- هر حال بن بست این قوم به حدود متن ، منحصر نمی شود، بلکه به بسیاری از رویدادهای تاریخی ك-ه-ب-ا-ص-ح-اب-و-ت-اب-ع-ی-ن-و-ح-ك-مان، ارتباط دارد، سرایت می کند، که راه را برای رد کردن ط-رح-ه-ای-ش-ان-ی-ا-تردید نسبت به آنها می گشاید. اینان به خاطر چاره جوئی به خطتوجیه روی آوردن-د. یعنی ساختن و آفریدن انگیزه هایی که وقوع حادثه را به نحوی دیگر، غیر از آنچه از ظواهر ب-رمی آید، توجیه نمایند. و علی رغم برخوردهای فکری و ایدئولوژیکی زیادی که میان طرح آنان و ط-رح-ه-ای-دی-گر- در راستای تاریخ- اتفاق افتاد، سرانجام طرح آنان، جای خود را در میان عامه م-ردم ب-از-ك-رد، چ-ون از پشتیبانی و تایید مطلق حاکمان برخوردار بود. و بدینسان، این قوم ناچارش-دند که با سلاح تاویل و توجیه، به میدان بیایند تا پیروان را تقویت نموده و دشمنان را برانند. این توجیه ها و صحنه گذاشتن ها تنها، میتواند فرصتهای مسکنی باشد که آقایان میخواهند با استفاده از آنها توده های مسلمان را آرام کنند و حاکمان را راضی نگهدارند. ولی به هر حال- با گذشت زمان- م-ت-لاش-ی-ش-ده-و-ح-قایق برای همگان روشن خواهد شد چنانکه برای من روشن شد. بالاترین و مهمترین نصوص و متن هایی که قوم را سر در گم کرده و ناچار به تاویلشان

نموده است، نصوصی اس-ت-ك-ه در ب-اره ح-ضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام وارد شده و اغلب آنها - طبق قواعد خودشان - صحیح است. این نصوص، امام را در مرتبه ای بالا و ویژه قرار میدهد که برتر از تمام اصحاب، قلمدادش می-ن-م-ای-د. از سوی دیگر، ثابت می-کند که علی و اهل بیت، نقش خاصی در میان امت داشتند، همان-ن-ق-ش-ی-ك-ه س-ی-است وقت، مانع از اظهارش شد. این نتیجه آگاهییم بر توجیحات آنان نسبت به نصوص و توجیه وقایع و رویدادهای تاریخی بود که بر یقینم افزود و مطمئن شدم که آنها تلاش می-کنند تا نصوص را وارونه جلوه داده و حرکت تاریخ را به نفع خویش تغییر دهند.

مسلم در صحیحش، سخن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را نقل می-کند که حضرت به علی فرمود: نسبت تو به م-ن-م-ان-ن-د نسبت هارون به موسی است، جز اینکه پس از من پیامبری نیست، سپس بر این نص ح-اش-ی-ه می-زند و می-گوید: کسانی که استناد به این حدیث کرده و خلافت را برای علی، پس از رس-ول-خ-د-ا-م-ی دانند، از راه حق، منحرف شده اند، زیرا جانشینی برای خویشان در ایام زندگی، غیر از خلافت بر امت است پس از وفات! (1)

و همچنین نقل می-کند که رسول خدا در روز خیبر فرمود: فردا پرچم را بدست مردی می-دهم که خدا و رسولش را دوست

ص: 101

1- صحیح مسلم (شرح نووی) - کتاب فضائل الصحابه. باب من مناقب علی ج 15 ص 174.

می دارد و خدا و رسولش ، او را دوست می دارند.

راوی گوید گردن ها را کشیدیم ، که شاید یکی از ما مقصود حضرت باشد، ولی ناگهان حضرت ف-رم-ود : ب-گوئید علی بیاید.

علی را آوردند در حالی که دچار درد چشم (رمد) بود، پس حضرت آب ده-ان مبارکش در چشم علی انداخت و سپس پرچم را به دست او داد و خداوند فتح و پیروزی را بوسیله علی نصیب مسلمانان کرد.

م-س-ل-م در ادامه حدیث ، چنین حاشیه می زند : این به خدا عظیم ترین فضایل علی و ارزنده ترین مناقبش است.(1)

وهنگامی که آیه مباهله «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» (آل عمران : 61) نازل شد، حضرت رسول ، علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و فرمود : بار الها، اینان اهل بیت من هستند.(2)

مسلم نیز روایت کند : روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در منطقه ای که آن را خم می نامیدند و بین مکه و م-دی-ن-ه-ق-رار داش-ت ، ب-ه-س-خ-ن-رانی پرداخت . پس از حمد و ثنای پروردگار و موعظه و پند به م-ردم-ف-رم-ود : ای م-ردم !م-ن هم انسانی مانند شما هستم .زود است که پیام رسان پروردگارم (ع-زرائی-ل) بیاید و من هم دعوتش را اجابت کنم .

و همانا در میان شما دو چیز سنگین و

ص: 102

1- مصدر سابق. این چیزی است که نوری از حدیث، استنباط کرده ولی در حقیقت نمیخواهد اعتراف به منزلت علی و نقش ویژه اش بنماید.

2- همان-ج 15 ص 176.

گرانها می گذارم ، نخست ، کتاب خدا است که در آن هدایت و نوراست ، پس به کتاب خدا تمسك جوئید، و ه-م-واره ب-ر کتاب خدا مردم را تشویق و تحریض نمود، سپس فرمود : و اهل بیتم.

شما را سفارش م-ی-ك-ن-م ب-ه اهل بیتم .شما را سفارش می کنم به اهل بیتم ، شما را سفارش می کنم به اهل بیتم .ح-ص-ي-ن-ب-ه راوی ك-ه-زي-دب-ن ارقم بود گفت : اهل بیتش کیست؟

آیا همسرانش از اهل بیتش نیستند، گفت: چرا! همسرانش از اهل بیتش هستند، گفت: چرا! همسرانش از اهل بیتش هستند ولی مقصود از اهل بیتش در اینجا، کسانی هستند که پس از او، صدقه بر آنها حرام است .

گفت : آنها چه کسانی هستند ؟

راوی گفت : آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس.

گفت : آیا صدقه بر تمام اینها حرام است ؟

راوی گفت : آری !⁽¹⁾ در روای-ت دي-گ-ری ، زید در پاسخ به سؤال حصین گفت: نه ، به خدا قسم ، زن همراه با شوهرش ، م-د-ت زمانی زندگی می کند، سپس ممکن است مرد، طلاقش دهد و او به سوی پدرش و قومش بازگردد .ولی اهل بیتش ، اصل و ریشه اش هستند که پس از او،

ص: 103

صدقه بر آنها حرام است (1).

بخاری از رسول خدا نقل می کند که به علی فرمود: تواز من و من از تو هستم (2).

م-سلم سخن علی را نقل می کند که فرمود: به آن خدایی سوگند که دانه را شکافت و خلائق را آف-رید، همانا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به من عهد کرد که: یا علی! هیچ کس جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق تو را دشمن نمی دارد. (3) ن-س-ای-ی و ت-رم-ذی سخن رسول خدا را نقل می کند که فرمود: هر که من مولای اویم، پس علی مولای او است (4).

اب-ن-ح-جر، سخن احمد (بن حنبل) و نسائی و اسماعیل قاضی و ابوعلی نیشابوری نقل می کند که گ-ف-ت-ن-د: ب-ا-س-ن-د درس-ت، در حق هیچ يك از اصحاب بیش از آنچه درباره علی آمده، روایت نشده است (5).

ابن سیرین بر این باور بود که بیشترین مطالبی که درباره علی نقل میشود دروغ است (6).

اب-ن-ح-ج-ر در ادامه سخن ابن سیرین می گوید: مقصود از این سخن، مطالبی است که رافضیان درباره علی نقل می کنند که مشتمل

ص: 104

1- همان-ج 15 ص 181.

2- صحیح بخاری - کتاب فضائل الصحابه - باب مناقب الامام علي - ج 5 ص 22 ب 9. و رجوع کن به سنن ابن ماجه - ج 1 ص 44 ح 119.

3- رجوع کنید صحیح مسلم کتاب الایمان - ج 1 ص 86 ح 131 و ترمذی - کتاب المناقب - ج 5 ص 635 ح 2717 و فتح الباری - ج 7، ص 57.

4- مسند احمد بن حنبل ج 1 ص 84- سیوطی گفته است این حدیث، متواتر است. خصائص النسائي ص 99 82 ب 27 و ترمذی - ج 5 ص 633 ح 3717.

5- فتح الباری - ج 7 ص 57 - الاصابة - ج 2 ص 507 شماره 5688 10 - همان - ج 7 ص 60.

6- همان - ج 7 ص 60.

و همچنین ابن حجر در حاشیه بر حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی می گوید :

ب-رخ-ی-م-ی-خ-واه-ند بوسیله این حدیث ، سزاوارتر بودن علی را برای خلافت از دیگر اصحاب ثابت ك-ن-ن-د، زی-را-ه-ارون ،
خ-ل-ی-ف-ه-م-وس-ی-ب-وده است . و در پاسخ آنها گفته شده به اینکه هارون ج-ان-ش-ی-ن-موسی در ایام زندگیش بوده ، نه پس
از مرگش ، زیرا قبل از موسی از دنیا رفته است! (2)

و درب-اره-ح-دی-ث-رای-ه-می گوید : مقصود حضرت رسول از این سخن که علی خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش
علی را دوست می دارند، چیزی جز اثبات حقیقت محبت نیست ، و گ-رن-ه-ر-مسلمانی در این صفت با علی شریك است . در
حدیث اشاره است به سخن خداوند که م-ی-ف-ر-ماید : «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران - آیه 31) - بگو ای
پیامبر، اگ-رخ-دارا دوست می دارید، پس پیروی از من کنید، خدا هم شما را دوست خواهد داشت گویا ح-ض-رت می خواهد اشاره
کند به اینکه علی ، کاملاً پیرو حضرت رسول است و لذا به صفت محبت خ-داون-دی برگزیده شده است و از این رو است که محبتش

ص: 105

1- مصدر سابق ج 7 ص 60 و در ص 57 ابن حجر گوید: مردم درباره علی، سه گروه شدند: اهل سنت و مبتدعین از خوارج و دشمنانش
از بنی امیه و پیروانشان. پس اهل سنت به نشر فضایلش پرداختند و بدینسان، ناقلین فضایلش زیاد شدند چرا که مخالفینش بسیار بودند،
وگرنه فضایل هر چهار خلیفه اگر به میزان عدالت سنجیده شود، خارج از قول اهل سنت نخواهد بود. این سخن ابن حجر هدفی جز تردید
در نصوصی که امام علی را ویژگی می بخشد ، ندارد و می خواهد خواننده را متوجه کند که علی هیچ مزیتی بر سه خلیفه دیگر ندارد.
وانگهی وقتی گروه های مردم را درباره علی معرفی می نماید، شیعیان را کاملاً نادیده میگیرد و آنها را منحصر در خوارج و اهل سنت و بنی
امیه میداند و قطعاً این سخن تصادفی نیست.

2- فتح الباری - ج 7 ص 60

آن-چ-ه از ح-دیت غدیر خم بر می آید، نشان می دهد که اینان در برابر سخن رسول خدا که سفارش م-ک-ر در ب-اره اهل بیت کرده است، دچار سر در گمی و حیرت شده اند، و چون هیچ وسیله ای برای طعن در این حدیث ندارند، مقصود حضرت را از اهل بیت توجیه می کنند، پس گاهی مانند م-س-لم در تفسیر آیه مباهله، آنها را منحصر می نمایند در علی و فاطمه و حسن و حسین و گاهی آنها را به عنوان آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس، معرفی می کنند!

و گ-اه-ی هم فراتر رفته، همسران پیامبر را هم جزء اهل بیت قرار می دهند و یا اینکه آنها را خارج م-ی-س-ازن-د، چ-ن-ان-که از دو پاسخ متناقض در يك سؤال و طی يك روایت، ظاهر می شود.

انگیزه آن-ان-ای-ن-اس-ت-ك-ه اهل بیت را نادیده بگیرند و آنها را در میان همسران پیامبر و دیگر بنی هاشم، پ-ن-ه-ان-ن-مایند، و بدینسان رهبری در میان امت اسلامی، مجهول بماند و باب برای رهبری های فاسد گشوده شود که جای اهل بیت را بگیرند.

گویا مسلم باز هم قانع نمی شود، تا اینکه روایتی را درباره حجة الوداع نقل کند، در همان جایی که ذکر غدیر خم به میان آمده،

ص: 106

و اسمی از اهل بیت در آن نبرده است (1).

وب-رای ای-نکه اهل بیت را درست پنهان کنند و آنها را از مسلمانان دور نگهدارند، روایت دیگری را می تراشند که با روایت غدیر خم تناقض داشته و سفارش پیامبر را درباره اهل بیت، به دیوار بزنند.

مالك نقل می کند که رسول خدا فرمود: در میان شما دو چیز باقی گذاشتم که اگر به آنها چنگ بزنید، هرگز پس از من گمراه نمی شوید: کتاب خدا و سنتم! (2)

و ای-ن روای-ت م-ال-ك بقدری بر سر زبان ها می افتد و مشهور می شود و در کتابها و منابع، نوشته و گ-ف-ت-ه م-ی ش-ود، ت-ا-جائی که حدیث مسلم گم شده و به فراموشی سپرده می شود، بلکه مورد اعتراض قرار می گیرد! (3)

وه-نگام روپرو شدن با احادیثی که مسلم درباره ائمه دوازده گانه نقل کرده، ناچار می شوند آن را از م-ع-ن-ای ح-ق-ی-قیس، منصرف کنند و به سوی حاکمان برگردانند، تا اینکه بهانه ای به دست مخالفینشان از شیعیان ندهند. (4)

ف-قیهان قوم، ائمه اثنا عشری که رسول خدا، مردم را به آنان بشارت داده و عزت اسلام را در گرو وج-ود آن-ان-ق-رار داده، در م-حدوده خلفا و حکام بنی امیه، منحصر کردند که نخستینشان

ص: 107

-
- 1- رجوع کنید به صحیح مسلم - ج 4 ص 1874 ح 37 روایت منحصر میکند سفارش رسول خدا را به کتاب خدا و لا غیر.
 - 2- حاکم در مستدرک نیز آن را آورده است - ج 1 ص 93 - وموطأ مالك - ج 2 ص 899 ح 3.
 - 3- در گفتگوهائی که با بزرگان قوم داشتم، آنان را جاهل به حدیث عترت می یافتم، و همه آن را رد می کردند و وقتی متوجه می شدند که این حدیث در صحیح مسلم - ج 4 ص 1874 ح 37، روایت شده، شگفت زده می شدند و انگشت حیرت به دندان می گرفتند.
 - 4- از این احادیث، سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و سلم است که می فرماید: اسلام همچنان عزت خواهد داشت تا دوازده خلیفه... و می فرماید: این امر (دین) تمام نمی شود تا اینکه دوازده خلیفه در میان آنان باشد. رجوع کنید به صحیح مسلم، کتاب الاماره - ج 3 ص 1453 ح 7 و به صحیح بخاری - کتاب الاحکام - باب 51 ج 9 ص 101 و همچنین به کتاب تاریخ الخلفاء سیوطی ص 10.

ابوبکر اس-ت، س-پ-س-ع-م-ر و عثمان و علی، سپس معاویه و یزید و پس از او عبدالملک بن مروان و چهارف-رزن-دش-ول-ی-د و س-ل-ی-مان و یزید و هشام و سپس عمر بن عبدالعزیز و پس از آنها، خلافت بی رنگ شد!! (1)

ب-ا-ج-س-تجو در سیره و شرح حال اینان - بجز امام علی علیه السلام - برای ما روشن می شود که در هیچ يك از ای-ن-ان، ك-وچ-کترین ویژگیهای امامت وجود ندارد، و اینان تنها حاکمانی هستند که فقهای وقت تحت فشار سیاست و برای دور نگه داشتن مسلمانان از ائمه اهل بیت که نص، منطبق بر آنان است و س-ی-ره و ب-ی-وگ-راف-ی ش-ان ب-ان-ص-ی-اد ش-ده س-ازگ-ار اس-ت، ای-ن-م-تن را بر آنان تطبیق می نمایند. (2)

وب-ر-م-ن-ث-اب-ت شد که فقهای قوم در پی روایتهایی هستند که درباره اهل بیت علیهم السلام وارد شده تا آنها را ت-وج-ی-ه و ت-اوی-ل کنند و راه های شك و تردید را درباره خط و طرح خویش ببندند. مثلاً وقتی به ای-ن روایت بر می خورند که فاطمه بر ابوبکر خشمگین شد و تا زنده بود با او سخن نگفت، ابن حجر س-خ-ن-ف-ق-ه-ا را ب-ه ای-ن-ن-حو بیان می کند: با او سخن نگفت: یعنی با او درباره آن پول (فدك) س-خ-ن-ن-گ-فت! فاطمه سخن ابوبکر را حمل بر این کرد که او از رسول خدا نشنیده و از دیگری ش-ن-ی-ده اس-ت و لذا خشمگین شد. و اینکه فاطمه گفته با ابوبکر و عمر سخن نمی گویم، یعنی درباره میراث

ص: 108

1- رجوع کنید به شرح العقيدة الطحاوية ص 488 و فتح الباری - ج 13 ص 179 - 183 آخر کتاب الأحكام. صحیح مسلم، شرح نووی ج 12 ص 201 و همانا اهل سنت ایمان و اعتقاد به این دوازده تن را از اصول اعتقاد دانستند.

2- ائمه اهل بیت که مقصود حضرت رسول است و اهل سنت تحت تاثیر سیاست، آنان را نادیده گرفتند عبارت اند از: امام علی بن ابی طالب - امام حسن بن علی - امام حسین بن علی - امام علی بن الحسین زین العابدین - امام محمد بن علی الباقر - امام جعفر بن محمد الصادق - امام موسی بن جعفر الکاظم - امام علی بن موسی الرضا - امام محمد بن علی الجواد - امام علی بن محمد الهادی - امام حسن بن علی العسکری و امام مهدی منتظر. سیره این امامان را در کتابهای: اعیان الشیعه سید محسن امین و حیاة الائمة باقر شریف القرشی و سیره ائمه اثناعشر نوشته هاشم معروف الحسینی و تاریخ اسلامی، مطالعه کن. و همانا آقایان در کتابهای تاریخ، این امامان را تجاهل می کنند یا از آنها به سرعت میگذرند. رجوع کنید به کامل ابن اثیر و البداية والنهاية.

و از ب-رخ-ی-ن-ق-ل-ش-ده-اس-ت : قهر کردن حضرت فاطمه علیها السلام ، به خاطر ناراحتی از آن دیدار بود و این ه-ج-ران-ن-اپ-س-ن-د-ن-یست . و اما علت خشمگین شدنش در مورد احتجاج ابوبکر به آن حدیث ، به خ-اط-رای-ن-اس-ت-ك-ه معتقد بود تاویل حدیث ، خلاف آن معنائی است که ابوبکر اخذ کرده ، گویا معتقد است به تخصیص عام در سخن رسول خدا که فرمود : ما میراث باقی نمی گذاریم ، و چنین پ-نداشت منافی که از زمین و ملک باقی مانده از پیامبر ، مانع از ارث بردن نمی شود ولی ابوبکر به عموم تمسك کرد . و در يك مطلبی که قابل تاویل است ، اختلاف کردند ، و وقتی ابوبکر به رای خود بسنده کرد ، فاطمه از او روی بر گرداند! (2)

از آن گذشته ، ابن حجر روایتی نقل میکند که فاطمه با ابوبکر صلح کرد . و سپس می گوید که آن حدیث هر چند مرسل است ولی اسنادش صحیح می باشد ، و با این حدیث ، اشکال بر طرف می شود و ثابت می گردد که فاطمه تا آخر با ابوبکر قهر نکرده است! (3)

م-ع-ل-وم-اس-ت-ك-ه-ه-دف از ای-ن-ه-مه توجیه ها - چنانکه روشن است - تبرئه ابوبکر و مشروعیت بخشیدن به دشمنی ورزیدنش با اهل بیت می باشد که اولین دست آوردش ، محروم نمودن حضرت زه-را از م-یراث رسول خدا (صلی الله علیه وآله

ص: 109

1- فتح الباری-ج 4-ص 151.

2- همان-ج 6 ص 151.

3- همان ج 6 ص 151.

و سلم) است .

و فقیهان توجیه گر، هیچ انگیزه ای از توجیه و تاویل‌هایشان ندارند جز عالم و دانشمند جلوه دادن ابوبکر، که بی گمان جهل و نادانی طرف مقابل را می رساند و اینکه او از احکام دین و علم رسول خدا چیزی نمی داند، و طرف مقابل کسی جز حضرت فاطمه علیها السلام و امام علی علیه السلام نیست (1).

از خطرناکترین دستاوردهای فقه توجیه گرا همسان قرار دادن معاویه با امام علی علیه السلام است و در نتیجه م-عاویه را مجتهدی قلمداد کنند که اشتباه کرده و به هر حال چون اجتهاد کرده - هر چند اشتباه ه-م ب-اش-د - بر آن همه تباهیها و منکرات و جنایتها، ماجور هم میباشد! و در این میان حدیثی را به پیامبر نسبت می دهند که گفت : اگر حاکمی حکم کند و اجتهادش مطابق واقع باشد، دو اجر و مزد دارد و اگر اشتباه حکم کرده باشد، يك اجر دارد. (2)

فقیهای توجیه گرا این نص را در محیط احکام شرعی ، اجرا کردند ولی سیاست چنین اقتضا میکرد که آنرا در حمایت از موضع معاویه بکار گیرند و به کارهایش مشروعیت بخشند. (3) و ای-ن-م-وض-وع ه-م-س-ان قرار دادن علی و معاویه ، شك و دودلی را در درونم افزایش داد، و این ت-ردی-ده-اب-یشر شد، هنگامی که موضع گیری شرافتمندانه نسائی - صاحب سنن - را ملاحظه

ص: 110

1- درباره اختلاف در میراث رسول خدا، به تفصیل رجوع کن به کتاب البدایه و النهایه ابن اثیر و کتاب فذک فی التاریخ نوشته سید باقر صدر.

2- بخاری - کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة - ج 9 ص 132-133 باب 21.

3- به تاریخ حادثه مفین در کتابهای تاریخ مراجعه کن. و همچنین ملل و نحل ابن حزم و ملل و نحل شهرستانی و العواصم من القواصم ابن عربی.

ك-ردم ك-ه چگونه عمل کرد و حاضر نشد، يك فضیلت هم برای معاویه نقل کند، و این امر را بسیار م-ن-ک-ر و زشت دانست که علی را با معاویه یکسان قرار دهد. (1) و اینکه معاویه در نظر فقهای ق-وم، ج-ز-ص-حابه است و صحابه همگی عادل اند، پس باید تمام فعالیت ها و رفتارها و اعمال او را توجیه کرد و حمل بر صحت نمود! (2)

فقهای قوم همین توجیه غلط را نیز درباره یزید بن معاویه، قاتل امام حسین و هتک کننده حرمت های مدینه رسول الله دارند، چنانکه ابن تیمیه و ابن کثیر و ابن خلدون، کردارهای زشت و پلیدش را توجیه کردند. ابن تیمیه درباره یزید می گوید: او از جوانان مسلمین بود، و هرگز نه کافر بود و نه ملحد!

پ-س از پ-درش ولای-ت ام-ر را ب-ر عهده گرفت هر چند برخی از مسلمین از او ناراضی و گروهی خ-رس-ن-د ب-ودن-د. و او دارای س-خ-اوت و ش-ج-اع-ت ب-ود، و ه-رگز مظهر پلیدی ها نبود چنانکه دشمنانش درباره اش می گویند! او دستور قتل حسین را نداد و پس از قتلش اظهار فرح و سرور نکرد، و هیچ وقت با چوب بر لب و دندان حسین نزد و هرگز سر حسین را به شام حمل نکرد!! تنها ك-اری ك-ه ك-رده ب-ود، این بود که دستور داد حسین را نگذارند که به حکومت

ص: 111

-
- 1- نسائی در سال 303 هجری بدست اهل شام به شهادت رسید. رجوع کنید به وفیات الاعیان ابن خلکان، نسائی کتابی را در فضایل امام علی نوشت و آن را خصائم نامید و همین کتاب باعث قتلش شد. رجوع کنید به کتاب خصائص.
 - 2- رجوع کنید به کتاب البدایه و النهایه و فتاوی ابن تیمیه ج 3 ص 411 وعواصم من القواصم و تاریخ ابن خلدون، عقاید قوم بر این است که صحابه را جز به خیر باد نکنند. ابن حزم گوید: قطعاً همه صحابه اهل بهشت اند. اسفرائینی گوید: آنچه اهل سنت بر آن اجماع دارند، این است که باید هر کسی نام صحابه را خوب بداند و عدالت را برایشان ثابت بشمارد و هیچ ناسزائی به آنان نگوید و آنها را ستایش کند. ابن ابی زرعه عراقی گوید: اگر دیدی شخصی را که به یکی از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) توهین میکند، پس بدان که او ملحد و زندیق است. بی گمان خواسته این قوم، همین است که مردم را از توهین کردن به امثال معاویه و دیگر منافقین که در صحابه رخنه کردند، نیز منصرف کنند و آنها را بترسانند.

دست یابد، هر چند ناچار شوند که با او پیکار کنند! ول-ی ن-م-ای-ندگانش ، از دستورش فراتر رفته و لذا عبیدالله بن زیاد، شمر و سایر سپاهیان را بر او ش-وران-د، پ-س عبیدالله بن زیاد بود که بر او تجاوز کرد، سپس حسین در خواست کرد که خود به سوی یزید بیاید! یا به طرف مرز حرکت کند و یا اینکه به مکه باز گردد ولی آنها جلوگیری کردند و ع-مر بن سعد دستور داد با او بجنگند پس او و گروهی از اهل بیتش ، مظلومانه به قتل رسیدند! (1)

ه-م-ان قدر که در گذشته به این آقای ابن تیمیه محبت داشتم و او رادر طول دوران زندگی و گذشته ام بسیار مورد ستایش و تقدیر قرار می دادم ، پس از این طرز تفکرش درباره یزید ملعون ، از او متنفر شدم و بر او خشمگین گشتم و او را بی ارزش و حقیر یافتم

اب-ن-ت-ی-م-یه از این هم فراتر رفته ، آنقدر به بنی امیه تقرب می جوید که حسین را خطاکار قلمداد ك-رده و خ-روح-ش ب-ر-ی-زی-د را م-ورد ان-ت-ق-ادق-رار می دهد و او را مسبب و عامل اصلی فاجعه کربلا می داند!! (2)

اب-ن-ت-ی-م-ی-ه-ن-ه-ت-نها از یزید دفاع می کند و روایتهایی که او را مورد سرزنش قرار داده ، محکوم م-ی ن-م-ای-د و از ق-ت-ل ح-س-ی-ن مبرایش

ص: 112

1- رجوع کنید به فتاوی ابن تیمیه . ج 3 ص 0410 .

2- همان - ج 35.

می سازد، بلکه حسین را مورد نکوهش قرار داده و او را ت-حقیر می کند و انسانی ذلیل و بی فرهنگ - والعیاذ باللّٰه - قلمداد می نماید، زیرا روایتی را صحیح م-ی دان-دك-م-ضمونش این است که حسین سه پیشنهاد به سپاه یزید داد که هر سه او را محکوم کرده و مورد شبهه قرار می دهد!

آری! برنامه تاویل و توجیه ، اساسی ترین زیر بنایی است که خط و ایده این قوم بر آن استوار است ، و ای-ن-ه-رگ-زی-ك-ط-رح-ات-ف-اق-ی-و تصادفی در مذهبشان نیست ، بلکه سلاحی است که آن را در ب-راب-ردش-م-ن-ان-شان بلند می کنند و بی گمان مسلمانان را در برابر رویدادها و موضعگیری ها و ح-و ادث-ت-اریخ ، دچار شك و دودلی می نمایند .

و همانا عقیده ای که بر توجیه گرایی استوار باشد، ع-قیده ای سست و پوچ و بی پایه است که قطعاً روزی عقل سالم آن را به دور خواهد افکند . بخاری از زب-ان-ام-ع-ل-ی-ن-ق-ل می کند که گفت : من نخستین کسی هستم که در روز قیامت ، برای دادخواهی در برابر پروردگار مهربان زانو به زمین می زنم (1).

ب-خ-اری این روایت را در کتاب مغازی ، نقل کرده و آن را به این آیه ارتباط داده است که فرموده : « هَذَا نِ حَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ » (سوره حج - آیه 19) و منظور از دو خصم را آنانی قرار

ص: 113

1- رجوع کنید به بخاری کتاب المغازی - باب قتل ابی جهل - ج 5 ص 95.

داده است که در روز بدر با هم جنگیدند.

ح-م-زه و علی و عبیده بن الحارث در بدر عتبه و شیبه و ولید ابن عتبه ، و توضیح می دهد که آیه درباره آنها نازل شده است! [\(1\)](#) ابن حجر در حاشیه ای که بر سخن امام علی علیه السلام زده ، می نویسد: مراد از این اولویت ، اولویت دادن به علی در میان سایر مجاهدین امت در جنگ بدر است ، زیرا جنگ بدر ، اولین جنگی بود که در اسلام رخ داد!! [\(2\)](#)

پ-س هر يك از بخاری و ابن حجر، سخن امام را مقید کرده و منحصر در جنگ بدرش می دانند که راه-ی ب-اش-د ب-رای ف-رار ك-ردن از مقصود و غرض واقعی امام ، در حالی که فقهای قوم شعاری را بلندی کنند که می گوید : عبرت به عموم لفظ است نه خصوص علت.

ص: 114

1- فتح الباری - ج 7 ص 237.

2- همان- ج 7 ص 237.

1- صحیح مسلم (شرح نووی) - کتاب فضائل الصحابه .باب من مناقب علی ج 15 ص 174.

2- مصدر سابق. این چیزی است که نوری از حدیث، استنباط کرده ولی در حقیقت نمیخواهد اعتراف به منزلت علی و نقش ویژه اش بنماید.

3- همان- ج 15 ص 176.

4- همان- ج 15 ص 179.

5- همان- ج 15 ص 181.

6- صحیح بخاری - کتاب فضائل الصحابه - باب مناقب الامام علی - ج 5 ص 22 ب 9. و رجوع کن به سنن ابن ماجه - ج 1 ص 44 ح 119.

7- رجوع کنید صحیح مسلم کتاب الایمان - ج 1 ص 86 ح 131 و ترمذی - کتاب المناقب - ج 5 ص 635 ح 2717 و فتح الباری - ج 7، ص 57

8- مسند احمد بن حنبل ج 1 ص 84- سیوطی گفته است این حدیث، متواتر است . خصائص النسائي ص 99 ب 82 و ترمذی - ج 5 ص 633 ح 3717.

9- فتح الباری - ج 7 ص 57 - الاصابة - ج 2 ص 507 شماره 10 5688- همان - ج 7 ص 60.

11- مصدر سابق ج 7 ص 60 و در ص 57 ابن حجر گوید: مردم درباره علی، سه گروه شدند: اهل سنت و مبتدعین از خوارج و دشمنانش از بنی امیه و پیروانشان. پس اهل سنت به نشر فضایلش پرداختند و بدینسان، ناقلین فضایلش زیاد شدند چرا که مخالفین بسیار بودند،

ص: 115

وگرنه فضایل هر چهار خلیفه اگر به میزان عدالت سنجیده شود، خارج از قول اهل سنت نخواهد بود.

این سخن ابن حجر هدفی جز تردید در نصوصی که امام علی را ویژگی می بخشد، ندارد و می خواهد خواننده را متوجه کند که علی هیچ مزیتی بر سه خلیفه دیگر ندارد. وانگهی وقتی گروه های مردم را درباره علی معرفی می نماید، شیعیان را کاملاً نادیده میگیرد و آنها را منحصر در خوارج و اهل سنت و بنی امیه میداند و قطعاً این سخن تصادفی نیست.

12- فتح الباری - ج 7 ص 60

13- همان-ج 7 ص 57.

14- رجوع کنید به صحیح مسلم - ج 4 ص 1874 ح 37 روایت منحصر میکند سفارش رسول خدا را به کتاب خدا و لا غیر.

15- حاکم در مستدرک نیز آن را آورده است - ج 1 ص 93 - وموطأ مالك - ج 2 ص 899 ح 3.

16- در گفتگوهائی که با بزرگان قوم داشتم، آنان را جاهل به حدیث عترت می یافتم، و همه آن را رد می کردند و وقتی متوجه می شدند که این حدیث در صحیح مسلم - ج 4 ص 1874 ح 37. روایت شده، شگفت زده می شدند و انگشت حیرت به دندان می گرفتند.

17- از این احادیث، سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و سلم است که می فرماید: اسلام همچنان عزت خواهد داشت تا دوازده خلیفه... و می فرماید: این امر (دین) تمام نمی شود تا اینکه دوازده خلیفه در

ص: 116

میان آنان باشد. رجوع کنید به صحیح مسلم، کتاب الاماره - ج 3 ص 1453 ح 7 و به صحیح بخاری - کتاب الاحکام - باب 51 ج 9 ص 101 و همچنین به کتاب تاریخ الخلفاء سیوطی ص 10.

18- رجوع کنید به شرح العقیده الطحاویة ص 488 و فتح الباری - ج 13 ص 179 - 183 آخر کتاب الأحکام. صحیح مسلم، شرح نووی ج 12 ص 201 و همانا اهل سنت ایمان و اعتقاد به این دوازده تن را از اصول اعتقاد دانستند.

19- ائمه اهل بیت که مقصود حضرت رسول است و اهل سنت تحت تاثیر سیاست، آنان را نادیده گرفتند عبارت اند از:

امام علی بن ابی طالب - امام حسن بن علی - امام حسین بن علی - امام علی بن الحسین زین العابدین - امام محمد بن علی الباقر - امام جعفر بن محمد الصادق - امام موسی بن جعفر الکاظم - امام علی بن موسی الرضا - امام محمد بن علی الجواد - امام علی بن محمد الهادی - امام حسن بن علی العسکری و امام مهدی منتظر.

سیره این امامان را در کتابهای: اعیان الشیعه سید محسن امین و حیاة الائمة باقر شریف القرشی و سیره ائمه اثنا عشر نوشته هاشم معروف الحسینی و تاریخ اسلامی، مطالعه کن. و همانا آقایان در کتابهای تاریخ، این امامان را تجاهل می کنند یا از آنها به سرعت میگذرند. رجوع کنید به کامل ابن اثیر و البدایة و النهایة.

20 - فتح الباری - ج 4 ص 151.

21- همان - ج 6 ص 151.

ص: 117

22- همان ج 6 ص 151.

23 - درباره اختلاف در میراث رسول خدا، به تفصیل رجوع کن به کتاب البدایه و النهایه ابن اثیر و کتاب فذک فی التاریخ نوشته سید باقر صدر.

24- بخاری - کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة - ج 9 ص 132-133 باب 21.

25- به تاریخ حادثه مبین در کتابهای تاریخ مراجعه کن. و همچنین ملل و نحل ابن حزم و ملل و نحل شهرستانی و العواصم من القواصم ابن عربی

26 - نسائی در سال 303 هجری بدست اهل شام به شهادت رسید. رجوع کنید به وفیات الاعیان ابن خلکان، نسائی کتابی را در فضایل امام علی نوشت و آن را خصائم نامید و همین کتاب باعث قتلش شد. رجوع کنید به کتاب خصائص.

27 - رجوع کنید به کتاب البدایه و النهایه و فتاوی ابن تیمیه ج 3 ص 411 و عواصم من القواصم و تاریخ ابن خلدون، عقاید قوم بر این است که صحابه را جز به خیر باد نکنند. ابن حزم گوید: قطعاً همه صحابه اهل بهشت اند.

اسفرائینی گوید: آنچه اهل سنت بر آن اجماع دارند، این است که باید هر کسی نام صحابه را خوب بداند و عدالت را برایشان ثابت بشمارد و هیچ ناسزائی به آنان نگوید و آنها را ستایش کند.

ابن ابی زرعه عراقی گوید: اگر دیدی شخصی را که به یکی از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) توهین میکند، پس بدان که او ملحد و زندیق است. بی گمان خواسته این قوم، همین است

ص: 118

که مردم را از توهین کردن به امثال معاویه و دیگر منافقین که در صحابه رخنه کردند، نیز منصرف کنند و آنها را بترسانند.

28- رجوع کنید به فتاوی ابن تیمیه . ج 3 ص 0410

29- همان - ج 35.

30- رجوع کنید به بخاری کتاب المغازی - باب قتل ابي جهل - ج 5 ص 95.

31- فتح الباری - ج 7 ص 237.

32- همان - ج 7 ص 237.

ص: 119

من خیال می کردم مستشرقین ظلم بزرگی به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می کنند*، هنگامی که او را متهم به زن بازی و شهوترانی می نمایند، و این تهمت، در حقیقت منعکس کننده کینه صلیبیت اس-ت نسبت به اسلام و شخص حضرت رسول، تا اینکه سرانجام به برخی از روایت ها در کتب سنن برخورد کردم که این

* (در این بخش از کتاب مؤلف روایاتی را که در کتب اهل سنت در مورد رفتار جنسی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده است مورد بررسی قرار داده است و ثابت کرده است که اینها ساخته و پرداخته واعظان درباری است که می خواسته اند رفتار حاکمان و خلفای جور را توجیه کنند ولی ما بدلیل این که تکرار آن سخنان هم ممکن است هتک مقام رفیع رسالت و ولایت عظمی باشد بخش زیادی از آن را حذف کردیم. مترجم.

تهمت را پشتیبانی کرده و امثال اینان را بی گناه می داند.

م-دتی طولانی به این روایت ها خیره شدم و از خود پرسیدم که چه انگیزه ای برای تراشیدن چنین روای-ت-ه-ای-ی-وج-ود دارد؟

و آی-ا-م-م-ك-ن است چنین منشی با رسول خدا، صاحب خلق عظیم ، مطابقت داشته باشد؟

من مطمئنم که - هر مسلمانی هر چند در يك سطح فکری پائینی باشد - نمی تواند، چنین تهمتی را ن-س-ب-ت-ب-ه-پ-ی-ام-ب-رش ب-پذیرد. مگر ممکن است رسول برگزیده خدا دارای چنین وضعیت جنسی دریده ای باشد؟!*

در غ-زوه-خ-بیر، در میان اسرا، صنفیه دختر حی بن اخطب بود که سهم دحیه کلبی شد، سپس به پیامبر رسید و پیامبر او را آزاد کرده و با او ازدواج کرد.(1)

*ب-خ-اری-ن-قل می کند که همسران پیامبر در پی فاطمه فرستادند تا از پیامبر بخواهد که نسبت به دخ-تر ابوبکر نیز به عدالت رفتار کند. بخاری و غیر آن روایاتی در مورد افراط آن حضرت در شهوت جنسی در کتابهای نکاح صحیح بخاری و فتح الباری و صحیح مسلم آورده اند که در متن عربی کتاب آورده شده ولی بدلیل استهجان پیش از اندازه آنها را حذف نمودیم. مترجم

ص: 122

1- صحیح بخاری - ج 5 ص 168 باب غزوه خیبر، فتح الباری - ج 7 ص 378 و صحیح مسلم ج 2 ص 1047 ح 1365.

(یعنی بیش از دیگر همسران با او نگذراند) فاطمه با او سخن گ-ف-ت. پ-ی-ام-بر گفت: دخترم! آیا دوست نمی داری آنچه را من دوست می دارم؟ گفت: آری. ف-اط-م-ه-ب-رگشت و جریان را به آنان گفت. گفتند: نزد او باز گرد. فاطمه نپذیرفت. از زینب دخ-ت-ر ج-ح-ش درخ-واست کردند، پس او نزد پیامبر رفت، و با تندی با وی حرف زد و گفت که ه-م-س-ران-ت از ت-و می خواهند با عدالت نسبت به دختر ابو بکر رفتار کنی. و صدایش را بلند کرد و عایشه را مورد سب و شتم قرار داد.

عایشه نیز در آنجا نشسته بود، پیامبر رو به عایشه کرد تا عایشه سخن بگوید. عایشه هم شروع به رد کردن زینب کرد تا اینکه او راسر جایش نشاند!! (1)

و همچنین روایاتی در مورد مباشرت آن حضرت در دوران قاعدگی همسرانش آمده است که نقل متن آنها مناسب نیست.

روای-ات وارده در کتاب سنن اجماع دارند بر اینکه رسول خدا عایشه را در شش سالگی عقد کرد و زفاف او در نه سالگی بود. (2) ابن کثیر گوید: رسول خدا می خواست سوده دختر زمعه را بخاطر بزرگسالی طلاق دهد. پس او گفت: یا رسول الله، من سهم

ص: 123

-
- 1- صحیح بخاری کتاب مناقب الانصار ج 2 ص 205، فتح الباری - ج 7 ص 157.
 - 2- بخاری - باب تزویج النبی (صلی الله علیه وآله) عائشه ج 5 ص 71 و ج 7 ص 72 فتح الباری - ج 7 ص 179.

خود را به عایشه واگذار می‌کنم و تو مرا طلاق نده، پس رسول خدا با این شرط از او درگذشت! (1)

ب-خاری نقل می‌کند که رسول خدا - به همسرانش - گفت: مرا در باره عایشه اذیت نکنید، به خدا قسم وحی بر من نازل شد که من در بستر هیچیک از شما باشم جز عایشه! (2)

از ای-ن روای-ت ها(*) متنفر شدم. و چرا متنفر نشوم که خداوند درباره پیامبرش می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (4)» (سوره قلم آیه 4) و همانا تو دارای منشی والا و عظیم هستی. و این خلق ع-ظیم که خداوند رسولش را به آن توصیف کرده است، دلالت قطعی دارد بر بطلان و دروغ بودن م-ان-ن-د-چ-نین روایاتی. و بی‌گمان کسانی که این روایت‌ها را ساخته‌اند، انگیزه و هدفی جز زیرس-ؤال بردن شخصیت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و تحقیر نمودن آن حضرت را ندارند، تا این که با نسبت دادن چ-نین منشی به آن حضرت، رفتارهای زشت و شهوترانی‌های حاکمان خود را توجیه نمایند و بر آنها صحه بگذارند. (3)

م-ن در م-یان شرح‌های فقیهان بر کتب سنن، در پی حتی یک

(*) متن بعضی از این روایات در اصل عربی آمده است که ما به دلیل استهجان بیش از حد آنها در ترجمه حذف کردیم.

ص: 124

1- بدایه و نهابه ابن کثیر - ج 7 ص 144.

2- بخاری - باب فضائل عایشه - ج 5 ص 37 فتح الباری - ج 7 ص 86.

3- رجوع کنید به کتابمان: فقه الهزیمه، بخش شخصیت حضرت رسول.

فقیه بودم که لااقل این روایت ها را م-ح-ك-وم یا مورد انتقاد قرار دهد و از شخصیت پاك حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) دفاع کند، ولی متأسفانه چیزی جز توجیه کردن و تأکید نمودن بر آن رفتارها نیافتیم.

نووی درباره حدیث اول چنین گوید: و اما اینکه گفته اند رسول خدا با يك غسل، بر تمام زناش وارد می شده، احتمال دارد که میان هر معاشرتی، يك وضو می گرفته است. در سنن ابی داود آمده ك-ه-رس-ول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در يك شب بر همسرانش می گذشت و نزد برخی از آنها، غسل می کرد! این روای-ت-ن-ي-ز حمل بر این می شود که رضایت همسرانش را کسب می کرده و یا اینکه اگر يك نوبت بوده رضایت آن همسر را بدست می آورده است. (1)

اب-ن-ح-جر از عیاض نقل کرده که گوید: فلسفه معاشرت حضرت با تمام زناش در يك شب، این بوده که می خواسته آنان را (از میل به دیگران) نگهداری کند.

و ظاهراً این کار به خاطر ایجاد عدالت بین زناش بوده هر چند واجب نمی باشد. (2)

ابن حجر درباره سخن عیاض می گوید: علتی که ایشان ذکر کرده، چندان هم درست نیست زیرا بر زنان پیامبر حرام بود که پس از آن حضرت ازدواج کنند و برخی از آنان پنجاه سال یا کمتر پس

ص: 125

-
- 1- صحیح مسلم - ج 1 ص 249 ح 309، شرح النووی - ج 3 ص 217 و سنن ابی داود - ج 1 ص 56 ح 219.
 - 2- فتح الباری - ج 9 ص 260.

از او زنده ماندند. (1)

و در مورد صفیه دختر حُین ، ابن حجر گوید: وقتی به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفته شد که صفیه دختر یکی از پ-ادش-اه-ان-اس-ت ، ن-ظر حضرت چنین شد که نمی بایست او را به دحیه بدهند چرا که در میان ص-ح-اب-ه-ام-ث-ال-دح-ی-ه و ب-ال-ات-ر از او بسیار بودند ولی در میان اسرا کمتر کسی مانند صفیه در ب-زرگ-واریش دیده می شد. پس اگر این امتیاز به دحیه داده می شد، ممکن بود برخی از اصحاب نگران و ناراحت شوند، پس مصلحت عمومی اقتضا می کرد که او را از آن شخص باز گیرد، واینکه حضرت او را به خود اختصاص داد، رضایت همگان را جلب کرد (2)

س-ؤال-ی-ك-ه در ای-ن-ج-ا مطرح است: آیا پیامبر از مقام و منزلت صفیه در میان عشیره اش ، اطلاع نداشت ؟

اب-ن-ح-ج-ر سخن از اختلافهایی که در باره تاریخ وفات حضرت خدیجه و ازدواج حضرت رسول باع-ای-ش-ه در نهمین سال از عمرش ذکر شده ، به میان آورده است و اینکه آیا ازدواج با عایشه قبل از سوده دختر زمعه بوده است یا پس از او ؟ ماوردی گوید: فقها می گویند: ازدواج با عایشه پیش از سوده بوده است ولی

ص: 126

1- همان-ج 9 ص 260.

2- همان-ج 7 ص 379.

ابن کثیر داستان طلاق دادن حضرت رسول و سوده را به علت بزرگسالی نقل کرده و اینکه چون او روز خود را به عایشه بخشید، حضرت رهاش کرد. و در این باره آیه نازل شد: «وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصَِّمَا بَيْنَهُمَا صَوْمًا وَالصُّلْحَ خَيْرٌ» (سوره نساء - آیه 128) - و آگ-ر زن-ی ترسید که شویش از او دوری کند یا اعراض نماید، پس اشکال ندارد که اصلاح کنند میان یکدیگر، و همانا اصلاح بهتر است (2)

فقهها همین خط را نسبت به سایر احادیثی که مربوط به معاشرت پیامبر با همسرانش هست، دنبال ك-رده ان-د، وت-لاش م-ی ك-ن-ن-دك-ه اح-ادیث را توضیح دهند و اشکالات مربوطه را رفع نمایند، ب-ی آنکه خود متن را زیر سؤال ببرند زیرا مادام که سند صحیح است، نمی شود کوچکترین طعنه ای در اصل متن زد یا آن را مورد انتقاد قرار داد!

وای-ن دي-دگ-اه که فقها و محدثین بر آن اجماع دارند، راه را برای تحت فشار قرار دادن و زندانی ن-م-ودن ع-ق-ل م-ی گ-ش-اید، و این بانسبت دادن نصوصی است به حضرت رسول که دیگر جای هیچ اعتراض و اشکالی نمی ماند. و همچنین راه را جلوی روی امت گشود تا این احادیث را چشم و گ-وش ب-س-ت-ه بپذیرند و براساس آن، معتقدات خود را پی ریزی کنند، همان عقاید و ایده هایی که

ص: 127

1- همان- ج 7 ص 179.

2- البداية والنهاية - ج 7 ص 144.

همچنان در عقب افتادن مسلمانان و تقویت سلطه حاکمان ، سهیم بوده است .

م-ح-ص-ورک-ردن انتقاد حدیث در دایره سند، توطئه ای است علیه عقل و اسلام . و حتی برای نقد س-ند، قوانین و قواعد ویژه ای وضع کردند که از آن بوی سیاست ، استشمام میشود، چرا که منتقد را فرصت طعن در حدیث یا رد کردن آن - جز در حدود بسیار کمی نمی دهد. (1)

وای-ن-ف-ق-یهان دیدگاه خود را از این احادیث و دیگر احادیثی که مربوط به شخص حضرت رسول اس-ت ، ب-ر-اس-اس موضعشان نسبت به مساله عصمت ، بنا کرده اند . زیرا آنان عصمت حضرت رسول (ص) را فقط در محدوده تبلیغ احکام میدانند و در غیر آن ، قائل به عصمت حضرت نیستند . با این ای-ده ، م-ی توانند آن رفتارهای نسبت داده شده به حضرت با همسرانش را توجیه کنند به اینکه این رفتار و کردارها مربوط به بخش انسانی از شخصیت حضرت است و هیچ تاثیری بر بخش پیامبری او ندارد (2).

ص: 128

1- به بخش بعدی رجوع کن.

2- رجوع کنید به کتابمان فقه الهزیمه.

- 1- صحیح بخاری - ج 5 ص 168 باب غزوه خیبر، فتح الباری - ج 7 ص 378 و صحیح مسلم ج 2 ص 1047 ح 1365.
- 2- صحیح بخاری کتاب مناقب الانصار ج 2 ص 205، فتح الباری - ج 7 ص 157.
- 3- بخاری - باب تزویج النبی (صلی الله علیه وآله) عائشه ج 5 ص 71 و ج 7 ص 72 فتح الباری - ج 7 ص 179.
- 4- بدایه و نہایه ابن کثیر - ج 7 ص 144.
- 5- بخاری - باب فضائل عایشه - ج 5 ص 37 فتح الباری - ج 7 ص 86.
- 6- رجوع کنید به کتابمان: فقہ الہزیمہ، بخش شخصیت حضرت رسول.
- 7- صحیح مسلم - ج 1 ص 249 ح 309، شرح النووي - ج 3 ص 217 و سنن ابی داود - ج 1 ص 56 ح 219.
- 8- فتح الباری - ج 9 ص 260.
- 9- همان - ج 9 ص 260.
- 10- همان - ج 7 ص 379.
- 11- همان - ج 7 ص 179.
- 12 - البدایة والنہایہ - ج 7 ص 144.
- 13- به بخش بعدی رجوع کن.
- 14- رجوع کنید به کتابمان فقہ الہزیمہ.

اشاره

م-ط-ل-بی توجه ام را جلب کرد و آن این است که علمای حدیث ، اتفاق نظر دارند بر دست نزدن به م-ت-ن ، و ن-ق-د-ح-د-ی-ث را م-ن-حصر در دایره سند می دانند و بس. در سایه این قاعده ، بسیاری از ن-ص-وص-م-نسوب به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) را پذیرفتند هر چند با قرآن و عقل منافات دارد و از آن بوی سیاست به مشام می رسد ، امت هم این ایده را پذیرفتند و به مجرد اینکه سند را طبق قواعد خویش صحیح دانسته ، متعهد به پذیرش صد در صد

ص: 131

آن شدند.

این دیدگاه، مرا به تردید وا داشت. چرا فقط سند مورد نقد قرار می‌گیرد بدون اینکه متن را مورد ب-حث قرار دهند؟ و با جستجوی مطلب، برای من ثابت شد که حتی نقد سند نیز طبق قواعد ویژه ای انجام می‌پذیرد که خود آن را وضع کردند و از آن نیز بوی سیاست می‌آید.

م-سلم از ابن سیرین نقل کرده که می‌گفت: اهل حدیث از اسناد نمی‌پرسیدند تا اینکه فتنه بر پا شد، آن-گاه گفتند: رجال حدیث را نام ببرید، پس اگر از اهل سنت بودند، حدیثشان را بپذیرید و اگر از اهل بدعت بودند، حدیثشان مورد قبول نیست! (1) از عبدالله بن مبارک نقل می‌کند که گفت: اسناد جزء دین است، پس اگر اسناد نباشد، هر که هر چه خواست می‌گوید. (2) وروایت می‌کنند: نیکوکاران را در چیزی دروغگوتر از حدیث نیافتیم! (3)

م-س-لم از سفیان نقل می‌کند: مردم سابقاً از جابر بن یزید جعفی، روایت نقل می‌کردند، تا اینکه هر آن-چ-ه در درون داش-ت، ظ-اه-ر ك-رد، پ-س در آن وق-ت، م-ردم او را در ح-دیشش تهمت زدند، و برخی رهایش کردند. گفته شد: چه بود که اظهار کرد؟

گفت: ایمان

ص: 132

1- صحیح مسلم - مقدمه ج 1 ص 15.

2- همان ج 1 ص 15 و 17،

3- همان ج 1 ص 15 و 17،

از رق-ب-ه-ن-قل می کند، ابوجعفر هاشمی مدنی، احادیث حقی را وضع می کرد که از رسول خدا نبود ولی به او نسبت می داد. (2) از یونس بن عبید نقل می کند: عمرو بن عبید در گفتن حدیث، دروغ می گفت (3).

ابن حجر عسقلانی گوید: بیشترین افرادی که معروف بودند به اینکه ناصبی هستند، مشهور به راس-ت-گ-وی و تعهد به امور دین بودند، ولی آنان که رافضی بودند، بیشترشان دروغگو و از گفتن هر نوع حدیثی، پروا نداشتند! (4)

اب-ن-ال-م-دی-ن-ی-گ-وید: از یحیی بن سعید قطان درباره جعفر صادق سؤال شد، گفت: در دلم کراهتی نسبت به او وجود دارد، و همانا مجالد نزد من بهتر از او است! (5)

ام-ج-ع-ف-ر-ص-ا-د-ق-ع-ل-ی-ه-الس-ل-ا-م-م-ت-ه-م-ب-ه-د-ر-و-غ-گ-و-ی-ی- (والعیاذ بالله) و اختلاق احادیث پیامبر می شود و این قوم روای-ت-ش-را-ن-م-ی-پ-ذ-ی-ر-ن-د، و علتش این است که شیعیان با او بودند و حکومت از او راضی نبود، و اصلاً بخاری یک روایت هم از او نقل نکرد! (6).

و حدیث عمرو بن عبید را نیز رد کرد چرا که

ص: 133

1- صحیح مسلم ج 1 ص 20، همواره اهل سنت مسائلی را راجع به رجعت به شیعیان نسبت می دهند که هدفشان وادار ساختن مسلمین به دشمنی با ایشان و کوچک کردن عقایدشان است، از جمله مسلم از سفیان نقل می کند که رافضه -یعنی شیعه - معتقدند که علی در ابرها است و روزی خواهد بازگشت و او از همان جا - از بالای ابر- شیعیان را رهبری کرده و فرمان می دهد!! البته رجعت را گروهی از شیعیان می پذیرند ولی نه به این معنی که آقایان گفته اند، و الآن جای بحث نیست.

2- صحیح مسلم ج 1/ 22.

3- صحیح مسلم ج 1/ 22.

4- تهذیب التهذیب .

5- همان-ج 2 ص 103.

6- چگونه بخاری که به شرق و غرب سفر می کرده و شهرها و دهات را زیر پا می گذاشته تا یک حدیث از رسول الله بدست آورد، آنهم از کسانی که با مشقت زیاد بدانها دسترسی پیدا می کرده و بین آنان و پیامبر، مانند زمین و آسمان فاصله دارد تا جائی که روزی یک نفر را دید که حتی درباره مرکب سواریش نیز دروغ می گوید؛ چگونه این همه تلاش می کند ولی از جعفر بن محمد که بین او و رسول الله فقط چهار نفر قرار دارند (محمد الباقر - علی بن الحسین - حسین بن علی و علی بن ابی طالب) و هر پنج نفر بزرگان زمان خود بودند که از همه مردم برتری داشتند، روایت نقل نمی کند، بلکه تعمد در ترک روایتش دارد. حال این سؤال مطرح است: بخاری که اینقدر دقت در نقل حدیث داشته، و اینقدر خود را پارسا میداند، چرا از ائمه اهل بیت، هیچ نقل نکرده است؟!

ابن حجر، نواصب (دشمنان اهل بیت) را تزکیه می کند ولی شیعیان را متهم به دروغ گویی و عدم تقوا در نقل احادیث می نماید. (2)

اب-ق-ط-ان به امام جعفر صادق علیه السلام، اطمینان ندارد و احادیثش را قبول نمی کند و مجالدی را که نزد اهل حدیث، متهم به دروغ گویی است، بر او مقدم می دارد. (3).

از ابوبکر بن عیاش سؤال شد: چگونه است که از جعفر روایت نمی کنی با اینکه او را درک کرده ای؟ گ-ف-ت: از او پرسیدم: آیا چیزی از این احادیث را خودت شنیده ای؟ پاسخ داد: نه، ولی روایتی است که از پدرانمان روایت می کنیم (4).

جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) که ملقب به صادق است، نزد این ق-وم ام-ی-ن نیست با اینکه بین او و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) چهار شخصیت بزرگوار وجود دارد که مشهور به ع-ل-م، پارسایی، اخلاق نیکو و تقوا هستند و فرزندان رسول خدا می باشند. ولی مجالد و افرادی که م-ان-ن-د او ه-س-ت-ن-د، و ب-ی-ن آن-ها و بین پیامبر ده ها اشخاص ناشناس می باشند، روایتش مورد پذیرش آقایان است.

آیا دین و عقل مانند چنین سخنی را می پذیرد؟

ص: 134

1- تهذیب التهذیب ابن حجر - ج 8 ص 70-74 و میزان الاعتدال ذهبی - ج 3 ص 273.

2- تهذیب التهذیب.

3- مصدر سابق. بخاری و یحیی بن معین و ابن حنبل او را تضعیف کرده اند.

4- تهذیب التهذیب - ج 2 ص 103.

حال از این می گذریم ، و به برنامه دیگرشان روی می آوریم : ای-نها دو شرط را برای راوی قرار می دهند که با این دو شرط، راوی مورد اطمینان است : عدالت و دقت .

مقصود از عدالت ، دارا بودن اسلام ، عقل ، بلوغ و دوری از تباهی و اعمالی که مروت و جوانمردی را ل-که دار می کند. (1) و مقصود از دقت ، شنیدن حدیث طبق میزانی که محدثین در چگونگی ش-ن-ی-دن ، ت-ع-ی-ی-ن-ك-رده ان-د ، ب-ا درك و ح-ف-ظ آن واستقامت بر حفظش تا وقتی که روایتش کند. (2).

ع-ل-ی-رغم این دو شرطی که آقایان ذکر کرده اند، در میدان عمل ، کاملاً آنها را زیر پا گذارده و از آن ت-ج-ا-وز-م-ی-ك-ن-ن-د ، زیرا مقید بودن به این دو شرط، آنها را در تنگنا قرار می دهد و در نتیجه ، بسیاری از راویان حدیث را از میدان خارج می سازد، و این معنایش نابودی مذهب سنی است . اکنون ن-م-ون-ه-ه-ای-ی از این راویان را بررسی می کنیم تا معلوم شود که چگونه خودشان در تناقض قرار گرفته اند و شرطهایی را مقرر کرده اند که هرگز اجرا نکرده اند.

* اسماعیل بن عبدالله (ابو اویس) بن عبدالله اصبحی (ابوعبدالله مدنی):

ص: 135

1- رجوع کنید به کتب رجال و علم الحدیث. جالب است که بیشتر روایتشان، تبهکار و فاسق بودند.

2- مصادر سابق.

ابن معین درباره اش گوید : دو فلس ارزش ندارد! او و پدرش دزدان حدیث بودند. او دروغگو است و بی شخصیت. بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه ، از او حدیث نقل کرده اند.

*بسر بن ارطاة :

ابن معین گوید : مرد بدی بوده است .

ب-سر از یاران معاویه است که در حجاز و یمن ، دشمنان معاویه را به قتل می رساند و از بین می برد. امام علی علیه السلام او را نفرین کرده است . ابوداود، ترمذی و نسائی از او روایت کرده اند.

*ثور بن یزید بن زیاد کلاعی حمصی :

احمد (بن حنبل) گوید : مالک از مجالست با او نهی می کرد. اوزاعی او را بدگویی کرده است .

او دشمن امام علی علیه السلام بود چرا که حضرت ، نیاش را در صفین به قتل رسانده بود . بخاری و دیگران از او روایت می کنند.

*جراح بن ملیح پدر وکیع استاد شافعی :

ابن حبان گوید: اسانید را وارونه می کرده ، و روایات مرسله را، مرفوعه می دانسته .

اب-ن معین گوید : آدم دروغگویی است که حدیث می ساخته .

مسلم ، ابو داود، ترمذی و ابن ماجه از او روایت کرده اند.

*حییب بن ابی حییب یزید جرمی انماطی:

ابن معین، نهی کرد که روایاتش نوشته شود. مسلم، ابن ماجه و نسائی از او نقل کرده اند.

*حریر بن عثمان رچی حمصی:

م-تهم به سب امام علی علیه السلام و بستن دروغ بر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) است. بخاری و دیگران از او نقل کرده اند.

*خالد بن سلمة العاص مخزومی معروف به ضاضاء:

جویر گوید: او از مرجئه بود و دشمن علی، و اشعار فرزند مروان رامی خواند.

*زیاد بن عبدالله بن طفیل بکائی عامری: ابن مدینی گوید: ضعیف است. ابن معین گفته است: ارزشی ندارد. بخاری و مسلم و دیگران از او روایت کرده اند.

*سالم بن عجلان افطس اموی:

ابن حبان گوید: اخبار را وارونه می کرد، او متهم به کار بدی بود که به خاطر همان هم کشته شد. عدی گوید: او دعوت به سوی مرجئه می کرد و طرفداری از آنان می نمود.

نوی گوید: از مرجئه است و معاند می باشد. بخاری، ابوداود، نسایی و ابن ماجه روایتهایش را نقل کرده اند.

*طارق بن عمرو مکی قاضی ، مولای عثمان بن عفان :

از س-وی ع-ب-دال-ملک بن مروان ، والی مدینه شد و از والیان ظالم بود. مسلم و ابو داود از او روایت کرده اند.

*عمرو بن سعید بن عاص اموی معروف به اشدق :

از س-وی م-ع-اویه و یزید، والی مدینه بود. بر عبدالملک بن مروان خروج کرد و کشته شد. از والیان ظالم و ستمگر است. مسلم ، ترمذی ، ابن ماجه و نسایی از او نقل کرده اند.

*عمران بن خطان دوسی :

دارق-ط-نی گوید : حدیثش متروک است زیرا بد عقیده بوده و دارای مذهبی خبیث . شاعر خوارج اس-ت-ک-ه-ق-ص-یده ای در مدح ابن ملجم ، قاتل حضرت علی علیه السلام ، سروده است .

بخاری ، ابو داود و نسایی از او روایت کرده اند.

*مجالد بن سعید همدانی کوفی : احمد (بن حنبل) درباره اش گوید : بی ارزش است . دارقطنی گوید: به او نمی توان اعتماد کرد. ب-خ-اری ن-ق-ل-ک-رده که ابن مهدی از او روایت نمی کرده است . مسلم و دیگران از او روایت کرده اند. مجالد همان کسی است که ابن قطان ، از امام صادق برترش می داند.

در ای-ن-خ-لاصه ، نمی توان بیش از این راویان فاسد را نام برد،

همان ها که هرگز صفات راوی ثقه (مورد اطمینان) بر آنان تطبیق نمی شود، ولی کتابهای سنن از آنان احادیث زیادی نقل کرده اند. ما فقط این چند نمونه را یاد آور شدیم که انحراف قوم ثابت شود، وگرنه سخن در این زمینه بسیار است (1).

آن-چ-ه-م-ی-ت-وان گفت، این است که آقایان بسیاری از روایتی را که عدالت نداشته اند، عادل تلقی ك-رده و م-ورد اط-م-ی-نان دانسته اند. و اگر طبق قواعد خودشان، فقط سند را مورد انتقاد قرار ده-ی-م، ب-س-ی-اری از روایاتی را که در کتابهای صحاح خود نقل کرده اند، زیر سؤال برده و منهدم م-ی-ك-نیم. و اگر آنان با جلوگیری از انتقاد متن حدیث، خواستند مسلمانان را از شك در روایات باز دارند اکنون از راه سندهای فاسد، مسلمانان را بیشتر به شك و تردید می اندازند.

آی-ا-ك-اف-ی-ن-ی-س-ت-ك-ه-وال-ی-ان-ستمگر و فرماندهان سپاهانی که مسلمانان را قتل عام کرده و ن-وام-یسشان را هتك نموده و به خاطر حفظ کرسی اربابان خود، حرث و نسل را نابود ساختند، به ع-نوان راویان احادیث رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم)، مورد اعتماد خویش قرار می دهند، که در پیشاپیش آنان، م-ی-ت-وان از بسرین ارطاة و بدتر از او عمر بن سعد بن ابی وقاص نام برد که فرمانده سپاهی بود که امام حسین و اهل بیتش را در کربلاء، با آن وضع فجیع، به شهادت رساند، و با این حال بخاری از وی روایت نقل می کند.

ص: 139

1- رجوع کنید به هدی الساری، مقدمه فتح الباری در شرح بخاری که بسیاری از نمونه های انتقاد به بخاری را آورده و ابن حجر از راه منطق توجیه!، از آنها دفاع کرده است.

گ-ویا اهل حدیث ، آن همه جنایت های بی شمار بسر و عمر بن سعد را تاویل می کنند و لابد مدعی اند که با توجیه این تجاوز ها و ستمگری ها، دیگر جای رد کردن آنان نیست! پس دیگر عیب و نقص نیست که راوی از حکام ستمگر یا از خوارج پلیدی باشد که مسلمانان را به قتل رسانده است ، مادام که مشهور به امانت و راستگویی است! همین کافی است!

چگونه میتواند امین و راستگو باشد کسی که شمشیرش را بر گردن مسلمانان می کشد و مسلمین را قتل عام می کند و فحشا و منکرات را مرتکب می شود؟!

و چگونه یاران چنین حاکمانی مانند زهری ، می توانند امین و صادق باشند؟!

چگونه خوارج جزء راستگویان امین به حساب می آیند، در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) آنان را نکوهش ك-رده و ب-ه نام سگهای دوزخ توصیفشان نموده و در احادیث صحیحه ای که نزد قوم ، متواتر است ، دستور قتلشان را صادر کرده است؟

پاسخ این سؤالها يك کلمه است : سیاست ! اگر نمی خواستند این خط را دنبال کنند، دیگر اثری از اه-ل س-نت نبود و حاکمانی همچون بنی امیه و بنی عباس نمی توانستند قد علم کنند .

و اگر این س-ی-اس-ت نبود، همانا دسترسی به سلاحهایی پیدا نمی کردند که

دشمنانشان را از دیگر گروه ها، ت-ه-دی-د کند، (و نیازی به آن احادیثی نبود که به دروغ به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) نسبت دهند. چون در حقیقت پناهگاه امنی است برای حاکمان!

اگ-ر ای-ن قوم اجازه می دادند که متن ها مورد نقد قرار گیرد و منحرفین از رده خارج شوند، این ح-دی-ث ب-ه ام-ت ن-م-ی رسید که می گوید: باید چشم و گوش بسته اطاعت امیر کنی هر چند کمرت را بشکنند و اموالت را بربایند، باز هم گوش به فرمان باش و اطاعتش کن! (1)

وه-م-چ-نین حدیثی که می گوید: هر که اطاعت کند خدا کرده است و هر که نافرمانیم ك-ند نافرمانی خدا کرده است، و هر که اطاعت امیر کند، اطاعت من کرده و هر که از امیر و حاکم نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است! (2)

وح-دی-ثی که می گوید: پیشوا سپری است که پیکارگران پشت سر او پیکار می کنند و به او پناه می برند، پس اگر به تقوای خدای عزوجل دستور داد و به عدالت رفتار کرد يك پاداش دارد و اگر به چیز دیگری امر کرد، چیزی بر او نیست! (3)

و حدیثی که می گوید: پس از من خلفای زیادی خواهند آمد.

گفتند: ما را به چه دستور می دهید؟ گ-ف-ت: به بیعت کردن با یکی پس از دیگری، و حتما حقیقتشان را ادا کنید، چرا که خداوند از

ص: 141

1- صحیح مسلم - کتاب الاماره - باب وجوب طاعة الامراء - ج 3 ص 1465 بخاری کتاب الاحکام - ج 9 ص 77.

2- همان-ج 3 ص 1466 ح 1835.

3- صحیح مسلم - ج 3 ص 1471 ح 1841.

آنها درباره رفتار با رعیت سؤال می کند. (1)

و حدیثی که می گوید: بشنوید و اطاعت کنید، چرا که بر آنان است، آنچه بر دوش می گیرند و بر شما است آنچه بر دوش می گیرید. (2)

وح-دی-ثی که می گوید: هر که از حاکمش چیزی دید که از آن کراهت دارد، پس باید صبر کند، زی-را-ه-ر-ک-ه-ی-ک-وج-ب-از-ج-م-اع-ت-دوری-ب-ج-وی-د-و-ب-م-ی-رد، ه-م-ان-ا-مرگش مانند مرگ جاهلیت است (3).

وح-دی-ثی که می گوید: هر گاه کسی بر شما وارد شد و شما که یک نفر را برای حکومت بر خود انتخاب کرده اید، پس او خواست شمارا متفرق سازد، او را بکشید! (4)

و حدیثی که میگوید: اگر برای دو خلیفه بیعت گرفته شد، پس دومی را حتما بکشید (5).

وح-دی-ثی که می گوید: حاکمانی بر شما حکومت خواهند کرد، پس برخی می شناسید و برخی انکار می کنید، هر که شناخت، رهایی یافت و هر که انکار کرد، سالم ماند!

ول-ی-ب-رخ-ی-م-ی-پذیرند و پیروی می کنند. گفتند: آیا با آنها بجنگیم؟ گفت: نه، مادام که نماز می خوانند. (6)

و در روایت دیگری آمده است: پیشوایان بر شما، آنهایی هستند که دشمنشان می دارید و دشمنتان می دارند و لعنشان می کنید

ص: 142

1- صحیح مسلم - ج 3 ص 1471 ح 1842.

2- صحیح مسلم - ج 3 ص 1474 ح 1846.

3- صحیح مسلم - ج 3 ص 1477 ح 1849.

4- صحیح مسلم - ج 3 ص 1480 ح 1852.

5- صحیح مسلم - ج 3 ص 1480 ح 1853.

6- صحیح مسلم - ج 3 ص 1480 ح 1854.

و لعنتان می کنند.

گ-ف-ت-ه-ش-د : ی-ا-رسول الله! آیا با شمشیر با آنان بجنگیم؟

گفت نه ، مادام که در میان شما نماز م-ی-گ-ذارن-د . و اگر از ولات و فرمانروایان چیزی دیدید که خوشایندتان نبود، پس آن عمل را ناپسند بدانید ولی دست از اطاعت هرگز بر ندارید (1).

ای-ن-احادیثی که آقایان می پذیرند و مبارك می دانند، همین ها هستند که بنی امیه و بنی عباس و دی-گ-رح-ا-ک-م-ان ظالم را ساختند و آنان را برگردانده مسلمین سوار کردند و علی رغم رفتارهای ج-اهلی و موضعگیری های غلطشان که با اسلام و اخلاق و عدالت منافات دارد، حکومت هایشان را مشروعیت بخشیدند و بر آنها صحه گذاشتند. (2)

م-ان-ن-د-چ-ن-ی-ن-اح-ادی-ثی ، روحیه تجدید و تغییر را در امت اسلامی نابود ساخت و آنان را مانند گ-وس-فندانی قرار داد که حاکمان، بدلخواه خود، راست و چپشان کنند ، اینچنین احادیثی هنوز ه-م-م-ان-ن-د شمشیرهای بران ، گردن مسلمین را قطع می کند و کسی جرات ندارد، آنها را مورد انتقاد یا تردید قرار دهد.

ف-ق-های شکست خورده ، ایده های خود را با چنین احادیث و وحشتناکی ، پشتیبانی کردند تا این که ه-ی-چ-ک-س-ی-ا-ه-ی-چ-گروه جرات مخالفت یا رد کردن آن ایده های غلط را نداشته باشد . سپس

ص: 143

1- صحیح مسلم - ج 3 ص 1481 ح 1855.

2- رجوع کنید به کتابمان: عقائد السنه و عقائد الشيعه.

م-وض-ع خود را با این حدیث منسوب به پیامبر دنبال کردند که گوید: هر که دینش را تغییر دهد، پس او را بکشید! (1)

و این سان تروریسم فکری را در میان امت پدید آوردند و این تروریسم رنگ مشروعیت و قانون - با ت-وسل به چنین احادیث غلطی - به خود گرفت و سرانجام صاحبان رای آزاد را یکی پس از دیگری به اتهام الحاد و ارتداد از دین ، به قتل رساندند و از میان بردند. (2)

م-ی-ان-ح-اکمان و سنت نگاری و پشتیبانی از سنت نگاران بارز پیوند مرموز به چشم می خورد. در دوران خ-ل-ی-ف-ه اول و دوم ، ت-دوی-ن-اح-ادیث ممنوع شد و تمام کتابهای حدیث را سوزاندند و به دستور عمر، ابوهریره را که بسیار روایت از پیامبر نقل می کرد، در تنگنا و منگنه قرار دادند. (3) ول-ی در دوران بنی امیه ، بویژه در زمان معاویه که نیاز به حدیث ، بسیار احساس می شد، افرادی از صحابه رسول الله و در راس آنان ابوهریره را به کار گرفتند تا پیوسته حدیث بگویند و بنویسند.

ت-م-ام-اح-ادی-ثی که در دوران بنی امیه تا زمان عمر بن عبدالعزیز، منتشر می شد، و حاکمان آن را پ-ش-تیبانی می کردند، در خط دشمنی با امام علی علیه السلام ، حرکت می کرد، که قریب به اتفاق آنها بر این مسائل تکیه داشت:

ص: 144

1- بخاری - ج 9 ص 19.

2- رجوع کنید به کتابمان: شهداء الرأي في التاريخ الاسلامی، السیف والسیاسة ص 191.

3- رجوع کنید به بخش قرآن در همین کتاب.

-ارج نهادن به خلفای سه گانه و ساختن فضائل درباره آنها.

-مشروعیت بخشیدن به خط بنی امیه .

-زیر سؤال بردن حضرت علی علیه السلام .

-زیر سؤال بردن اصحابی که پیروی از امام علی علیه السلام نموده و او را راهبر خود ساختند.

-نقل روایت از شخصیت‌هایی که مورد قبول بنی امیه بودند و از آنان پیروی می کردند، مانند عایشه و عمرو بن عاص و ابن عمر و ابوهریره . و هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید، دستور داد اح-ادی-ث را ج-مع و تدوین کنند . برخی گفته اند که نخستین بار، در دوران بنی عباس ، احادیث تدوین شده است(1).

م-اب-ح-ث-ی نداریم که چه زمانی ، تدوین احادیث شروع شد، ولی مهم این است که بدانیم ، آنان که تدوین را شروع کردند، بر دو پایه تکیه می نمودند :

ح-ا-ک-م-ان و روای-ات-ی-ك-ه در م-ی-ان آنان منتشر شد و از دست آوردهای دوران اموی بود . آنان با پشتیبانی و همکاری حاکمان ، این روایت ها را گرد آوردند، بی آنکه حسابی برای وضعیتی که آنها را ای-ج-ادك-رده ب-ود، ب-از-ك-ن-ند، و بی آنکه از اطراف دیگر استمداد کنند مانند اهل بیت که م-عاصرشان نیز بودند، از قبیل علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد (ع) ،

ص: 145

1- رجوع کنید به کتب تراجم.

بلکه اینان م-ورد طعن و تشکیک قرار گرفتند زیرا از سوی خط امام علی علیه السلام را دنبال می کردند و از سوی دیگر، دارای اح-ادی-ث وی-ژه خ-ودش-ان بود که از امام علی علیه السلام نقل می کردند، و ممکن بود با احادیثی که در دوران بنی امیه پدید آمده بود، برخورد داشته باشد.

و اگر به شخصیتی که در مسیر روایت و تدوین احادیث قرار داشتند بنگریم، شاهد خواهیم بود که آنان با حاکمان وقت کاملاً همکاری داشتند و بی چون و چرا اطاعتشان می کردند.

برنامه روایت نگاری بر عهده سه نفر بود که معاصر رسول الله بودند :

1 - عایشه : دشمنی عایشه با حضرت علی ، زبانزد خاص و عام بود.

وی روای-ات بسیاری را از زبان حضرت رسول نقل کرد که از آن جمله است روایات ویژه حکومت و سیاست (1).

2 - اب-ن-ع-م-ر : او نیز معروف بود به انحراف و دوریش از خط علی و کسی بود که با معاویه و حتی یزید و سایر حاکمان بنی امیه ، بیعت کرد. (2)

3 - ابو هریره : این نیز از دست پروردگان معاویه و یارانش

ص: 146

1- رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات در همین کتاب ص 183.

2- رجوع کنید به مصدر سابق.

ای-ن-ان بیشترین ، احادیث را نقل کرده اند، هر چند مدت کمی ، معاصر با حضرت رسول بودند، گو اینکه از مقربین حضرت نیز نبودند.

(2)

و اما آنان که روایت ها را تدوین و جمع نمودند و راویان حدیث راجح و تعدیل کردند، در راس آنان زهری ، مدینی ، یحیی بن معین و سفیان ثوری قرار دارند.

زهری ندیم عبدالملک بن مروان بود و با خلفای پس از وی نیز همکاری نزدیک داشت ، و این خلفا ه-م-واره زه-ری را م-ورد ع-نایت خاص ! خود قرار داده و پول زیادی در اختیارش می گذاردند، ت-اح-ادی-ث را ب-ی-ن م-ردم م-نتشر کند. او نیز سفره های رنگین می انداخت و با نثار پول ، مردم را وامی داشت که احادیثش را بشنوند و پخش و منتشر کنند. (3)

مدینی و ابن معین ، صاحبان آخرین سخن در باره راویان احادیث هستند، یعنی هر که را پذیرفتند، م-ورد پ-ذی-رش ق-وم و ه-ر ک-ه را ردک-ردند، مورد رد قوم قرار گرفته است . و هر که به کتابهای رجال مراجعه کند، این مطلب را متوجه خواهد شد. (4)

ح-ال سؤال این است : چه کسی ابن معین و مدینی را توثیق کرده و آنها را بالاترین حق در داوری نسبت به رجال،

ص: 147

1- رجوع کنید به مصدر سابق.

2- رجوع کنید به مصدر سابق.

3- رجوع کنید شرح حال ابن شهاب زهری در وفیات الاعیان ابن خلکان - ج 4 ص 177 شماره (563) و سایر کتب تراجم.

4- تهذیب التهذیب، میزان الاعتدال.

مروزی در باره مدینی گوید: شنیدم احمد بن حنبل او را تکذیب می کرد. به ابراهیم حری گفته شد: د- آی- اب- ن م- دینی متهم به دروغ گویی بود؟ گفت: نه، ولیکن گاهی در احادیث، مطالبی اضافه می کرد تا ابن ابی داود از او راضی شود. (1)

و ام- سفیان ثوری که از نظر آقایان بالاترین مقام را در حدیث دارد، ذهبی درباره اش گوید: همه درباره اش اتفاق نظر دارند، هر چند اخبار نامعلوم از افراد ضعیف نقل می کرد. هر چند این گفته که اخبار مجهول نقل می کرد یا از دروغگویان حدیث می نوشت، چندان معتبر نیست!

اب- و داود درباره اش گوید: اگر او چیزی داشت، هر آینه فریادمی کرد. (یعنی مطلب قابل قبولی ندارد).

ابن معین گوید: مرسلات سفیان، مانند باد است (2).

س- ف- ی- ان- ث- وری خود گوید: اگر می خواستیم، حدیث را آنچنان که شنیده ایم، برای شما روایت کنیم، پس يك حدیث هم برای گفتن نداشتیم! (3)

ح- ال- س- ف- ی- ان- ث- وری که از مالک برترش میدانند، درباره اش چنین می گویند، پس درباره سایر راویان حدیث که در درجه پائین ترقرار دارند، چه خواهند گفت؟

ص: 148

1- مصدر سابق.

2- تهذیب التهذیب، ج 4 / 114 - 115.

3- تذكرة الحفاظ - ج 1 ص 205.

واگر قوم، ابن مدینی را وابن معین همه را زیر سؤال ببرند، پس حقیقت کجا است؟

آیا این وقایع کافی نیست که اینان را مورد تردید قرار دهد و اعتماد را از آنان سلب نماید؟

ص: 149

1. صحیح مسلم - مقدمه ج 1 ص 15.

2 و 3- همان ج 1 ص 15 و 17،

4- صحیح مسلم ج 1 ص 20، همواره اهل سنت مسائلی را راجع به رجعت به شیعیان نسبت می دهند که هدفشان وادار ساختن مسلمین به دشمنی با ایشان و کوچک کردن عقایدشان است، از جمله مسلم از سفیان نقل می کند که رافضه - یعنی شیعه - معتقدند که علی در ابرها است و روزی خواهد باز گشت و او از همان جا - از بالای ابر- شیعیان را رهبری کرده و فرمان می دهد!! البته رجعت را گروهی از شیعیان می پذیرند ولی نه به این معنی که آقایان گفته اند، و الآن جای بحثش نیست.

5 و 6- صحیح مسلم ج 1/22.

7- تهذیب التهذیب .

8- همان- ج 2 ص 103.

9. چگونه بخاری که به شرق و غرب سفر می کرده و شهرها و دهات را زیر پا می گذاشته تا یک حدیث از رسول الله بدست آورد، آنهم از کسانی که با مشقت زیاد بدانها دسترسی پیدا می کرده و بین آنان و پیامبر، مانند زمین و آسمان فاصله دارد تا جائی که روزی یک نفر را دید که حتی درباره مرکب سواریش نیز دروغ میگوید؛ چگونه این همه تلاش می کند ولی از جعفر بن محمد که بین او و رسول الله فقط چهار نفر قرار دارند (محمد الباقر - علی بن الحسین - حسین بن علی و

ص: 150

علی بن ابی طالب) و هر پنج نفر بزرگان زمان خود بودند که از همه مردم برتری داشتند، روایت نقل نمی کند، بلکه تعمد در ترک روایتش دارد.

حال این سؤال مطرح است: بخاری که اینقدر دقت در نقل حدیث داشته، و اینقدر خود را پارسا میداند، چرا از ائمه اهل بیت، هیچ نقل نکرده است؟!

10 - تهذیب التهذیب ابن حجر - ج 8 ص 70-74 و میزان الاعتدال ذهبی - ج 3 ص 273.

11- تهذیب التهذیب.

12 - مصدر سابق. بخاری و یحیی بن معین و ابن حنبل او را تضعیف کرده اند.

13- تهذیب التهذیب - ج 2 ص 103.

14 - رجوع کنید به کتب رجال و علم الحدیث. جالب است که بیشتر روایتشان، تبهکار و فاسق بودند.

15- مصادر سابق.

16- رجوع کنید به هدی الساری، مقدمه فتح الباری در شرح بخاری که بسیاری از نمونه های انتقاد به بخاری را آورده و ابن حجر از راه منطق توجیه!، از آنها دفاع کرده است.

17 - صحیح مسلم - کتاب الاماره - باب وجوب طاعة الامراء - ج 3 ص 1465 بخاری کتاب الاحکام - ج 9 ص 77.

18- همان- ج 3 ص 1466 ح 1835.

ص: 151

- 19 - صحيح مسلم - ج 3 ص 1471 ح 1841.
- 20 - صحيح مسلم - ج 3 ص 1471 ح 1842.
- 21 - صحيح مسلم - ج 3 ص 1474 ح 1846.
- 22 - صحيح مسلم - ج 3 ص 1477 ح 1849.
- 23 - صحيح مسلم - ج 3 ص 1480 ح 1852.
- 24 - صحيح مسلم - ج 3 ص 1480 ح 1853.
- 25 - صحيح مسلم - ج 3 ص 1480 ح 1854.
- 26 - صحيح مسلم - ج 3 ص 1481 ح 1855.
- 27 - رجوع کنید به کتابمان: عقائد السنه و عقائد الشبعه.
- 28 - بخاری - ج 9 ص 19.
- 29 - رجوع کنید به کتابمان: شهداء الرأي في التاريخ الاسلامي، السيف والسياسة ص 191.
- 30 - رجوع کنید به بخش قرآن در همین کتاب.
- 31 - رجوع کنید به کتب تراجم.
- 32 - رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات در همین کتاب ص 183.
- 33 تا 35 - رجوع کنید به مصدر سابق.
- 36 - رجوع کنید شرح حال ابن شهاب زهري در وفيات الاعيان ابن خلکان - ج 4 ص 177 شماره (563) و ساير کتب تراجم.
- 37 - تهذيب التهذيب، ميزان الاعتدال.
- 38 - مصدر سابق.
- 39 - تهذيب التهذيب، ج 4 / 114 - 115.
- 40 - تذكرة الحفاظ - ج 1 ص 205.

دان-ستن مساله همنشینی پیامبر، مقدمه ای است لازم برای شناخت اسلام و شناخت حقیقت ایده اس-لام-ی م-ع-اص-ر ک-ه ب-ر اس-اس فقه رجال نه فقه متن ها استوار شده است، چرا که آقایان تمام اص-ح-اب را عادل می دانند و بسیاری از آیات قرآنی و احادیث نبوی را به آنان نسبت داده و بر آنان تطبیق میکنند، و کوچکترین انتقادی نسبت به صحابه را کژروی در دین دانسته و دشمنی با آنان را ارتداد از دین و در حکم الحاد می دانند. و برای اینکه مطلب را به اثبات برسانند و مسلمانان را از رسیدن به حقیقت باز

دارند، مسئله صحابه را در متن عقیده قرار داده اند. (1)

طحاوی در عقیده اش گوید : ما تمام یاران حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) را دوست می داریم و در محبت هیچ يك افراط و زیاده روی نمی کنیم و از هیچ کدام تبری نمی جوئیم و هر که آنان را دشمن بدارد یا بابدی یاد کند، دشمن می داریم ، و جز به خیر و خوبی از آنان یاد نمی کنیم. همانا حب آنان دین و ایمان و احسان است چنانکه دشمنیشان کفر و نفاق و ستم است (2) ص-در ال-دین حنفی در حاشیه این سخن گوید : شیخ (طحاوی) اشاره به روافض و نواصب دارد و آن-ان را رد می-کند، چ-را که خدا و رسولش ، صحابه را به خوبی یاد کرده اند و از آنها راضی شده و وعده نیکو داده اند . پس چقدر گمراه است کسی که در قلبش نسبت به مؤمنین برگزیده ، کینه ای باشد، همان ها که پس از پیامبران ، برترین اولیای خدای متعال اند. (3)

اح-م-د (بن حنبل) گوید : روا نیست کسی بدیهای آنها را بازگو کند و یا نسبت به هر يك از آنان انتقاد کند یا عیب و نقصشان را ذکر کند، پس اگر کسی چنان کند، باید تادیب شود، اگر توبه کرد آزاد و گرنه در زندان چوب بخورد تا وقتی که بمیرد یا باز گردد. (4) اه-ل-س-نت بر این سخن اجماع دارند و هیچ کس مخالفتی ندارد. ولی بهر حال چند اشکال به این طرح وارد است:

ص: 154

-
- 1- رجوع کنید به کتاب العقیده الواسطیه ابن تیمیه ص 236 که در مصر. کثیر الانتشار است و به رایگان پخش می شود.
 - 2- شرح العقیده الطحاویه ص 468 چاپ دار الفکر و این کتاب یکی از مشهورترین کتابهایی است که در میان مسلمانان مصری پراکنده است.
 - 3- مصدر سابق ص 468.
 - 4- رجوع کنید به کتاب السنه احمد بن حنبل و عقیده أهل السنه ابن حنبل.

-این نظریه را ضابطه ای نیست .

-این دیدگاه مالا مال از تهدید است نسبت به مخالفینش .

-خود صحابه یکدیگر را انتقاد کرده و برخی ، برخی دیگر را ناسزا و لعن نموده اند.

-این موضعگیری با نص صریح قرآن مخالفت دارد.

برای اینکه مطلب روشن تر شود، لازم است ، مفهوم صحابی بودن را از فقه اهل سنت یاد آور شویم :

ابن حجر گوید : صحیح ترین چیزی که در این مساله وجود دارد، این است : صحابی کسی است که ب-ا-پ-ي-ام-ب-ر (صلی الله علیه وآله وسلم) م-لاق-ات-ك-رده درح-الی که مؤمن بوده و با اسلام از دنیا رفته است ، حال این ملاقات چه کوتاه باشد و چه طولانی ، چه از او روایت کرده باشد و چه نکرده باشد، چه با او به جنگ رف-ت-ه و چ-ه نرفته ، و حتی کافی است که او را دیده باشد هر چند با او مجالست نکرده یا به خاطر عارضه ای مانند نابینایی ، نتوانسته او را ببیند. (1)

ابن حجر گوید : برخی از اجنه ایمان آوردند و قرآن را از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدند، پس آنها هم صحابه هستند. (2)

اب-ن-ح-ن-ب-ل و ب-خ-اری و واقدی و دیگران هم ، سخن ابن حجر را تایید کرده اند، پس این معنای ص-ح-اب-ی ب-ودن است و مورد اتفاق قوم است و اگر کسی با آن مخالفت داشته باشد، از اهل سنت

ص: 155

1- الاصابة في تمييز الصحابة - ج 1 ص 7.

2- مصدر سابق ج 1 ص 7 و 9.

اب-ن ح-جر گوید: اهل سنت، اتفاق نظر دارند بر اینکه همه صحابه عادل هستند و جز برخی افراد ن-ادر و ب-دعتگر، کسی با این سخن مخالفت ندارد. وی نیز سخن برخی دیگر را چنین نقل می کند: ع-دال-ت اص-ح-اب ث-اب-ت و ق-ط-ع-ی اس-ت، زیرا خداوند آنان را عادل قرارداد و خبر از پاکی و ب-رگ-زی-دگ-ی آن-ه-ا داده است! از جمله سخن حق است که می فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» ب-هترین امتی بودید که در میان مردم ظاهر شدید. و می فرماید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنَ الْمُهِمِّ اجْرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» نخستین مسلمانان از م-هاجرین و انصار و آنها که با خوبی پس از آنان آمدند، خداوند از آنها راضی و آنها از خداوند راضی هستند.

و می فرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» به تحقیق که خداوند راضی شد از مؤمنین، آن هنگام که در زیر درخت با تو بیعت می کردند. (2)

روشن است که چنین تعریفی از مفهوم صحابی بودن، همه را بدون استثنا داخل در گروه صحابه م-ی ک-ن-د و س-ران-ج-ام آن مرتبه والا را به او می بخشد و مقامش را در دید امت بالا می برد و عادل ق-رارش می دهد که چاره ای جز پذیرشش نمی ماند! او همین هدف آقایان از

ص: 156

1- مصدر سابق ج 1 ص 7 و 9.

2- مصدر سابق ج 1 ص 7 و 9.

معنی کردن صحبت و ه-م-ن-ش-ی-ن-ی پیامبر بدان شکل ساده لوحانه بود. و هدفشان نیز همین است که در پی آن تهدید و ت-رس-اندن افراد نهفته است بگونه ای که هیچ کس جرات فراتر گذاشتن پا از این قانون رانداشته باشد.

م-ح-ال است که جامعه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) جامعه ای از فرشتگان و ملائکه باشد، و اصلاً جامعه هیچ پ-ی-ام-ب-ری-چ-نین نیست چرا که پیامبرشان نیامده اند که مردم را به فرشتگان تبدیل سازد بلکه ن-ق-ش آن-ها منحصر است در تبلیغ و ارشاد مردم، و امت هم آزاد است که دعوتشان را بپذیرد یا رد کند-د. و ح-ت-ی افرادی که ایمان می آورند نیز، در درجه تعهدشان، متفاوت اند. پس انگیزه اعتقاد عدالت تمام اصحاب، يك انگیزه صد در صد سیاسی بوده است، زیرا اگر عدالت منحصر می شد در گ-روه م-خ-ص-وص-ی از م-عاصرین رسول خدا، دیگر امکان نداشت برای همگان که از رسول خدا روایت کنند، جز همان چند نفر، و همچنین محال بود بتوانند این مقدار زیاد از روایت ها را بسازند و ب-ه آن ح-ض-رت ن-س-ب-ت دهند که حاکمان برای حفظ منصب خود بر آنها تکیه نمودند و فقیهان برای پشتیبانی طرحهایشان و مجبور کردن امت به پیروی، از آن استفاده کردند.

ص: 157

ه-دف از ان-دی-ش-ه-ع-دالت ، داخل ساختن انبوه افراد نادرست در دایره ایمان و تعهد است ، تا امت بیچاره ، بدون حساب و کتاب ، سخنانشان را بپذیرند.

ه-دف ، م-ساوی قرار دادن معاویه با حضرت علی علیه السلام است و در نتیجه گمراهی مردم و پیروی امت از معاویه .

و چنین هم شد. (1)

وب-دی-نسان نسلهایی از تابعین و فرزندان تابعین پدید آمدند و چون اعتقاد بر عدالت همه اصحاب ب-ود، ل-ذا ام-ت-ت-س-ل-ی-م-ح-ض-ش-خصی مانند معاویه شد و فقیهان زور و تزویر نیز، آن خط را مقدس شمردند، و در نتیجه خط علی کنار رفت و در دایره فراموشی قرار گرفت .

ش-گ-فتا که معاویه ، آشکارا علی را بر منابر ناسزا می گفت و این خود مخالف است با ایده آقایان که گ-اه-ی-ح-کم به کفر کسی می کنند که صحابی را ناسزا بگوید و گاهی به تازیانه زدن یا زندان و گ-اه-ی-ه-م به قتل محکوم می کنند! چگونه آنان را وادار نکرد که معاویه را رد کنند یا از او دوری بجویند، پس معلوم می شود توطئه این است که خط بنی امیه حاکم باشد و بس .

آری! هرگز هدف از اندیشه عدالت اصحاب ، نگهداری دین نبود، بلکه انگیزه فقط کوبیدن عادلان حقیقی و پشت پرده قرار دادن آنان بود.

ص: 158

1- رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات ص 183 همین کتاب و کتاب السیف و السياسة ص 115.

و ح-ال ك-ه امت در مسیر بنی امیه و بنی عباس قرار گرفته ، پس حتما دینش را از کسانی باید فراگ-یرد که جزء عادلان محسوب می شوند نه عادلان حقیقی و واقعی . پس بی گمان اگر اندیشه ع-دالت و تعریف صحابی بودن بدان نحو نبود، هرگز اثری از بنی امیه و بنی عباس وجود نداشت و خط اهل بیت و خط حضرت علی ، پنهان نمی ماند و از صحنه به دور نمی رفت .

ب-نابر این ، هدف چیزی جز توطئه علیه دین نبود، که حاکمان آن را طراحی کردند و توسط یارانی دروغ-ی-ن به مرحله اجرا گذاردند و از آن پس فقیهانی آمدند که این خط منحرف را تایید کنند و کم کم ، حقیقت از سمع و نظر نسلهای مسلمان ، مخفی و پشت پرده ماند.

ك-س-ی ك-ه س-یره اصحاب را دنبال میکنند، به این نتیجه می رسد که انحرافهای بزرگی - چه در ح-یات رسول خدا و چه پس از رحلتش - به دست همان اصحاب ، پدید آمد . این انحرافات ، بسیاری را از دای-ره عدالت طرد می کند و جز چند نفری باقی نمی مانند . و آنچه تردید را در مساله صحابی ب-ودن و ع-دالت-ت ، ب-یستر می کند، این است که تاکید توطئه گران بر چند نفر خلاصه می شود که معاصر پیامبر بودند، و مهمترین و خطرناکترین روایات را - که

آینده اسلام و مسلمین را می سازد - ب-وس-ی-ل-ه آنان پخش و منتشر ساختند، مانند روایات مربوط به ضرورت اطاعت از حکام و گوش بفرمانشان دادن که ابوهریره، ابن عمر، ابن عاص و دیگر یاران با وفای معاویه آنها را روایت کردند.

واح-ادی-ث-ی-ك-ه مربوط به زندگی زناشویی پیامبر و ارتباط او با زنان است، بیشتر آنها را عایشه و ابوهریره و حفصه و دیگر طرفداران خط بنی امیه، روایت کردند.

و احادیثی که مقام بنی امیه را بالا می برد، مردانی از آن خط روایت کردند. حتی معاویه از خودش نیز روایت کرد و مردم پذیرفتند!

وب-خ-اری از ط-ای-ف-ه-رس-ت-گار شده! از طوایف مسلمین، حدیثی نقل می کند که معاویه روزی س-خنرانی می کرد، در آن سخنرانی چنین گفت: هر که را خدا خیرش بخواهد، او را فقیه در دین می کند، و من تقسیم کننده هستم ولی خدا بخشنده است. و همانا مسیر این امت همچنان در خط مستقیم است تا اینکه قیامت برپا شود یا امر خدا فرارسد! (1)

ول-ی-ك-سی که دقت در احادیث حدیفة بن یمان و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری می کند و دیدگاه ه-ای-ش-ان را ب-ررسی می نماید،

ص: 160

1- رجوع کنید به بخاری، کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة - ج 9 ص 124 - 125 روشن است از این روایت که معاویه خط فقهی و سیاسی امت را ترسیم نموده است، چنانکه مشخص کرده که طایفه رستگار، همان اهل علم اند، چنانکه بخاری یادآور شده و جماعشان بر این است که در عصر عباسی بوده است. حال معلوم نیست مقصود از اهل علم، همان اهل علمی است که در دوران بنی امیه بودند یا بنی عباس؟ و اینکه طایفه رستگار شده را منحصر در اهل علم می دانند همچنان که فرقه ناجیه را نیز مشخص کرده اند به خاطر این است که راهی پیدا کرده و روایاتی را بتراشند که معاویه را جزء فقها قرار دهند.

در می یابد که اینان طرح دیگری را مطرح کرده و پرچم دیگری را ب-لند می کنند، زیرا اینها یاران مخلص و شاگردان با وفای حضرت علی علیه السلام هستند، از این روی، ك-ن-ار زده شدند و افرادی که هیچ ارزش نداشتند، به میدان آمدند. و همانا این قوم، روایات ای-نان را مورد طعن قرار داده و در آنها تشکیك کردند تا امت را از آنان دورسازند و حتی از شخص امام علی نیز دور نمایند. (1)

و همانا کسی که در کتابهایی مانند بخاری جستجو می کند، این مطلب را به خوبی در می یابد، و می-ب-ی-ند که چطور بخاری افراد خاصی را مد نظر قرار داده و بیشترین احادیث را از آنان نقل می کند ول-ی-اف-راد-دی-گ-ری-ك- بیشترین ارتباط را با حضرت رسول (ص) دارند و بالاترین مقام در میان اصحاب، آنان را نادیده می گیرد.

بخاری این روش خود را - که دیگر کتابهای سنن تقریباً از او پیروی می کنند - بر اساس قواعدی که گ-ذش-تگان برای روایت وضع کردند، تنظیم می کند. و او هرگز عقلش را در چنین قواعدی که بوی سیاست از آنها می آید، به کار نمی اندازد، بلکه آنها را مطالب قطعی می داند چرا که اجماع امت بر آن مبتنی است، پس او بنا را بر آن می گذارد و آن را می پذیرد.

ص: 161

1- رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات.

نخستین مطلبی که در کتاب بخاری به چشم می خورد این است که او هیچ حدیثی را از امام جعفر ص- اذق علیه السلام ن-قل نمی کند و از حضرت زهرا علیها السلام (دختر پیامبر) فقط يك روایت را نقل می کند، در حالی که از عایشه 242 حدیث و از معاویه هشت حدیث ، و از ابوهریره 446 حدیث و از ابن عمر 270 حدیث و از حضرت علی علیه السلام تنها 29 حدیث روایت می کند.

و ام-ا-ي-اران ام-ام-ع-لی که از گام زدن در خط بنی امیه سر باز زدند، چند حدیثی که از انگشتان دست تجاوز نمی کند، نقل کرده است . مثلا از عمار بن یاسر فقط چهار حدیث و از بلال سه حدیث و از سلمان فارسی چهار حدیث و از مقداد تنها يك حدیث و از ابوذر غفاری 14 حدیث و از عبدالله بن جعفر فقط دو حدیث نقل می کند. (1)

و ام-ا-گ-ر-ب-ه-م-س-ن-د-اح-م-د-بن-حنبل-بن-گرم ، او سند 818 حدیث را به امام علی می رساند که بیشترشان صحیح است (2).
ب-ه-ر-ح-ال-روایاتی که از زبان امام علی و فاطمه و سلمان و بلال و دیگر یاران امام نقل می شود، از دایره اخلاق و موعظه فراتر نمی رود و حتی برخی از احادیث ، علیه امام و به نفع دشمنانش است . با کشف این حقیقت ، متوجه می شویم که چرا

ص: 162

1- رجوع کنید به هدی الساری مقدمه فتح الباری.

2- رجوع کنید به مسند احمد بن حنبل. و همانا در روایات مسند بن حنبل نیز، تشکیک می کنند!

کتاب بخاری بر سایر کتابها برتری و مزیت دارد و تاکید بر آن بیشتر از دیگر کتابهای حدیث است!

ب-ه تحقیق که دنبال کردن نصوص، ما را به این حقیقت می‌رساند که عدالت منحصر در دایره اهل ب-ی-ت علیهم السلام اس-ت، و ه-م-ان-ا آنان هستند که پیامبر، امت را سفارش کرد که پس از وفاتش به سوی آنها روی آورد و احکامش را از آنها دریافت کند. (1)

آری، هنگامی که عدالت به دیگران بخشیده می‌شود، معنایش این است که حقیقت دین بر نسلهای م-س-ل-م-ان-پ-وشیده بماند، چرا که انبوهی از صحابه، با ایده های گوناگون، از رسول خدا حدیث ن-ق-ل-م-ی-ك-ن-ن-د و در نظرشان، همه عادل اند و در نتیجه بر حاکمان که دشمنان اهل بیت اند و فقهایشان (وعاظ السلاطین) آسان است که آنها را جذب خود کنند. و این چیزی است که در مسیر تاریخ اسلامی به چشم می‌خورد. مگر نه این است که نسلهایی آمدند در حالی که چیزی از اهل بیت علیهم السلام نمی‌دانند. نسلهایی مسلمان جز صحابه کسی را نمی‌شناسند و آنان را عادل دانسته و تنها مصدري هستند که احکام دین از آنان صادر می‌شود. و اینها دست آورد ایده عدالت اصحاب بود.

پ-س رهایی از چنین ایده ای، سرآغازی است برای شناخت

ص: 163

1- رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات.

دین واقعی که بر اساس نصوص و متون استوار است .

ع-ل-ی-غ-م-ت-لاشهای فراوان برای دفاع از اصحاب و پوشاندنشان با ردای عدالت ، در کتابهای قوم روای-ات-ی-پ-راکنده شده است که با این مطلب ، مغایرت دارد و ثابت می کند که پس از وفات رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) انحرافها بلکه ارتداد هایی رخ داده است .

ب-خاری نقل می کند : پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : مردانی از اصحابم ، در کنار حوض ، نزد من می آیند ولی آنان را از من دور می سازند.

پ-س-م-ن-م-ی-گ-وی-م : بار الهها، اصحابم؟ خدا می گوید : تو نمی دانی که پس از وفاتت چه کارها کردند؟ اینها پس از تو مرتد شدند و به قهقرا بازگشتند. (1)

در روایتی : (حضرت ادامه می دهد) پس من می گویم : دورباد. دورباد کسی که پس از من انحراف ایجاد کرد. (2)

ق-س-ط-لان-ی-گ-وی-د : یعنی: در دین انحراف ایجاد کرد . زیرا نفرین حضرت نمی شود، خطاب به گنهکاران باشد جز اینکه کافر باشند، زیرا اگر فقط گنهکار باشند (و در دین تغییر نکرده باشند) حضرت شفاعتشان می کند و به آنان اهمیت می دهد، و این مطلب

ص: 164

1- بخاری - کتاب الفتن باب الحوض - ج 9 ص 58.

2- مصدر سابق ج 9 ص 59.

روشن است (1)

ب-خ-اری ن-قل می کند: به براء بن عازب گفته شد: خوشا به حالت، با پیامبر همنشین بودی وزیر درخ-ت ب-ا او ب-ی-ع-ت ك-ردی. گ-ف-ت: فرزند برادرم! تو نمی دانی که پس از او چه بدعتها ایجاد کردیم (2)

ص: 165

1- رجوع کنید به حاشیه صحیح مسلم - چاپ استانبول وارشاد الساری الشرح صحیح البخاری - ج 9 ص 340.

2- کتاب الفتن - صحیح بخاری - ج 5 ص 159-160.

1- رجوع کنید به کتاب العقيدة الواسطية ابن تيمية ص 236 که در مصر. کثیر الانتشار است و به رایگان پخش می شود.

2- شرح العقيدة الطحاوية ص 468 چاپ دار الفکر و این کتاب یکی از مشهورترین کتابهایی است که در میان مسلمانان مصری پراکنده است.

3- مصدر سابق ص 468.

4- رجوع کنید به کتاب السنه احمد بن حنبل و عقيدة أهل السنة ابن حنبل.

5- الاصابة في تمييز الصحابة - ج 1 ص 7.

6- تا 8- مصدر سابق ج 1 ص 7 و 9.

9- رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات ص 183 همین کتاب و کتاب السيف و السياسة ص 115.

10- رجوع کنید به بخاری، کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة - ج 9 ص 124-125 روشن است از این روایت که معاویه خط فقهی و سیاسی امت را ترسیم نموده است، چنانکه مشخص کرده که طایفه رستگار، همان اهل علم اند، چنانکه بخاری یادآور شده و جماعشان بر این است که در عصر عباسی بوده است. حال معلوم نیست مقصود از اهل علم، همان اهل علمی است که در دوران بنی امیه بودند یا بنی عباس؟ و اینکه طایفه رستگار شده را منحصر در اهل علم می دانند همچنان که

ص: 166

فرقه ناجیه را نیز مشخص کرده اند به خاطر این است که راهی پیدا کرده و روایاتی را بتراشند که معاویه را جزء فقها قرار دهند.

11- رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات.

12- رجوع کنید به هدی الساری مقدمه فتح الباری.

13- رجوع کنید به مسند احمد بن حنبل. و همانا در روایات مسند بن حنبل نیز، تشکیک می کنند!

14- رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات.

15- بخاری - کتاب الفتن باب الحوض - ج 9 ص 58.

16- مصدر سابق ج 9 ص 59.

17- رجوع کنید به حاشیه صحیح مسلم - چاپ استانبول وارشاد الساری الشرح صحیح البخاری - ج 9 ص 340.

18- کتاب الفتن - صحیح بخاری - ج 5 ص 159-160.

ص: 167

پژوهشگر در مساله اجماع ، این حقایق را ملاحظه می کند : - مساله اجماع ، مورد اختلاف فقهاست .

- اجماع هرگز در هیچ يك از دوران های تاریخی محقق نگشته بلکه امکان وقوعش وجود ندارد .

- برخی از انواع اجماع ، شك برانگیز است .

- اجماع به صورت بارز در امور مربوط به سیاست و عقاید اهل سنت ، پدید می آید .

- م-ع-نای وقوع اجماع به آن نحو که اهل سنت اظهار می دارند، عدم پیدایش مسلکهای مخالف با ای-ده ش-ان اس-ت . ول-ی ح-

ق-یقت ، به عکس آن گواهی می دهد . چرا که برخی از صحابه و

تابعین ب-ودن-دك-ه متعهد به خط امام علی علیه السلام بودند و از خط موجود که خط آن قوم است ، دوری گزیدند، وض-م-ن-أ
گ-روه-ه-ای دیگر از قبیل خوارج ، معتزله ، و سایر فرقه ها نیز وجود دارند، که هر يك در میان مسلمانان ، پیروانی دارند و همه اینها دارای
طرح ها و ایده های مخالف با ایده عمومی است که ب-ا-خ-ط-ق-وم-س-از-گ-ار است . پس این چه اجماعی است که از آن سخن به
میان می آورند؟ پاسخ ای-ن-اس-ت که اجماع اهل سنت ، تنها در قضایای ویژه ای است که طرح آنرا قوت می بخشد و آنرا بر سایر
طرح ها مسلط می گرداند.

اجماع کردند بر خلافت چهار نفر: ابوبکر، عمر، عثمان و سپس علی .

و اجماع کردند بر عدالت تمام اصحاب ، بدون استثناء.

و اجماع کردند بر اطاعت از حاکمان و بر اینکه با آنان هرگز مخالفت نکنند و علیه آنها قیام ننمایند.

و اجماع کردند بر صحیح بودن دو کتاب : بخاری و مسلم . و اجماع کردند بر صحت قرآنی که عثمان گرد آورده بود.

اج-م-اع این است و حقیقتش نیز همین! این اجماع ویژه این قوم است نه تمام امت اسلامی . و این اج-م-اع ب-رای آن-ه-اس-رن-
وشت ساز است ، چرا که مخالفت با آن ، معنایش منهدم ساختن عقاید و

ص: 170

ایده هایشان است . و اگر این اجماع نبود، نمی توانستند مسلمانان و نسلهای آینده را نسبت به خط و برنامه شان قانع کنند.

ه-م-ان-ا-پ-ژوه-شگر در طرح اسلامی کنونی ، در می یابد که این طرح بر اجماع استوار است و نه بر ن-ص-وص ، ک-ه-ای-ن-ن-ی-ز-ب-ه-ن-ح-وی-چ-ی-ره شدن شخصیت ها بر نصوص را می رساند . و هدف از ت-ث-بیت اجماع همان هدف از تثبیت اندیشه عدالت است که هر دو، امت را وادار به تسلیم شدن در ب-راب-رخ-ط-رای-ج و ص-ح-ه-گ-ذاش-تن بر آن می کند . و همانگونه که طرح عدالت توسط سیاست آف-ریده شده است ، اندیشه اجماع نیز ساخته دست سیاست است و طرح اجماع به عنوان سلاحی به کار گرفته شد که بر روی صاحبان خطدیگر و مخالفانشان کشیده شود و بر اساس آن ، گروه های م-خ-ال-ف را از ص-ح-ن-ه خارج ساخته و کنار زدند. و بی گمان ، چنین امری محقق نمی شد جز با همکاری و پشتیبانی حاکمان که این طرح را پشتوانه خود قرار دادند.

م-س-ال-ه اجماع بر خلافت چهار تن، چیزی جز يك بازی سیاسی نیست که هدف اصلیش ، کوبیدن خ-ط-اه-ل-ب-ی-ت-علیهم السلام اس-ت . ای-ن-ت-ق-سیم بندی که امام علی علیه السلام را در درجه آخر و عثمان که سر سلسله خاندان بنی امیه است ، مقدم بر او و قبل از او عمر و قبل از عمر

ص: 171

ابوبکر را، قرار داده اند معنایش این است -ت که این سه نفر افضل از علی هستند و اگر چنین باشد، پس علی، یک انسان استثنایی و فوق العاده نیست و مقامی والاتر ندارد! در پی این گونه تقسیم مراتب و درجات اگر مسلمان به چنین ع-ق-ی-ده ای ب-رس-د، ق-طعا اهل بیت را کوچک می شمارد و به آنان اهمیت نمی دهد، و انگیزه آنان همین است.

و آن-چ-ه ب-ر شك انسان می افزاید، تعصب در ابراز چنین عقیده ای و تهدید و توبیخ و ارباب کسانی اس-ت ك-ه ب-ا آن م-خ-ال-فت کنند تا جائی که این را جزء اصول اعتقاد در کتابهای خود قرار دادند، و ب-د-ي-ن-گ-ون-ه، م-ط-لب را عنوان می کنند: خلافت را پس از رسول خدا، نخست برای ابوبکر ثابت م-ی دانیم که او بر تمام امت مقدم و برتر است، سپس عمر بن خطاب، و پس از او عثمان بن عفان و آنگاه علی بن ابی طالب علیه السلام.

و اینان خلفای راشدین و امامان هدایت گر هستند. (1)

اب-ن-ت-ي-میه گوید: بهترین مردم پس از پیامبر، ابوبکر است، سپس عمرو بعد از او عثمان، و بعد از عثمان علی است.

و اهل سنت اجماع دارند بر اینکه عثمان از علی افضل و برتر است. و مساله برتری عثمان بر علی جزء اصولی نیست که مخالف آن، نزد

ص: 172

1- العقیده الطحاویة ص 473-488 ط الفکر.

اهل سنت گمراه به حساب آید ولی آنچه دلیل آشکار گمراهی است، مساله خلافت است، چرا که اهل سنت بر این باورند که نخستین خلیفه، پس از رس-ول-خ-دا، اب-وب-کر، سپس عمر، سپس عثمان و سپس علی است، و هر کس در خلافت یکی از اینان طعن کند، از الاغ گمراه تر است! (1)

خ-ل-یل هراس گوید: و اما مساله خلافت، پس باید معتقد بود به اینکه خلافت عثمان، صحیح بوده است، چرا که با مشورت آن شش نفر که عمر برای انتخاب خلیفه تعیینشان کرده بود، محقق شده است. بنابراین، اگر کسی ادعا کند که خلافت عثمان باطل بوده و علی سزاوارتر از وی به خلافت بوده است، انسانی است گمراه و بدعت گرا که تشیع بر او غلبه دارد، گو اینکه سخنش دلالت بر تحقیر و کوچک شمردن مهاجرین و انصار دارد. (2)

وای-ن-ق-وم ب-ه حدیثی پناه برده اند که آن را به پیامبر نسبت می دهند که می گوید: بر شما باد به س-نتم و سنت خلفای راشدین هدایت گریس از من، به آنها تمسک جوئید و بر آن پافشاری کنید! (3)

من در این مساله بسیار کنجکاو شدم و ریشه هایش را دنبال کردم، تا به چنین نتایجی دست یافتم:

ص: 173

1- العقیده الواسطیة ص 242.

2- شرح العقیده الواسطیة ص 244.

3- حاکم در مستدرک ج 1 ص 96، مسند احمد ج 4 ص 126.

-ای-ن تقسیم بندی چهارگانه ، از اختراعات سیاست است و درنصوص ، مطلبی که آن را تایید کند، وجود ندارد.

-ام-ام علی علیه السلام را پس از آن سه نفر قرار دادن ، به خاطر گم کردن حقایق است ، تا کسی نتواند تشکیک در آن کند.

-خ-ل-ف-ای س-ه-گ-ان-ه دارای يك سنت مشترك نبوده اند، بلکه هر يك را سنتی است که با دیگری مخالفت دارد.

- سنت امام علی علیه السلام با سنت آن سه نفر کاملاً مغایرت دارد.

- اهل سنت به آن سه نفر اقتدا و پیروی کردند و از علی تبعیت نمودند.

- خلفای سه گانه راه را برای بنی امیه هموار ساختند.

- نگهداری بر این تقسیم بندی ، یعنی نگهداری بر خط بنی امیه .

از اینجا روشن می شود که تلاش بر شکستن این عقیده ، مشروعیت بنی امیه را در هم می کوبد، زیرا ك-وب-ی-دن ابوبکر، نتیجه اش کوبیدن عمر و کوبیدن او بی گمان کوبیدن عثمان است. و کوبیدن عثمان منجر به کوبیدن معاویه می شود، چرا که هر يك مشروعیت خود را از دیگری قرض می کند. م-لاح-ظ-ه-ك-ن-ید که ابو بکر، عمر را تعیین کرد و عمر عثمان را تعیین نمود و راه را برای

معاویه ، گ-ش-ود و عثمان باتمام قوایش ، معاویه را تقویت و تایید کرد . پس کوبیدن این سه نفر، نتیجه اش ی-اری دادن اه-ل ب-ی-ت اس-ت چ-را که منجر به زیر سؤال بردن و رد کردن مفهوم عدالت و اجماع می شود و سرانجام طرح آقایان بکلی ویران می گردد و پس از آن ، حاکمان نیز سقوط می کنند زیرا سرنوشتشان با این طرح ، گره خورده است .

ب-ه فرض اینکه حدیث "بر شما باد سنتم" که آقایان به آن متوسل می شوند، صحیح باشد، سؤالی که خودنمایی می کند، این است که : پس کجا است سنت علی ؟

سنت علی در طرح آقایان وجودی ندارد و این کافی است که روایت را زیر سؤال ببرد، و علت دیگر ب-رای ای-ج-اد ت-ردی-د، ای-ن اس-ت ک-ه ب-خاری و مسلم که محل اعتماد همه اهل سنت اند، این را روای-ت ن-ک-رده ان-د، پس تکیه کردن بر چنین روایتی ، نقض اجماع است ، چنانکه قبلا نیز با اعتماد کردن بر حدیث فرقه ناجیه که آن را بر خود اجرا کردند و هیچ يك از بخاری و مسلم آن را روایت نکرده است ، اجماع را نقض و با آن مخالفت کردند.

پ-س ب-ه ت-ح-قیق که بزرگ کردن این سه نفر، به خاطر کوچک کردن امام علی علیه السلام است و اگر کسی ب-خواهد مقام علی را مشخص کند،

ص: 175

باید آن سه نفر را تحقیر نماید. از اینجا بود که فاصله میان امت پدید آمد، زیرا آنان که خط سه گانه را پذیرفتند، با بنی امیه هم پیمان شدند و آنان که خط علی را برگزیدند، بنی امیه را کنار زدند.

در ب-خاری روایتی وجود دارد که دیدگاه ما را در مساله خلفای سه گانه تأیید می کند. این روایت می گوید: در زمان پیامبر، ابوبکر را برمی گزیدیم، سپس عمر را و پس از او عثمان را، هیچ نامی از امام علی علیه السلام در این میان نیست (1)

در روایت ت-دی-گ-ری-آم-ده-اس-ت: م-ا-هیچ کس را همسان ابوبکر نمی دانستیم، سپس عمر، سپس عثمان، و بعد از آنها سایر اصحاب پیامبر در یک درجه قرار دارند! (2)

این روایت دیگر نیاز به هیچ توضیحی ندارد.

گویا آقایان فهمیده اند که اجماع کافی نیست که مسلمانان را بر این عقیده، معتقد کند، و لذا خود ح-ض-رت-ع-ل-ی-علیه السلام را اس-تنطاق کردند تا اعتراف شخصی از وی بگیرند! بر اینکه این عقیده، درست و صحیح است.

بخاری از محمد بن حنفیه نقل می کند که گفت: به پدرم (علی) گفتم: چه کسی بهترین مردم اس-ت-پس از رسول خدا.

گفت: ابوبکر. گفتم: سپس کی؟ گفت: عمر. ترسیدم که پس از او نام

ص: 176

1- بخاری - کتاب فضائل الصحابه - باب فضل ابی بکر ج 5 ص 5.

2- همان ج 5 ص 18 و ص 9.

ع-ث-م-ان راب-ب-رد، ن-اگ-ه-ان گفتیم: پس تو چه می شوی؟ گفت: من يك نفر معمولی از توده مسلمانانم! (1)

لاب-د آقایان مجبورند، یکی از عقایدشان را، ایمان به صحیح بودن روایات بخاری و مسلم بجز دیگر ك-ت-ابهای سنن قرار دهند و بر آن اجماع کنند، تا این دیدگاه نیز توجیه گردد! چرا که هر تلاشی ب-رای ان-ت-قاد کردن بخاری و مسلم عقایدشان را که در اصل، از این دو کتاب بر گرفته اند، بکلی ویران می سازد. و از اینجا روشن می شود آن پیکار شدید که در گذشته بوده - و تا امروز ادامه دارد - ع-ل-ی-ه-اف-رادى اس-ت-ك-ه-خ-واسته اند کوچکترین انتقاد نسبت به بخاری یا مسلم داشته باشند! (2)

ی-ك-ی از ب-ارزترین عوامل تردید در مساله اجماع، اجماع آقایان بر اطاعت از حکام و روا نبودن قیام علیه آنان است، هر چند دارای انحراف ها و کژ رویهای فراوان باشند که در بسیاری از موارد منجر به ك-ف-ر-ن-ی-م-ی-ش-ود بوی سیاست به صورتی جدی از این اجماع استشمام می شود. و همین باعث م-ی-ش-ود ك-ه-م-ع-ت-ق-د-ش-وي-م-ت-م-ام-م-وارد دیگر اجماع نیز ساخته و پرداخته سیاست است، و همچنین روایتی که گرداگرد این مساله دور می زند.

و ب-ه-ت-حقیق که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) هشدار داد

ص: 177

1- همان ج5 ص18 و ص9.

2- رجوع کنید به کتاب السنة و مکاتنها فی التشریح الاسلامی، نوشته سباعی، و همچنین کتاب ابوهریره راویة الاسلام، نوشته عجاج. و کتاب ابوهریره و اقلام الحاقدين. اینها کتابهایی است که به خاطر رد بر کسانی که متعرض روایات پیامبر شده اند، نوشته شده است.

از این که دروغی را به او نسبت دهند یا روایاتی را از زب-ان-ش ب-س-ازن-د، و دل-ی-ل این هشدار همین است که حضرت می دانسته است که این امر، واقع خواهد شد.

م-س-ل-م از ع-لی (علیه السلام) نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) فرمود: نسبت دروغ بر من ندهید چرا که هر کس دروغ ب-ر من بگوید، در دوزخ فرو خواهد رفت. و در روایت دیگری، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) فرمود: دروغ گفتن بر من، مانند دروغ گفتن بر کسی دیگر نیست، هر که عمداً بر من دروغ بگوید، جایگاه خود را در دوزخ بیابد. (1)

ای-ن-ح-دی-ث-ک-ه نزد اهل سنت به تواتر رسیده، قطعاً آنها را به بازنگری و کم و زیاد کردن روایات ب-س-ی-اری و اداش-ت-ک-ه ب-ه-پ-یامبر نسبت می دهند. اینان که معتقد به اجماع اهل سنت بر نظریه عدالت تمام اصحاب هستند، پس قطعاً - طبق نظرشان - نمی شود نسبت دروغ به اصحاب مستقیم پ-یامبر داد، بلکه این مسأله فقط منطبق است بر تابعین و فرزندان تابعین. همین مبنای غلط است ک-ه مانع از انتقاد احادیث حتی از طریق سند شد. و مادام که قاعده جرح و تعدیل، صحابی را در بر نمی گیرد، پس لازم است آنچه را به پیامبر نسبت می دهند - چه گفتار باشد و چه کردار - همه را

ص: 178

1- صحیح مسلم - ج 1 ص 9 ح 1 - (1) (المقدمة) و ص 10 ح 4 - (4) (المقدمة) و ص 10 ح 2 - (2).

پذیرفت. از سوی دیگر، این مبنی، تاثیر مثبتی بر روایان حدیث دارد، چرا که تعدیل را مقدم بر جرح می داند، یعنی صحابه عادل هستند هر چند مرتکب هزاران گناه و موجب فسادها و فتنه های زیاد ش-ده ب-اشند و انحراف ها و کژروی های زیادی از آنها پدید آمده باشد! پس با این تصور، حال روایان چگونه خواهد بود؟ بدون شك لزومی ندارد که روایشان را مورد بررسی قرار داد!!

از اینجا معلوم می شود چرا اهل سنت اهمیت به منش سیاسی نمی دهند، مانند همکاری با حاکمان و ك-ش-ت-ار م-س-ل-م-ان-ان و رف-ت-اره-ای غلط اجتماعی مانند بخل، و اخلاق بد و سرعت خشم، و دای-ره-اه-میت را منحصر در محیط راستی و امانت می دانند و لاغیر. چراکه اهمیت دادن به منش سیاسی و اجتماعی با بی اعتنایی نسبت به این منش در زندگی اصحاب تناقض دارد.

آری، سیاست، علم حدیث اهل سنت را کاملا در بر گرفت، تا جائی که امت اسلامی، احادیث رسول گرامی اسلام را از خوارج و تبهکاران و قاتلین فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرا گرفتند.

1- العقيدة الطحاوية ص 473-488 ط الفكر.

2- العقيدة الواسطية ص 242.

3- شرح العقيدة الواسطية ص 244.

4- حاكم در مستدرک ج 1 ص 96، مسند احمد ج 4 ص 126.

5- بخاری - كتاب فضائل الصحابة - باب فضل ابى بكر ج 5 ص 5.

6-7- همان ج 5 ص 18 و ص 9.

8- رجوع كنيد به كتاب السنة و مكانتها في التشريع الاسلامي، نوشته سباعي، و همچنين كتاب ابوهريره راوية الاسلام، نوشته عجاج. و كتاب ابوهريره و اقلام الحاقدين. اينها كتابهايي است كه به خاطر رد بر كساني كه متعرض روايات پيامبر شده اند، نوشته شده است.

9- صحيح مسلم - ج 1 ص 9 ح 1 - (1) (المقدمة) و ص 10 ح 4 - (4) (المقدمة) و ص 10 ح 2 - (2).

ص: 180

ت-ثوری ب-زرگ ج-لوه دادن شخصیتها، یکی از مهمترین مسائلی است که در طرح اهل سنت آمده اس-ت ، چ-را ك-ه بر اساس آن ، توانستند امت را به سوی خط دیگری که دشمن اهل بیت علیهم السلام است ، سوق دهند.

اگ-ر ن-بود آن مقامی که برای ابوبکر ساختند و او را بر تمام شخصیتهای امت برتری دادند، و اگر ن-ب-ود م-نزلتی که برای عمر درست کردند که گاهی مقامش را از مقام پیامبر نیز بالاتر دانستند، و اگ-ر نبود مقام عایشه و ابوهریره و ابن عمر، و اگر نبود ثوری عدالت و عشره مبشره ، اگر اینها ن-ب-ود، هرگز مقام امام علی علیه السلام اینقدر

پائین نمی آمد. و هرگز درجه ابوذر و سلمان و عمار و حذیفه و دیگر یاران و شیعیان علی، کاسته نمی شد.

آری، ن-ص-وص-ی که درباره حضرت علی علیه السلام وارد شده است، تمام اقوال و روایات دیگری را که درباره ابوبکر، عمر، عثمان، عایشه و دیگران، نقل شده است، ویران و منهدم می سازد.

از ای-ن-ج-اب-ودك-ه-ای-ن-ق-وم، ب-ه خاطر پر کردن نقصی که در نصوص بود و شخصیتشان را تأیید ن-می کرد، به تئوری اجماع و تئوری عدالت، روی آوردند. زیرا با اجماع، توانستند روایاتی را مطرح کنند که دیگران را در برابر امام علی علیه السلام، مقام والا بخشند.

ه-دف از بزرگ جلوه دادن اینان، وادار کردن امت بود که پیروی از افراد خاصی نماید که خط رایج را دن-ب-ال می کنند و آنها را مشروع می دانند. و از سویی دیگر، امت را بقبولانند که اشخاص معینی را ردك-ن-د و به فراموشی سپرد، چرا که با آن خط مخالف بوده و خطری را برایش ایجاد می کند، و این چنین هم شد.

ج-س-ت-ج-وگر از بررسی و تحقیق در سیره و بیوگرافی این شخصیتها بزرگ جلوه داده شده، به آس-ان-ی-درم-ی-ی-ابد که اینان با امام علی علیه السلام دشمنی ورزیدند و از او جدا شدند، و راه را برای بنی امیه هموار ساختند و امویان را یاری کردند.

کوچک کردن شخصیت امام علی علیه السلام:

ای-ن-ان-ب-ه-ب-زرگ-ك-ردن-ش-خ-صیتهای خود، بسنده نکردند، بلکه تمام سعی و تلاششان را به کار گرفتند که امام علی علیه السلام را کوچک و تحقیر کرده و از مقام و منزلت بکاهند، و از این روی روایاتی را از زب-ان-رس-ول-ك-رم (صلی الله علیه و آله وسلم و سلم) نقل کردند که علی را بی ارزش جلوه داده و امت راقانع می کند که به همان منزلتی که خود برایش وضع کردند، اکتفا کند.

ب-خاری نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم و سلم) بر منبر می گفت: فرزندان هشام بن مغیره از من اجازه گرفتند که دخترشان را به ازدواج علی بن ابی طالب، در آورند.

من هرگز اجازه نمی دهم، اجازه نمی دهم، اجازه نمی دهم، مگر این که فرزند ابوطالب دخترم را طلاق دهد و دختر آنها را به ازدواج خویش در آورد! چرا که فاطمه پاره تن من است، هر که او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و هر که او را نگران کند، مرا نگران کرده است (1).

در روایت دیگری: علی دختر ابوجهل را با وجود فاطمه در منزلش، خواستگاری کرد (2).

و در روایت صحیح مسلم آمده است: فاطمه پاره تن من است، و من هرگز دوست ندارم که او را اذیت-ت-ك-ن-ن-د. ب-ه-خ-داق-س-م

ص: 185

1-1 رجوع کنید به بخاری - کتاب النکاح - باب ذب الرجل عن ابنته ج 7 ص 47. و صحیح مسلم - باب فضائل فاطمه ج 4 ص 1902 ح 93.

2- مصدر سابق ج 4 ص 1903 ح 95، صحیح بخاری ج 4 ص 101.

هرگز نمی شود يك مرد، جمع کند بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا! راوی گوید: و بدینسان، علی دست از خواستگاری کشید! (1)

اب-ن ح-جر در این باره گوید: صحیح ترین چیزی که می شود این داستان را بر آن حمل کرد، این اس-ت ک-ه رس-ول خ-دا، حرام کرد بر علی که جمع کند بین دخترش و دختر ابوجهل، زیرا علت را اذیت کردن خود دانست، و اذیت رسول خدا به اتفاق همه فقها حرام است! (2)

اح-م-د (ب-ن ح-نبل) روایت می کند: رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) بر علی و فاطمه وارد شد و آنها را برای نماز بیدار کرد. سپس به خانه اش بازگشت، و مقداری از نماز شب را خواند، ولی صدایی از آنها نشنید. دوب-اره ب-ازگشت و بیدارشان نمود و گفت: برخیزید، و نماز بگذارید. علی گوید: من نشستم و چ-ش-م-م را با دستم مالیدم و گفتم: به خدا قسم ما نمازی نمی خوانیم جز نماز واجب!! روحمان نیز در دست خدا است، اگر خواست بیدار شویم، بیدار می شویم! (یعنی: هیچ لزومی ندارد که تو ما را ب-رای نماز بیدار کنی!) رسول خدا ناراحت شد و از آنجا بیرون آمد، در حالی که دستش را روی ران خ-ود م-ی زد (وس-خن علی را تکرار می کرد)

ص: 186

1- صحیح مسلم - ج 4 ص 1903 ح 96.

2- فتح الباری - ج 9 ص 270.

نمی خوانیم جز نماز واجب، نمی خوانیم جز نماز واجب! انسان چقدر جدل می کند. (1)

ت-رم-ذی از ع-ل-ی نقل می کند که گفت: زیاد مدی از من خارج می شد! از رسول خدا حکمش را پرسیدم. گفت: منی غسل دارد و اما مدی فقط وضو دارد. (2)

در روایت دیگر، علی گوید: همواره از من مدی خارج می شد، و خجالت می کشیدم از رسول خدا - ب-ه خاطر مقام دخترش سؤال کنم ، لذا به مقداد فرمان دادم که او بپرسد. پس پیامبر گفت: آلتش را بشوید و وضو بگیرید! (3)

احمد از علی روایت کرده: به نظرم می رسید که باطن پا، بهتر است مسح شود تا ظاهر پا، تا این که دیدم رسول خدا را که ظاهر پا را مسح می کرد! (4)

ب-خاری نقل می کند که از علی سؤال شد: آیا چیزی از وحی، جز آنچه در کتاب خدا است، نزد شما م-ی ب-اش-د؟ گ-ف-ت: به خدایی که دانه را شکافت و انسان ها را آفرید، نمی دانم جز فهم و ادراکی ک-ه خ-داون-د ب-ه ش-خ-ص-ی بدهد که قرآن را بداند یا آنچه در این صحیفه نوشته شده است. راوی م-ی پ-رس-د: در صحیفه چیست؟ گفت: عقل و آزاد سازی اسیر و این که هیچ مسلمانی به خاطر قتل کافری،

ص: 187

1- مسند احمد - ج 2 (مسند الامام علی) ج 1 ص 91.

2- سنن ترمذی ج 1 ص 193 ح 114.

3- مصدر سابق ج 1/ 247 ح 17، صحیح بخاری ج 1 ص 45 و 55 - 56.

4- - مسند احمد. ج 1 ص 114 و ص 95 و ص 124.

ق-ب-لا ن-ی-ز ذک-ر کردیم حدیث بخاری را از زبان امام علی علیه السلام که گفت: من تنها يك فرد معمولی از مسلمانانم!

بخاری روایت کرده است که رسول خدا بر فراز کوه احد رفت، و همراه او ابوبکر و عمر و عثمان بود. پس کوه زیر پای آن سه نفر لرزید. پیامبر خطاب به احد کرد: ای احد! حرکت نکن چرا که اکنون بر روی تو يك پیامبر و يك صدیق و دو شهید ایستاده اند! (2)

بخاری از زبان عمر نقل می کند که رسول خدا از دنیا رفت در حالی که از علی راضی بود!! (3)

ب-خ-اری از ع-ل-ی-ن-ق-ل-م-ی-ك-ند که پس از به خلافت رسیدن گفت: همانگونه که قبلا قضاوت می کردید، اکنون نیز قضاوت کنید، چرا که من از اختلاف نگرانم، تا این که مردم با هم باشند یا من هم مانند یارانم کشته شوم! (4)

و روایت می کند که علی و عباس وارد بر عمر شدند. عباس گفت: یا امیرالمؤمنین، بین من و این ش-خ-ص (علی) قضاوت کن. نزاع آن دو نفر در مورد اموالی بود که از بنی نضیر گرفته شده بود و خدا به رسولش بخشیده بود.

ص: 188

1- بخاری - باب کتابة العلم ج 1 ص 38 و باب فکاک الأسیر ج 4 ص 83، مسند أحمد.

2- بخاری - کتاب فضائل الصحابه - باب فضائل ابی بکر ج 5 ص 11.

3- بخاری - باب فضائل علی ج 5 ص 22.

4- مصدر سابق ج 5 ص 24.

پس علی و عباس شروع کردند به هم ناسزا گفتن و فحش دادن! (1)

و از محمد بن حنفیه نقل می کند که گفت: از پدرم (علی) پرسیدم: چه کسی برترین مردم است، پس از رسول خدا؟

گفت: ابوبکر. گفتم: سپس؟ گفت: عمر. و ترسیدم که این بار نام عثمان را ببرد، پس گفتم: تو چه می شوی؟ گفت: من تنها يك نفر از مسلمانانم! (2)

از این روایات و بسیاری دیگر شبیه اینها که اکنون جای ذکرش نیست، به این نتایج دست می یابیم.

- امام علی عمداً پیامبر را اذیت کرد و سخش را گوش نداد که از او خواسته بود نماز بگذارد.

- امام علی علیه السلام با رسول خدا لجاجت کرد و در خواستش را برای نماز خواندن نپذیرفت.

- شهوت جنسی بر امام علی علیه السلام غلبه داشت.

- امام علی علیه السلام احکام وضو را نمی دانست.

- امام علی علیه السلام هیچ چیز از علم پیامبر ارث نبرده بود.

- امام علی علیه السلام خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را اقرار می کرد.

- امام علی علیه السلام شهید نبود.

ص: 189

1- مصدر سابق و همچنین کتاب الفرائض، ج 8 ص 185 - 186. باب 3- کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة ج 9 ص 121 / باب 5،

کتاب النفقات - باب 2- ترمذی، کتاب السیر ج 4 ص 158 ح 1610. مسند احمد ج 1 ص 49.

2- بخاری - کتاب فضائل الصحابه - باب فضائل ابی بکر ج 5 ص 9.

- مشروعیت امام علی علیه السلام ، برگرفته از مشروعیت عمر است .

- امام علی علیه السلام سنت خلفای سه گانه پیش از خود را متعهد بود.

- علی به خاطر پول ، عموی رسول خدا را دشنام داد.

- ع-ل-ی-اع-تراف دارد به برتری ابوبکر و عمر و عثمان بر خویش ، یعنی اعتراف دارد به صحیح بودن خ-لاف-ت-ش-ان . و ای-ن با روایاتی که خود اهل سنت نقل کرده اند و رخدادهای تاریخ ، کاملاً مغایرت و تناقض دارد (1).

پ-س-ه-ی-چ-ان-گ-ی-زه ای دن-بال نقل چنین روایاتی نیست جز شکستن قداست امام علی در اذهان مسلمین و متزلزل ساختن مقام والایش در قلوب آنان .

ص: 190

1- احمد بن حنبل نقل می کند: از عبدالرحمن بن عوف سؤال شد: چگونه شد که با عثمان بیعت کردید و با علی نکردید؟ گفت: من گناهی نداشتم. من اول از علی شروع کردم و به او گفتم: با تو بیعت میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و سیره ابوبکر و عمر. گفت: تا آنجا که بتوانم. سپس بر عثمان عرضه داشتم، او فوراً پذیرفت. (مسند احمد - ج 2) لازم به ذکر است که عثمان نه تنها به سنت شیخین عمل نکرد که حتی بر کتاب خدا و سنت رسولش نیز خروج نمود و با آنها مخالفت ورزید. رجوع کن به رویدادی که عثمان را از میان آن شش نفر برای خلافت برگزید.

اشاره

ای-ن-ق-وم روایت عشره مبشره را نقل کرده اند که رسول خدا، اینها را بشارت به بهشت داده است و آن-ان-ع-ب-ارت ان-د-از: اب-وب-ك-ر، ع-م-ر، ع-ث-م-ان، امام علی علیه السلام، طلحه، زبیر، سعدبن ابی وقاص، سعیدبن زی-د، ع-بدالرحمن بن عوف و ابو عبیده جراح. یکی از یاران امام، از صحابه رسول خدا در میان آنان ن-یست. و این که امام علی علیه السلام را در میان اینان ذکر کرده اند، فقط به خاطر تایید کردن دیدگاهشان است و لا غیر و به خاطر این است که خیلی هم قضیه به رسوایی کشیده نشود، چنانکه او را در آخر خلفای راش-دی-ن نیز، به همین خاطر قرار دادند. اهل سنت اتفاق نظر دارند بر تعظیم و تکریم این ده نفر و مقدم دانستنشان بر دیگران (1).

روش-ن-اس-ت-ك-ه آن نه نفر، دشمنان امام علی علیه السلام هستند و حتی يك روزهم هیچ يك از آنان، امام علی علیه السلام را یاری نکرده است.

ای-ن-ح-دیت تردید برانگیز را نه بخاری نقل کرده و نه مسلم،

ص: 191

1- ابو داود ج 4 ص 211 و 212 حدیث 5649 و 4650، رجوع کنید به العقیده الطحاویه، شرح العقیده الطحاویه: ص 489.

بلکه ترمذی و ابو داود و ابن ماجه نقل ك-رده ان-د. و سرانجام حال این حدیث ، مانند حال آن دو حدیث گذشته است : حدیث فرقه ناجیه و حدیث کتاب الله و سنتی .

ك-ن-ون اي-ن ح-دي-ث عشره مبشره را به تفصیل یادآور می شویم تادست و پازدن آقایان در تعیین اصحاب بهشت در میان عناصری که بزرگشان کرده اند، مشخص گردد.

اب-و داود از س-ع-ي-د ب-ن زید نقل می کند که گفت : گواهی می دهم که شنیدم رسول خدا را که م-ی گ-وي-د : ده ن-فر در بهشت اند : پیامبر در بهشت است ، ابوبکر در بهشت است ، عمر در بهشت است ، عثمان در بهشت است ، سعد بن مالك در بهشت است ، عبدالرحمن بن عوف در بهشت است. و اگر بخواهیم دهمین شخص را هم نام می برم . گفتند : او کیست؟ گفت : سعید بن زید!

(1)

ترمذی از عبدالرحمن بن عوف نقل می کند : رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) گفت : ابوبکر در بهشت است. عمر در ب-ه-ش-ت اس-ت. امام علی علیه السلام در بهشت است. عثمان در بهشت است ، طلحه در بهشت است. زبیر بن ع-وام در ب-هشت است. عبدالرحمن بن عوف در بهشت است. سعد بن زید در بهشت است. ابو عبیده

ص: 192

1- ترمذی - ج 5 ص 648، ابو داود ج 4 ص 212 ح 4649.

جراح در بهشت است (1).

ن-خ-س-ت-ی-ن مطلبی که انسان را به شك می اندازد، بلکه انسان یقین می کند که این روایات فقط ساخته شده که دشمنان امام علی علیه السلام را بزرگ کند، حقایق زیر است:

- این قوم در تعیین ده نفر سر درگم هستند، گاهی سعدبن ابی وقاص را وارد می کنند و گاهی به جایش سعدبن مالک را نام می برند.

- روای-ت اول ن-ام امام علی علیه السلام و نام فرزند جراح را نبرده، پس بشارت دهندگان به بهشت فقط هفت نفرند (چرا که پیامبر طبعاً به حساب نمی آید)

- وارد کردن پیامبر در ضمن مبشرین به بهشت، مساله وضع و دروغپردازی را تاکید می کند.

- بیوگرافی این ده نفر - اگر ده نفر باشند - هرگز چنین فضیلتی را برای آنان، ایجاد نمی کند.

- راوی حدیث، یکی از عشره مبشره است، یعنی خودش، خویشان را به بهشت بشارت می دهد.

- بخاری و مسلم در باب فضائل و مناقب، هیچ فضیلتی را برای سعدبن زید و عبدالرحمن بن عوف، ذکر نکرده اند.

ص: 193

1- مصدر سابق - ج 5 ص 647.

- ده نفری که اهل سنت اتفاق نظر بر تعظیم و تکریمشان دارند، سعد بن مالک، جزء آنها نیست.

- روایت دوم فقط نه نفر را نام برد و سعد بن ابی وقاص را استثنا کرد.

و آن-چه این ساختگی و سردرگمی را بیشتر می کند، این است که بوی سیاست کاملاً از این روایت اس-ت-شمام می شود که بخاری می گوید: رسول خدا فقط سه نفر را به بهشت بشارت داد: ابوبکر و عمر و عثمان. ملاحظه کنید.

اب-وم-وس-ی اش-ع-ری گفت: امروز می خواهم دربان رسول خدا باشم. ناگهان ابوبکر آمد و در را محکم زد.

گفتم: کیست؟

گفت: ابوبکر.

گفتم: صبر کن. سپس نزد رسول خدا رفتم و گفتم: یا رسول الله، ابوبکر اجازه می خواهد.

گفت: اجازه اش بده و بشارتش بده به بهشت.

آمدم و به ابوبکر گفتم: داخل شو، این رسول خداست که تو را به بهشت بشارت می دهد.

سپس بازگشتم. و پس از مدتی دیدم يك نفر در را می زند.

گفتم: کیست؟

ص: 194

گفت: عمر بن خطاب.

گفتم: صبر کن. سپس نزد رسول خدا رفتم و بر او سلام کردم و

گفتم: این عمر بن خطاب است که اجازه ورود می خواهد.

گفت: اجازه اش ده و بشارتش ده به بهشت.

آمدم و به او گفتم: داخل شو. رسول خدا تو را به بهشت بشارت می دهد.

بازگشتم و نشستم، و گفتم: اگر خداوند برای فلان، خیر بخواهد، او را اکنون می آورد! ناگهان دیدم يك نفر در را می زند.

گفتم کیست؟

گفت: عثمان بن عفان.

گفتم: صبر کن. آمدم و جریان را به پیامبر عرض کردم.

پ-ی-ام-برگفت: او را اجازه ورود ده، و به خاطر مصیبتی که گرفتارش خواهد شد او را به بهشت بشارت ده.

آم-دم و ب-ه او گ-فتم: داخل شو. پیامبر به خاطر مصیبتی که به تومی رسد، تو را به بهشت بشارت می دهد! (1)

ای-ن روایت تاکید دارد که امام علی علیه السلام جزء بشارت داده شدگان به بهشت نیست، پس قرار دادن او ضمن این ده نفر، قطعاً اشتباه شده است.

ص: 195

1- بخاری ج 5 ص 10 و ج 9 ص 69 و مسلم کتاب فضائل الصحابه - باب فضائل ابی بکر و مناقب عمر و عثمان ج 4 ص 1868 ح 29.

اقدام این مردم به اهانت کردن حضرت علی علیه السلام با چنین وضعی و تا این حد، مقام ولایت را پائین آوردن، ب-رای ای-ن-ان خیلی آسان است. آری، حال که شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) را آنچنان اهانت کردند و به حضرتش جسارت نمودند، خیلی راحت تر است که اهل بیتش رانیز مورد اهانت قرار دهند.

و حال که در ذهن مسلمان، اهانت پیامبر امری معمولی است و هیچ نگران نمی شود از نسبت دادن چ-ن-ان روایتهای اهانت آمیزی به حضرتش، پس به آسانی می تواند روایتهایی را که اهل بیت پیامبر را مورد اهانت قرار می دهد، بپذیرد و دم فرو بندد. یعنی تسلیم بی چون و چرا شدن خط دشمنی با اهل بیت علیهم السلام.

ا-ن-ون-ك-ه رسول خدا و اهل بیتش چنین مورد تاخت و تاز قرار می گیرند، حال شیعیانشان - از اصحاب - چه خواهد بود؟

آن-چ-ه تاکید دارد بر تناقض گویی اینان و این که انگیزه ای جز بزرگ جلوه دادن شخصیتهایی که هیچ ارزش ندارند، روایتی است که مسلم نقل می کند.

رس-ول خدا گفت: هیچ کس به خاطر اعمالش وارد بهشت نمی شود. گفتند: یا رسول الله، حتی شما؟ گفت: حتی من، جز

این که خداوند مرا مورد رحمتش قرار دهد. (1)

در روایت دیگری: رسول خدا گفت: به خدا نزدیک شوید و کار خوب کنید ولی بدانید که اعمال ه-ی-چ-ک-س، او را نجات نمی دهد. گفتند: یا رسول الله، حتی شما؟ گفت: حتی من، جز این که خداوند مرا قرین فضل و رحمتش کند. (2)

و در روایت دیگری: عمل هیچ کدامتان او را به بهشت نمی برد و ازدوزخ نمی رهند، حتی من، جز رحمت الهی. (3)

پ-س-اگ-ر-رس-ول-خ-دا، شك دارد که داخل بهشت می شود یا نه، چگونه اینها یقین دارند که اهل بهشت اند؟!

ب-خ-اری روایت می کند که وقتی عمر ضربه خورد، پیوسته می گفت: به خدا قسم اگر به اندازه ت-م-ام کوه های زمین، طلا داشتم، آنها را می دادم شاید از عذاب الهی - قبل از این که او را ملاقات کنم رهایی یابم. (4)

سؤالی که اینجا مطرح است این است که: چرا عمر چنین سخنی را می گوید؟ مگر او از مبشرین به بهشت نیست؟

مسلم روایت کرده که رسول خدا، روزی سخنرانی می کرد، پس گفت: ای مردم! همانا شما تنها وب-ا پای برهنه، محشور می شوید و به ملاقات خدا می روید. « كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ

ص: 197

1- صحیح مسلم - کتاب صفة القيامة والجنة والنار ج 4 ص 2170 ح 75.

2- مصدر سابق ج 4 ص 2170 ح 76 و ص 2171 ح 7

3- مصدر سابق ج 4 ص 2170 ح 76 و ص 2171 ح 7

4- بخاری - باب مناقب عمر ج 5 ص 16.

-چنانکه در آغاز خلقی را آفریدیم ، همچنان او را باز می گردانیم ، این وعده ما است و ما حتما چنین خ-واه-ی-م کرد. هان! که نخستین آفریده ای که لباس پوشانده می شود، ابراهیم است .

هان! مردانی ازام-ت مرا می آورند، پس آنان را به سوی چپ (دوزخ) می برند، می گویم: بارالها، اصحابم! به من گ-ف-ت-ه می شود: نمی دانی اینان پس از تو، چه بدعتها ایجاد کردند؟ پس من سخن عبد صالح را ت-ک-رار م-ی ک-ن-م . ب-ه من گفته می شود: آنها همچنان از روزی که از آنان جدا شدی ، به قهقرا و جاهلیت بازگشتند. (1)

ای-ن-ان ک-ه پ-س از رس-ول خ-دا م-رتد شدند، چگونه می توانند عادل باشند؟ و چگونه وارد بهشت می شوند؟

اب-وبکر از خویشان نقل می کند: به خدا اگر گامی را داخل بهشت بگذارم و گامی بیرون آن ، باز هم از مکر خدا ایمن نخواهم بود!! (2) پس این هم ابوبکر است که از رفتن به بهشت ، تردید دارد.

ب-خ-اری حدیث ابواب بهشت را نقل می کند: دری برای نماز، دری برای جهاد، دری برای صدقه و دری ب-رای روزه . اب-وب-ک-ر ب-ه پ-یامبر گفت: ای رسول خدا، آیا کسی از همه آنها دعوت می شود؟

ص: 198

1- بخاری ج 6 ص 69 صحیح مسلم ج 4 ص 2194 ح 58.

2- طبری - ج 2، سیره نبویه ابن هشام کنز العمال - ج 5.

گفت: آری، و من امیدوارم که تو ای ابوبکر، یکی از آنان باشی! (1)

ابن حجر از فقها نقل کرده: رجاء از خدا است و از پیامبر نیز واقع می شود. و بدینسان این حدیث، در فضیلت ابوبکر داخل می شود.

(2)

فقهای قوم می خواهند متن حدیث را به نفع خود کج و راست کنند و رجاء را به معنای یقین بدانند، شاید شبهه عدم دخول بهشت را از ابوبکر نفی نمایند.

و اگر راست می گویند که ابوبکر دارای مقام والایی نزد پیامبر است، پس چرا پیامبر نگفت: آری، و تو ای ابوبکر از آنان خواهی بود، تا این شك را از شنوندگان دور سازد!

لازم است اکنون گوشه ای از مناقب ده تن را یاد آور شویم تا معلوم شود چگونه به خاطر دشمنی با اهل بیت، بزرگسازي انجام می شود. سپس این فضائل و مناقب را با فضائل اشخاصی که ضمن آن ده نفر نیامده اند، مقایسه کن تا مطلب روشن تر گردد.

ب-خ-اری از رس-ول خ-دان-ق-ل می کند: بهترین مردم از صحابه، نزد من، ابوبکر است. و اگر غیر از خ-دای-م، م-ی-خ-واستم دوستی برای خود برگزینم، هر آینه ابوبکر را برمی گزیدم ولی به هر حال اخ-وت-وم-ودت اس-لام-ی، م-خصوص او است. تمام درهای مسجد باید بسته

ص: 199

1- بخاری ج 5 ص 7- کتاب فضائل الصحابه - باب فضل ابی بکر.

2- فتح الباری- جام 21

این فضیلت که بخاری برای ابوبکر نقل کرده است، مورد نزاع بزرگی میان فقها است، زیرا بسیاری از فقها تردید دارند که ابوبکر خانه ای نزدیک مسجد داشته است، بلکه ثابت شده که خانه ابوبکر در س-ن-ح-ب-وده-ك-ه-اط-راف-م-دي-ن-ه-است. و لذا بعضی از آنان را ناچار ساخت که روایت را توجیه و تاویل کنند و ادعا کنند که مقصود از باب (در) خلافت است و امر به بستنش، کنایه از خواستن است!

وغ-رض از ای-ن توجیه، نخست، رفع شك و شبهه از متن حدیث است و دیگر بستن راه بر دشمنان ابوبکر.

اب-ن-ح-ج-ر-س-خن ابن حبان را درباره این حدیث نقل می کند: و این حدیث، دلیل است بر این که خلیفه پس از پیامبر، ابوبکر است، زیرا مطلب را تکمیل کرد آنگاه که گفت: تمام درب های مسجد را ببندید و بدینسان طمع دیگران را در رسیدن به خلافت قطع کرد. و درباره این مطلب که گفته شد-ده، م-نزل ابوبکر در سنج بود که از نقاط دور دست مدینه است، می گویند این اسناد ضعیف است-ت وان-گ-ه-ی-چ-ه-اش-ك-ال دارد که يك منزل در سنج داشته

ص: 200

باشد و يك منزل هم کنار مسجد! (1)

از ن-ظ-ر س-ن-د، این حدیث مورد اشکال است، زیرا بخاری آن را از دوره نقل کرده است: 1 - توس ط ف-ل-یج بن سلیمان از ابوسعید خدری (2) 2 - توسط عکرمه از ابن عباس (3) و این هر دو نفر (فلیج و عکرمه) از خوارج اند که مسلمانان را کافر می دانند و با تمام صحابه دشمنی می ورزند. و همانا فقهای اهل سنت و رجال حدیث، آنان را نکوهش کرده اند. (4)

و آن-چ-ه ش-ك را در این حدیث زیادتر می کند، این است که روایات صحیحی به گواهی اهل سنت وج-ود دارد ك-ه ت-اكید دارند بر این که حضرت رسول (ص) دستور داد تمام درب ها را ببندند مگر درب امام علی علیه السلام. (5)

ب-ه-ر ح-ال از ای-ن روایات، ثابت می شود که غرض از ساختن چنین فضیلتی برای ابوبکر، فضائل حضرت علی علیه السلام را نادیده گرفتن و فضائل دروغین برای دیگران ساختن است.

ب-خ-اری نقل می کند که عمرو بن عاص از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) سؤال کرد: چه کسی نزد تو محبوبتر است؟ گفت: عایشه! پرسید: از مردان؟ گفت: پدرش! گفت: سپس چه کسی؟

ص: 201

1- فتح الباری - ج 7 ص 7 و 21.

2- مصدر سابق ج 1 ص 442-443.

3- مصدر سابق ج 1 ص 442-443.

4- ابن معین در باره فلیج گوید: ثقة نیست. احمد گوید: او معتقد به عقاید صفریه از خوارج بود. عکرمه را ابن عمر تکذیب کرده و همچنین ابن المسیب و یحیی بن سعید و ابن سیرین، میزان الاعتدال ج 2 ص 93-97 و ص 365.

5- ترمذی ج 5- ح 3732 - کتاب المناقب، ممسند احمد - ج 1، ص 175

گفت: عمر! سپس مردانی را نام برد. (1)

ب-رای ردك-ردن این روایت همین کافی است که روایت کننده اش عمرو بن عاص است، همو که یار همیشگی معاویه بود و برنامه پیکار با امام علی علیه السلام را پی ریزی و اداره کرد و همو بود که نقشه بالا بردن قرآن ها بر سرنیزه ها را در جنگ صفین، طراحی نمود.

(2)

واص-لام-ع-ق-ول-اس-ت-ك-ه-کسی از پیامبر بپرسد از محبوبترین انسانها نزد وی، و او پاسخ بدهد: ه-م-س-رم-! این پاسخ، پیامبر را بین دو امر قرار می دهد: یا این که سؤال را درك نکرده و یا این که آنقدر عاشق عایشه بوده است که هرگز از خیالش بیرون نمی رفته است!

وب-ی-گ-م-ان-اي-ن-م-ع-ن-ای دوم، م-ق-صود اهل سنت است، چرا که سرانجام این عشق و علاقه، برگشتش به پدر عایشه است و این غرض آنان است.

وانگهی چه حکمتی در این است که اینها تلاش می کنند برتری ابوبکر را از زبان پیامبر آن هم به این روش بیان کنند، جز این که همواره می خواهند امام علی را تحقیر و کوچک نمایند؟!

ب-ی-گ-مان کسی که روایات فضائل ابوبکر و عمر و عثمان را بررسی می کند، بر او دشوار است که آن-ها را بپذیرد و روانش آرام بگیرد، ولی اینان وقتی مسلمانان را منع کردند، بلکه تحریم کردند

ص: 202

1- بخاری - ج 5 ص 6- باب فضل ابی بکر.

2- رجوع کنید به کتابمان السیف و السياسة في الاسلام ص 129. و همچنین به بیوگرافی عمرو بن العاص در کتب تراجم طبقات ابن سعد

- ج 3 ص 32.

بر آنهاکه در روایت، خصوصا آنچه را بخاری و مسلم روایت می کنند، بحث و بررسی کند، راه را جلوی عقولشان نیز بستند.

بخاری از ابوهریره نقل می کند که گفت: شنیدم رسول خدا را که میگفت:

چ-وپ-ان-ی در م-یان گوسفندان بود که گرگی بر آنها حمله ور شد و گوسفندی را گرفت. چوپان از گرگ همی التماس می کرد، ناگهان گرگ رو به او کرده گفت: گوسفندان را روزی ه-س-ت ك-ه-درن-ده ای بر آنها حمله کند، و امروز آنان را چوپانی جز من نیست! و همچنین يك نفر گ-اوی را ب-ا خود می برد و بر آن، باری گذاشته بود، گاو رو به او کرده گفت: من برای باربری آف-ري-ده نشده ام، بلکه برای شخم کردن! مردم گفتند: سبحان الله! پیامبر گفت: من به این دو داستان ایمان دارم و همچنین ابوبکر و عمر! (1)

جدا عقل دچار حیرت می شود، این روایت چه انگیزه ای را دنبال می کند؟

و چه فضیلتی برای ابوبکر در این داستان نهفته است؟

آیا ایمانش به سخن گفتن گرگ و گاو؟

پس چرا پیامبر این ایمان را منحصر دایره خودش و ابوبکر و عمر می کند؟

ص: 203

1- بخاری - ج 5 ص 6- کتاب فضل ابی بکر.

آیا به این معنی است که سایر مسلمین ، به آن سخن پیامبر کفر ورزیدند ؟

گ-وي-ا-ه-ل سنت می خواهند با ساختن این روایت ، فضیلتی را برای ابوبکر دست و پا کنند و چنین ن-ت-ي-جه بگیرند که تمام مستمعین حکم به تکذیب این روایت پیامبر کرده و آن را رد می کنند جز ابوبکر و عمر تا بگویند قطعا در بین تکذیب کنندگان این حکایت ، علی نیز وجود دارد !!

عجیب اینجا است که در روایت مسلم آمده است که هنگام روایت این داستان ، ابوبکر و عمر اصلا در آنجا نبودند! (1) بخاری نقل می کند که نزاعی بین ابوبکر و عمر اتفاق افتاد، پس ابوبکر وارد شد در حالی که گوشه ل-ب-اس-ش را ب-ال-ب-رده ب-ودت-ا-آن-ج-ا-ك-ه زن-ویش پیدا شده بود . پیامبر گفت : این دوست شما (ابوبکر) شهادت به خرج داده است. بالاخره ابوبکر سلام کرد و گفت : یا رسول الله ! بین من و فرزند خ-ط-اب-چ-ي-زی ب-ود، م-ن به سرعت به او حمله ور شدم ولی ناگهان پشیمان گشتم ، پس از او خ-واس-تم که مرا ببخشد و او نپذیرفت . حال بسوی تو روی آورده ام . پیامبر سه بار گفت : خدا تو را ب-خ-ش-ي-د ای ابوبکر . سپس عمر پشیمان شد، پس به منزل ابوبکر آمد و پرسید: آیا ابوبکر در منزل اس-ت ؟ گ-فتند: نه ! پس به سوی پیامبر آمد .

صورت پیامبر

ص: 204

1- مسلم - ج 4 ص 1857 ح 13 - کتاب فضائل الصحابه - باب من فضائل ابی بکر.

(از شدت خشم) در هم شد تاجایی که اب-وب-کر سخت نگران گشت! پس عمر دو زانو در برابر پیامبر نشست و دو بار گفت: یا رسول الله! م-ن-ظ-ل-م-ك-رده ام. پ-ي-ام-ب-رگ-ف-ت: خ-داون-د-م-را به سوی شما مبعوث کرد و شما گفتید: دروغ م-ی-گ-وئی! ول-ی ابوبکر گفت: راست می گوئی. تو او با مال و جانش مرا یاری کرد!! پس آیا دوستم را برایم نمی گذارید؟ و دست از دوستم برنمی دارید؟

راوی گوید: پس از آن دیگر کسی ابوبکر را اذیت نکرد! (1) چ-ن-ي-ن-رواي-تی ابوبکر و عمر را نکوهش می کنند نه مدح، زیرا معلوم می شود اختلاف این دو تنها اخ-ت-لاف-ل-ف-ظی نبوده، بلکه درگیری بوده است!! البته راویان اصل ماجرا را نمی گویند و حتی وق-ت-ی-ت-فسیر می کنند هم، حقیقت را توضیح نمی دهند اما ظاهر روایت نشان می دهد که ابوبکر، عمر را توهین کرده و عمر ابوبکر را، و این خودنقص هر دو طرف را نشان می دهد.

وب-از-ه-م آنچه از روایت بر می آید، این است که پیامبر طرفداری از ابوبکر می کرده و بر عمر فشار می آورده است، و این طرفداری هیچ معنایی ندارد جز این که آقایان می خواهند، با آن، آبروی ابوبکر را به حساب عمر بخرند یعنی مقام ابوبکر را با بی اعتنائی کردن به عمر، بالا ببرند!

ص: 205

1- بخاری - ج 5 ص 6 باب فضل ابی بکر.

- 1- رجوع کنید به بخاری - کتاب النکاح - باب ذب الرجل عن ابنته ج 7 ص 47. و صحیح مسلم - باب فضائل فاطمه ج 4 ص 1902 ح 93.
- 2- مصدر سابق ج 4 ص 1903 ح 95، صحیح بخاری ج 4 ص 101.
- 3- صحیح مسلم - ج 4 ص 1903 ح 96.
- 4- فتح الباری - ج 9 ص 270.
- 5- مسند احمد - ج 2 (مسند الامام علی) ج 1 ص 91.
- 6- سنن ترمذی ج 1 ص 193 ح 114.
- 7- مصدر سابق ج 1/247 ح 17، صحیح بخاری ج 1 ص 45 و 55 - 56 - 8 - مسند احمد . ج 1 ص 114 و ص 95 و ص 124.
- 9- بخاری - باب كتابة العلم ج 1 ص 38 و باب فكاك الأسیر ج 4 ص 83، مسند أحمد.
- 10- بخاری - كتاب فضائل الصحابه - باب فضائل ابی بكر ج 5 ص 11.
- 11- بخاری - باب فضائل علی ج 5 ص 22.
- 12- مصدر سابق ج 5 ص 24.
- 13- مصدر سابق و همچنین كتاب الفرائض، ج 8 ص 185 - 186 - باب 3- كتاب الاعتصام بالكتاب و السنة ج 9 ص 121 / باب 5، كتاب النفقات - باب 2- ترمذی، كتاب السیر ج 4 ص 158 ح 1610. مسند احمد . ج 1 ص 49.
- 14- بخاری - كتاب فضائل الصحابه - باب فضائل ابی بكر ج 5 ص 9.
- 15 - احمد بن حنبل نقل می کند: از عبدالرحمن بن عوف سؤال شد: چگونه

شد که با عثمان بیعت کردید و با علی نکردید؟ گفت: من گناهی نداشتم. من اول از علی شروع کردم و به او گفتم: با تو بیعت میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و سیره ابوبکر و عمر. گفت: تا آنجا که بتوانم. سپس بر عثمان عرضه داشتیم، او فوراً پذیرفت. (مسند احمد - ج 2) لازم به ذکر است که عثمان نه تنها به سنت شیخین عمل نکرد که حتی بر کتاب خدا و سنت رسولش نیز خروج نمود و با آنها مخالفت ورزید. رجوع کن به رویدادی که عثمان را از میان آن شش نفر برای خلافت برگزید.

16- ابو داود ج 4 ص 211 و 212 حدیث 5649 و 4650، رجوع کنید به العقیة الطحاویة، شرح العقیة الطحاویة: ص 489.

17- ترمذی - ج 5 ص 648، ابو داود ج 4 ص 212 ح 4649.

18 - مصدر سابق - ج 5 ص 647

19 - بخاری ج 5 ص 10 و ج 9 ص 69 و مسلم کتاب فضائل الصحابه - باب فضائل ابی بکر و مناقب عمر و عثمان ج 4 ص 1868 ح 29

20- صحیح مسلم - کتاب صفة القيامة و الجنة والنار ج 4 ص 2170 ح 75.

21 و 22 - مصدر سابق ج 4 ص 2170 ح 76 و ص 2171 ح 7

23- بخاری - باب مناقب عمر ج 5 ص 16.

24- بخاری ج 6 ص 69 صحیح مسلم ج 4 ص 2194 ح 58

25- طبری - ج 2، سیره نبویه ابن هشام کنز العمال - ج 5.

26- بخاری ج 5 ص 7- کتاب فضائل الصحابه - باب فضل ابی بکر.

27- فتح الباری - جام 21

ص: 207

28- بخاری - ج 5 ص 4 - کتاب فضل ابی بکر.

29- فتح الباری - ج 7 ص 7 و 21.

30 و 31- مصدر سابق ج 1 ص 442-443.

32- ابن معین در باره فلیح گوید: ثقہ نیست. احمد گوید: او معتقد به عقاید صفریہ از خوارج بود. عکرمہ را ابن عمر تکذیب کرده و همچنین ابن المسیب و یحیی بن سعید و ابن سیرین، میزان الاعتدال ج 2 ص 93-97 و ص 365

33 - ترمذی ج 5- ح 3732 - کتاب المناقب، مسمند احمد - ج 1، ص 175

34 - بخاری - ج 5 ص 6- باب فضل ابی بکر.

35- رجوع کنید به کتابمان السیف و السياسة في الاسلام ص 129.

و همچنین به بیوگرافی عمرو بن العاص در کتب تراجم طبقات ابن سعد - ج 3 ص 32.

36- بخاری - ج 5 ص 6- کتاب فضل ابی بکر.

37 - مسلم - ج 4 ص 1857 ح 13 - کتاب فضائل الصحابه - باب من فضائل ابی بکر.

38- بخاری - ج 5 ص 6 باب فضل ابی بکر.

ص: 208

بخاری سخن ابن عباس را نقل می کند که گفت: هنگامی که عمر بن خطاب ضربه خورد و بر تختخوابش، او را گذاشته بودند، من در میان مردم ایستاده بودم که دیدم یک نفر پشت سر من دستش را بر دوشم گذاشته و می گوید: خدا رحمت کند، من امیدوارم خدا تو را همراه با دو دوستت قرار دهد، چرا که بسیار از رسول خدا می شنیدم که میگفت: من و ابوبکر و عمر با هم بودیم. یا من و ابوبکر و عمر این کار را کردیم، یا من و ابوبکر و عمر رفتیم. پس امید دارم خدا تو را با آن دو قرار دهد.

ابن عباس گوید: نگاه کردم دیدم او علی بن ابی طالب است. (1)

این روایت نیز مانند روایت قبلی است که از امام اعتراف می‌گیرند به مشروع دانستن خلافت آن خلفا، و انگیزه ای جز این ندارد که توسط امام علی علیه السلام به خلافت ابوبکر و عمر مشروعیت بخشند و از زبان امام علی علیه السلام فضیلت آنان را اثبات کنند.

واضح است که آقایان برای اینکه راه هر گونه شبهه و تردیدی را ببندند، چنین روایت‌هایی را به شیعیان امام علی علیه السلام نسبت می‌دهند. مثلاً دیده شده است که مانند این احادیث را به ابن عباس، ابوسعید خدری، جابر بن عبدالله، عمار بن یاسر، محمد بن حنفیه و دیگر شیعیان علی نسبت داده‌اند.

فضایل عمر نیز مانند فضایل ابوبکر است، چرا که بیشتر روایات فضایل، این دو در آنها مشترک‌اند، زیرا می‌خواهند نشان بدهند که هر دو یک مقام و منزلت دارند.

ولی اگر این نتیجه‌گیری درست است، پس چرا ابوبکر همواره بر عمر مقدم است؟

تلاش برای ارتباط دادن میان ابوبکر و عمر نیز از بازی‌های سیاست است.

ص: 210

1- بخاری - ج 5 ص 14 - کتاب فضائل الصحابه - باب مناقب عمر بن الخطاب.

پژوهشگری که حوادث پس از وفات پیامبر را بررسی می کند، در می یابد که این دو نفر هیچ امتیازی بر سایر اصحاب نداشتند و گرنه بین آنها در سقیفه بنی ساعده نزاعی رخ نمی داد. (1)

ابوبکر روزی که به خلافت رسید، روبروی مردم ایستاد و اعلام کرد: من بر شما ولایت پیدا کردم ولی بهتر از شما نیستم. (2)

در هر صورت رفتارهای عمر و موضعگیری هایش چه در زمان حیات حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) چه پس از وفاتش جبهه ای علیه ابوبکر گشوده بود، تا جایی که برخی از اصحاب، ابوبکر را سرزنش کردند که چرا، خلافت پس از خویش را به او واگذار کرده و به او به صورت اعتراض گفتند: تو شخصی را بر ما حاکم میکنی که تند خوبد اخلاق و قسی القلب است. (3)

آنچه انسان را آرامش می بخشد، این است که این دو، مشروعیت خویش را یکی از دیگری گرفته اند و اگر با هم برنامه ریزی نکرده بودند، هرگز نمی توانستند بر مسلمانان سیطره پیدا کنند. گو اینکه شخصیت ابوبکر و عمر بیشتر از دیگران آمادگی دارد که بنی امیه را مشروعیت بخشند. (4)

برای این که مطلب روشن تر شود، برخی از روایات ویژه عمر را مورد بررسی قرار میدهم:

ص: 211

-
- 1- رجوع کنید به کتابمان السیف و السياسة. و سایر کتابهای تاریخی طبری ج 3 ص 218-223.
 - 2- 3- به کتب تاریخ مراجعه کن. تاریخ طبری ج 3 ص 0210.
 - 3- کتابهای سیره و تاریخ را مطالعه کن. تاریخ طبری - ج 3 ص 433 و کنز العمال - ج 5 ح 14178.
 - 4- رجوع کنید به کتابمان السیف و السياسة.

بخاری از جابر بن عبدالله نقل می کند که پیامبر گفت: در خواب دیدم که وارد بهشت شده ام، ناگهان رمیضا همسر ابوطلحه را مشاهده کردم. سروصدائی شنیدم، گفتم: کیست؟ گفت: این بلال است. ناگهان کاخی را دیدم که زن زیبایی در حیاطش به چشم می خورد، گفتم: این زن از آن کیست؟ گفته شد: عمر پس خواستم وارد کاخ شوم و به آن بنگرم ولی ناگهان غیرت را ای عمر به یاد آوردم، و داخل نشدم!!

عمر گفت: پدر و مادرم به قربانت، من نسبت به تو دیگر غیرتی نشان نمیدهم! **(1)** حقیقتی که برای هر خردمندی، هنگام خواندن این داستان، کشف می شود این است که مقام عمر خیلی بالاتر از مقام پیامبر است، چرا که دارای کاخی در بهشت است که وقتی پیامبر، آن را می بیند، شگفتزده می شود و می خواهد وارد آن شود ولی از غیرت عمر، می ترسد و عقب نشینی می کند.

آیا روا است چنین سخنی را درباره پیامبر نقل کنند؟

وانگهی آیا در آخرت غیرت هم وجود دارد؟

از این حدیث بگذریم، و به حدیث دیگری سرزنیم که باز هم بخاری آن را نقل می کند: رسول خدا گفت: در خواب دیدم که

ص: 212

مشغول آشامیدن شیر هستم تا جائی که شیر از میان ناخن هایم جاری شد. سپس آن را به عمر دادم که بیاشامد. اصحاب گفتند: تفسیر و تاویل این خواب چیست؟ گفت: علم! (1)

اگر این روایت درست باشد، معنایش این است که عمر از تمام اصحاب، من جمله ابوبکر، اعلم است. ولی هرگز اهل سنت این را نمی پذیرند. البته قبول دارند که بر دیگران برتری دارد و فقیه تر است ولی بر ابوبکر قبول ندارند!

اما حقیقت چیست؟ حقیقت این است که عمر در مواردی اجتهاد کرده و مردم را گرفتار مشکل نموده است. وانگهی آنقدر اشتباه دارد که هرگز دلیل بر خورداری عمر از علم و دانش فراوان نیست. (2)

اگر برآستی عمر فقیه بود، پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) در کوچه های مدینه راه نمی افتاد و فریاد نمی زد که پیامبر هرگز نمرده است و بر می گردد و دست و پاهای مردانی را قطع می کند تا این که ابوبکر آمد و حقیقت امر را به او گفت، آنگاه آرامش پیدا کرد (3)

و اگر عمر فقیه بود، هرگز به علی نمی گفت: اگر علی نباشد،

ص: 213

1- مصدر سابق - ج 5 ص 13.

2- رجوع کنید به کتاب النص والاجتهاد. و کتابمان فقه الهزیمه.

3- بخاری - ج 5 ص 9- باب فضل ابوبکر.

عمر هلاک می شود. (1)

و اگر عمر فقیه بود بر منبر نمی رفت و سخنی نمی گفت که یک زن او را تخطئه کند و او ناچار فریاد بزند: عمر اشتباه کرد و یک زن راه صحیح را پیمود. (2)

و اگر فقیه بود، از فقه دیگران مستغنی می شد و ناچار نمی شد که بزرگان اصحاب را در مدینه تحت نظر قرار دهد تا از آنها استمداد جسته و فتوا بخواهد. (3)

بخاری از قیس نقل می کند که عبدالله گفت: از روزی که عمر اسلام آورده، وضع ما خوب شده است. (4)

بدون شک، مانند چنین روایتی که عزت اسلام را به عمر ربط می دهد، ضربه دردناکی را به امام علی علیه السلام وارد می سازد و نقش او را در تاریخ اسلام محو می کند.

خدای را شکر که چنین سخنی را از زبان یک صحابی نقل کرده اند نه از زبان پیامبر!

در هر صورت، پژوهشگری که سیره رسول اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) را مورد بررسی قرار می دهد، نقش مهمی را برای عمر نمی یابد که با عزت اسلام ارتباط داشته باشد. او کسی بود که در غزوه احد، فرار کرد. و هنگام مبارز طلبی عمرو بن عبدود در غزوه

ص: 214

1- رجوع کنید به تاریخ عمر بن الخطاب ابن الجوزی ص 144 - طبقات ابن سعد - ج 2 ص 339. عمر همواره می گفت: فهمیده ترین ما در احکام علی است. سعید بن مسیب گوید: عمر می گفت: خداوند مرا در مشکله ای نیاندازد که ابوالحسن با من نباشد.

2- رجوع کنید به تاریخ الخلفاء سیوطی و سایر کتب تاریخ.

3- عمر بزرگان اصحاب را به بهانه مشورت، تحت نظر قرار داده بود گویا انگیزه های دیگری هم برای این کار داشته است. به کتاب تاریخ عمر نوشته ابن الجوزی و سایر کتب تاریخ مراجعه کنید..

4- بخاری- ج 5 ص 14 - باب مناقب عمر.

خندق، جرأت نکرد با او روبرو شود ولی امام علی با او مبارزه کرد و او را به قتل رساند و باب خیبر بر دست عمر گشوده نشد، بلکه امام علی علیه السلام آنرا فتح کرد.

بخاری نقل می کند که عمر بر پیامبر وارد شد، دید حضرت مشغول صحبت کردن با زنانی از قریش است. تا عمر داخل شد، زنها فوراً برخاستند و حجاب خود را پوشیدند. عمر گفت: ای دشمنان خویش، آیا از من می ترسید ولی از رسول خدا نمی هراسید؟ گفتند: آری! تو از پیامبر خشن تر و بد اخلاق تری! پیامبر گفت: هان ای فرزند خطاب، به خدا قسم هرگز شیطان تو را نیافت که در راهی گام برداری، جز این که او در راه دیگر رفت! (1)

این حدیث، عمر را نمی ستاید بلکه مذمت می کند، چنانکه از قول زنان می گوید: تو ای عمر بد اخلاق تر و خشن تری، و اگر عمر آنچنان بود که روایات در باره اش اقرار دارد، زنان چنان جرأتی نداشتند که با او با آن تندی سخن بگویند.

عقل متحیر می شود که چگونه میان سخن زنان و سخن پیامبر به او سازش بدهد که گفت: هرگز شیطان تو را در راهی نیافت جز این که از راهی دیگر رفت. چه رابطه ای میان این رویداد و شیطان وجود دارد؟ نکند پیامبر میخواهد بگوید که زنان،

ص: 215

شیاطین اند چون از عمر ترسیدند و لذا پیامبر نیز عمر و شیطانش را به یاد می آورد؟!

گویا راوی نتوانسته خوب روایتش را بترشد. اگر این دو حادثه را از هم جدا می کرد و برای هر یک، روایتی مستقل وضع می نمود بهتر بود. به هر حال در صحیح مسلم روایتی هست که این روایت را تکذیب می کند و تناقض گویی آقایان را در نسبت دادن احادیث دروغ به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) بر ملا می نماید.

مسلم از عایشه نقل می کند که گفت: شبی پیامبر از خانه بیرون رفت، غیرت زنانگی من گل کرد. وقتی بازگشت، وضعیت مرا دید گفت: چه شده است تو را ای عایشه، آیا غیرت نسبت به من جوش آمد؟ گفتم: آری، مانند من باید نسبت به مانند تویی غیرت ورزد! گفت: آیا شیطان نزد تو آمده؟ گفتم: یا رسول الله، مگر من هم شیطان دارم؟ گفت: آری. گفتم: و با هر انسانی هست؟ گفت: آری. گفتم: تو هم یا رسول الله شیطان داری؟ گفت: آری ولی پروردگارم به من کمک کرده، پس او مسلمان شد!!

و در روایتی دیگر: مرا دستور نمی دهد جز به خوبی! (1)

پس اگر هر انسانی شیطان دارد، حتی ام المؤمنین عایشه، چرا عمر از آن مستثنی می شود؟ و اگر پیامبر شیطانی دارد که خدا

ص: 216

1- مسلم - ج 4 ص 216 ح 70. کتاب صفة القيامة والجنة والنار. باب تحريش الشيطان.

کمکش کرده، چه کسی عمر را کمک کرده که شیطانش از او بگریزد هر گاه او را می بیند؟!

بخاری از ابوهریره نقل می کند که پیامبر گفت: پیش از شما، اشخاصی در بنی اسرائیل بودند که وحی بر آنان نازل می شد با این که پیامبر نبودند، و اگر در امت من احدی باشد، همانا او عمر است و بس! (1)

کسی که سیره فقهی عمر را دنبال می کند، می بیند که چقدر دروغ در این روایت نهفته است. عمر هرگز از سخنوران یا فیلسوفان یا حکیمان نبود، و اگر چنین بود، او سزاوارتر می شد که خلافت را پس از رسول خدا در برگیرد نه این که راه را برای ابوبکر بگشاید و اعلام جنگ علیه دشمنانش از انصار و دیگران بنماید.

احمد و ترمذی و ابن حبان نقل می کنند که پیامبر گفت: اگر پس از من پیامبری بود، همانا عمر بود و بس!

ابن حجر گوید: علت این که پیامبر، عمر را به این ویژگی، مفتخر ساخته، این است که در زمان پیامبر، بیشتر از دیگران سخنش با قرآن سازش داشت ولی چه شد که ابوبکر بر عمر تقدم جست؟ (2)

و اصلاً آیا ممکن است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و سلم فرض کند که پس از خودش نیز پیامبری ممکن است باشد، در حالی که می داند خود،

ص: 217

1- بخاری - ج 5 ص 15 - باب مناقب عمر.

2- فتح الباری - ج 7 ص 41.

مسلم از زبان عمر نقل می کند که گفت: در سه مورد با پروردگارم توافق داشتیم: در مقام ابراهیم، در حجاب و در موضوع اسیران بدر (1)

ابن حجر گوید: با خدا توافق داشتیم یعنی قرآن نازل شد، طبق نظر من! ولی به خاطر ادب، موافقت را به خودش اسناد داد. (2)

این سخن معنایی ندارد جز این که بگوئیم: قرآن با نظر عمر نازل میشد !!

یعنی عمر بر پیامبر نیز تفوق و برتری داشته است. از سویی انسان را به شک وامی دارد که این چه قرآنی است که طبق رأی عمر نازل می شده است! (و از اعتبار آن بسیار کاسته می شود)

هرگز نصوص نبوی این امر را نمی پذیرد، زیرا قرآن نازل نمیشد جز به فرمان الهی بر رسول خدا که رسول خدا نیز به مردم ابلاغ می کرد. و حتی خود پیامبر نیز علم نداشت به چیزی که می خواهد نازل شود، و اگر واقعا توافقی وجود داشته باشد، پس پیامبر به آن سزاوارتر است تا عمر.

ص: 218

1- صحیح مسلم - ج 4 ص 1865 ح 24 - کتاب فضائل الصحابه - باب من فضائل عمر بن الخطاب.

2- فتح الباری - ج 1/ 401.

مسلم گوید: وقتی عبدالله بن ابی سلول از دنیا رفت، فرزندش عبدالله نزد پیامبر آمد و از او درخواست کرد که پیراهنش را به وی بدهد تا پدرش را در او کفن نماید. پیامبر هم پیراهنش را به وی داد. سپس از پیامبر خواست که بر او نماز بخواند، پس پیامبر برخاست که نماز بخواند، ناگهان عمر لباس پیامبر را کشید و با خشم گفت: یا رسول الله! بر او نماز می گذاری در حالی که پروردگارت تو را منع کرده که بر او نماز بخوانی؟ پیامبر گفت: ولی خدایم مخیرم کرده و گفته است: برای آنها استغفار بکنی یا استغفار نکنی، اگر هفتاد بار هم استغفار کنی (خدا آنها را نمی آمرزد و من بر هفتاد بار می افزایم). عمر گفت: او منافق است. پس رسول خدا بر او نماز خواند. ناگهان این آیه نازل شد:

"وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ" - هرگز بر یکی از آنان که مرده است نماز مخوان و کنار قبرش مرو. (1)

این حدیث اشاره به مسائل بسیار خطرناکی دارد که هرگز به نفع عمر نیست بلکه او را در یک موقعیت سختی از نظر شرعی قرار می دهد. اهل سنت خواستند برای عمر، منقبتی ذکر کنند، ولی پیامبر را مورد نکوهش و طعن قرار دادند.

ص: 219

می خواستند سخن او را با قرآن سازش دهند، ولی پیامبر را نادان - پناه بر خدا به حساب آورند!

وانگهی از این حدیث معلوم می شود که:

- پیامبر خبر از نهی الهی نداشت، و عمر آن را متذکر شد!

- پیامبر اصرار ورزید بر مخالفت قرآن و خدا!

- عمر لباس پیامبر را کشید تا او را از ارتکاب این مخالفت با پروردگار برحذر دارد!

- پیامبر قرآن را مورد مسخره قرار داد و کلاه شرعی برای خود درست کرد .

که گفت: بیش از هفتاد مرتبه استغفار می کنم!!

- قرآن مطابق نظر عمر نازل شد!

و آنچه شک انسان را بیشتر می کند، این است که آیه نهی از خواندن نماز بر منافقین ، درست وقتی نازل گشت که عمر با پیامبر درگیر شد و به پیامبر گفت: تو چگونه بر او نماز می گذاری در حالی که خدایت تو را نهی کرده، و این سخن عمر قبل از نزول آیه نهی بود. پس لابد عمر، علم غیب می دانست؟ یا این که پیوسته در ارتباط با وحی بود؟

ص: 220

آری مانند چنین موضعگیری از عمر - اگر فرض کنیم که این روایت، درست است - عمر را در گروه منافقین قرار می دهد، زیرا چگونه ممکن است یک نفر صحابی با این روش خشن، به پیامبر اعتراض کند و او را با آن سخن تند، مورد خطاب قرار دهد با این که وحی، مخصوص پیامبر است و او به امر ونهی خدا، قطعا آگاه تر است از دیگران. وانگهی مگر پیامبر امر و نهی را نمی دانست که عمر پیراهنش را به آن شکل بکشد؟! آیا این رفتار، رسالت پیامبر را زیر سؤال نمی برد و هیبتش را در نظر مسلمانان، پائین نمی آورد و او را کوچک نمی سازد؟ و چگونه است که خداوند این رفتار عمر را با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) می پذیرد و قرآن را طبق نظر عمر نازل می سازد؟ آیا این بدان معنی نیست که اعتماد الهی بر پیامبرش کم شده است؟!

مسلم از عایشه نقل می کند که گفت: همسران پیامبر، شبها برای قضای حاجت به "مناصع" می رفتند که صحرای وسیعی بود. عمر روزی به رسول الله گفت: دستور بده که زنهایت حجاب بپوشند ولی پیامبر گوش نمی داد!!!

شبی از شبها سوده دختر زمره، همسر پیامبر که زن بلند قامتی بود، برای قضای حاجت از منزل خارج شد، ناگهان عمر

صدایش زد و گفت: هان! سوده تو را شناختیم. و با این سخن می خواست اصرار بر حجاب نماید!!! عایشه گفت: و بدینسان آیه حجاب نازل شد! (1)

در روایت دیگر، عمر به سوده گفت: به خدا نمی توانی خود را از ما پنهان کنی، پس ببین چگونه بیرون می روی؟! سوده برگشت و سخن عمر را به پیامبر بازگو کرد. (2)

قسطلانی درباره این حدیث گوید: در این، ستایش عظیمی نسبت به عمر دیده می شود. و فضلا و بزرگان را هشدار می دهد که مواظب منافع و مصالح خود باشند و آنان را نصیحت و موعظه می نماید! (3)

ابن حجر گوید: خلاصه مطلب این است که عمر ناراحت و نگران بود که بیگانگان، چشمشان به زنان پیامبر بیافتد، تا آنجا که برای پیامبر تصریح کرد و گفت: زنان را بپوشان. و آنقدر تاکید کرد تا سرانجام آیه حجاب نازل شد!! (4)

این حدیث نیز عمر را در موقعیت دشواری قرار می دهد، چرا که اینان به خاطر تراشیدن منقبتی برای عمر و اثبات این که قرآن با رأی او توافق و سازش داشت، پیامبر و همسرانش را مورد اهانت آشکار قرار می دهند. و با تأمل در حدیث، به چنین نتایجی دست می یابیم:

ص: 222

1- صحیح مسلم - ج 4 ص 1709 ح 18 - کتاب السلام.

2- مصدر سابق - ج 4 ص 1709 ح 17، حاشیه ارشاد الساری لشرح البخاری - ج 8 ص 475.

3- مصدر سابق - ج 4 ص 1709 ح 17، حاشیه ارشاد الساری لشرح البخاری - ج 8 ص 475.

4- فتح الباری - ج 8 ص 431.

- عمر، رسول خدا را امر کرده است که زناش را بپوشاند!

- پیامبر موضوع حجاب را نادیده می‌گرفته!

- عمر زنان پیامبر را اذیت و آزار می‌داده!

- عمر شبها، رفت و آمد زنان پیامبر را زیر نظر داشته!

- وحی مطابق نظر عمر نازل میشده!

سؤالی که اکنون مطرح است: آیا آنقدر عمر اهمیت به نزول احکام از آسمان می‌داده که او را وادار به تجسس شبانه در کارهای زنان پیامبر می‌نموده و آنها را مورد اذیت و آزار قرار می‌داده تا خجالت بکشند و شب از خانه بیرون نیایند، و در مورد حجاب آنقدر به پیامبر اصرار می‌ورزیده تا این که خداوند به خاطر او، آیه حجاب نازل می‌کند!

این مطلب بزرگترین اهانت به مقام والای رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است، زیرا او را بدون غیرت، تصور کرده و غیرت عمر را نسبت به همسران پیامبر بیشتر از غیرت پیامبر دانسته، تا آنجا که به قول ابن حجر - عمر از خارج شدن زنان پیامبر بدون حجاب، آنقدر ناراحت و متأثر می‌شده در حالی که پیامبر، هیچ اهمیتی به این معنی نمیداده است.

گویا افرادی که این روایت را وضع کردند، آن را خوب تراشیدند چرا که سوده را تعریف کردند که زن بلند قامت یا چاقی

بوده است، و اگر چنین نمی گفتند، شاید مردم به تردید می افتادند که چگونه عمر در دل شب توانست زن پیامبر را درست تشخیص دهد؟!!

به همین مقدار از روایات که در تعریف عمر آمده است بسنده می کنیم و در فصل بعد به بررسی موقعیت عثمان می پردازیم.

ص: 224

1- بخاری - ج 5 ص 14- کتاب فضائل الصحابه - باب مناقب عمر بن الخطاب.

2- رجوع کنید به کتابمان السیف و السياسة. و سایر کتابهای تاریخی طبری ج 3 ص 218-223.

3- به کتب تاریخ مراجعه کن. تاریخ طبری ج 3 ص 0210

4- کتابهای سیره و تاریخ را مطالعه کن. تاریخ طبری - ج 3 ص 433 وکنز العمال - ج 5 ص 14178

5- رجوع کنید به کتابمان السیف و السياسة.

6- بخاری- ج 5 ص 12 باب مناقب عمر.

7- مصدر سابق - ج 5 ص 13.

8- رجوع کنید به کتاب النص والاجتهاد. و کتابمان فقه الهزیمه.

9- بخاری - ج 5 ص 9- باب فضل ابی بکر.

10- رجوع کنید به تاریخ عمر بن الخطاب ابن الجوزی ص 144 - طبقات ابن سعد - ج 2 ص 339. عمر همواره میگفت: فهمیده ترین ما در احکام علی است. سعید بن مسیب گوید: عمر میگفت: خداوند مرا در مشکله ای نیاندازد که ابوالحسن با من نباشد.

11- رجوع کنید به تاریخ الخلفاء سیوطی و سایر کتب تاریخ.

12. عمر بزرگان اصحاب را به بهانه مشورت، تحت نظر قرار داده بود.

گویا انگیزه های دیگری هم برای این کار داشته است. به کتاب تاریخ عمر نوشته ابن الجوزی و سایر کتب تاریخ مراجعه کنید.

13-بخارى-ج5ص 14 - باب مناقب عمر.

14- مصدر سابق - ج 5 ص 13

15- مسلم - ج 4 ص 2168 ح 70. كتاب صفة القيامة والجنة والنار. باب تحريش الشيطان.

16-بخارى - ج 5 ص 15 -باب مناقب عمر.

17-فتح البارى - ج 7 ص 41.

18 - صحيح مسلم - ج 4 ص 1865 ح 24 - كتاب فضائل الصحابه - باب من فضائل عمر بن الخطاب.

19-فتح البارى - ج 1/ 401.

20- صحيح مسلم - ج 4 ص 1865 ح 25 - فضائل عمر.

21- صحيح مسلم - ج 4 ص 1709 ح 18 - كتاب السلام.

22 و 23 - مصدر سابق - ج 4 ص 1709 ح 17، حاشية ارشاد السارى لشرح البخارى - ج 8 ص 475.

24 - فتح الباري - ج 8 ص 431.

ص: 226

بعد از بررسی شخصیت ساختگی عمر به کنکاش پیرامون موقعیت عثمان می پردازیم:

مسلم روایت می کند: رسول خدا در منزل عایشه ، دراز کشیده بود، در حالی که لباس را بالا زده و رانهایش پیدا بود . ابوبکر اجازه خواست ، حضرت به او اجازه داد و ابوبکر در همان حال بر پیامبر وارد شد. سپس عمر اجازه خواست و با همان حال بر پیامبر وارد شد . سپس عثمان اجازه ورود خواست ، ف-وراً پ-ی-ام-ب-ر-ن-شست و لباسش را درست پوشید. عایشه از علت این کار پرسید . پیامبرگفت: آیا خجالت نکشم از مردی که فرشتگان از او خجالت

ص: 227

ب-ار دي-گ-ر اینان را می بینم که بخاطر بزرگ کردن شخصیت يك نفر، رسول خدا را توهین کرده و ت-ح-ق-یر می کنند. این قوم، رسول خدا را مرد بی حیائی معرفی می کنند که رانش را برهنه کرده و درازم-ی کشد، ولی وقتی عثمان می آید، از او خجالت می کشد! آیا این بدان معنی نیست که پیامبر ه-ی-چ-اه-میتی به ابوبکر و عمر نمی دهد که در کنارش نشسته اند ولی فقط عثمان را محترم می شمارد؟

آیا این روایت نشان نمی دهد که مقام و منزلت عثمان، بالاتر و برتر از مقام شیخین (ابوبکر و عمر) است؟

ب-خ-اری روای-ت کرده که مردی از اهل مصر، نزد ابن عمر آمد و از او در باره عثمان پرسید. سپس گفت: آیا می دانی که عثمان در روز احد، فرار کرد؟

ابن عمر گفت: آری! مرد گفت: آیا می دانی که عثمان در غزوه بدر حاضر نشد؟

گ-ف-ت: آری! مرد گفت: آیا نمی دانی که عثمان از بیعت رضوان سرباز زد و حاضر نشد؟ گفت: آری! م-رد ب-ا-ت-عجب گفت: الله اکبر. سپس ابن عمر گفت: بیا تا مسائل را برایت توضیح دهم: اما ف-رارش از غ-زوه اح-د، پ-س من گواهی می دهم که خداوند او را بخشید!!! و

ص: 228

اما عدم حضورش در ج-ن-گ-ب-در، پ-س-ب-دان که او همسر دختر رسول خدا بود و همسرش در آن وقت بیمار بود. و لذا پ-ی-ام-ب-ر-ب-ه او گ-فت: همانا برای تو است پاداش کسی که در جنگ بدر شرکت کرده است! و اما غ-یبتش از بیعت رضوان، پس اگر کسی در مکه از عثمان عزیزتر بود، به تحقیق که پیامبر او را به جای عثمان می فرستاد. پس رسول خدا عثمان را به مکه فرستاد و در همان وقت، بیعت رضوان رخ داد. آن-گ-اه حضرت دست راست خود را بلند کرد و گفت: این دست عثمان است و سپس آن را به دس-ت دیگر خود زد و گفت: این هم به جای عثمان! پس از آن ابن عمر گفت: حالا برو که راحت شدی! (1)

اینچنین روایتی ما را جلوی حقیقت هایی قرار می دهد:

-دفاع کننده از عثمان، ابن عمر است.

آن سه سؤال نشان می دهد که دیدگاه های مخالف با عثمان وجود داشت.

- ابن عمر اقرار کرد به فرار عثمان در جنگ احد.

- راوی حدیث در ترتیب رویدادها اشتباه کرده لازم بود اول پرسد از جنگ بدر، سپس از جنگ احد، زیرا حادثه احد پس از حادثه بدر اتفاق افتاده است.

ص: 229

1- بخاری - ج 5 ص 18- کتاب فضائل الصحابه - باب مناقب عثمان.

و چنین مطلب روشنی نمی بایست از بخاری و فقهای قوم، مخفی بماند، چرا که روایت را زیر سؤال می برد!

آن-چه از نظر تاریخی، به ثبوت رسیده این است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) جز فاطمه دختری نداشته و همانا رقیه و ام کلثوم و زینب، ربیبه های حضرت بوده اند.

- ازدواج ع-ثمان با رقیه و ام کلثوم، مورد اختلاف است و صحیح ترین است که چنین ازدواجی رخ نداده.

- ثابت نشده است که پیامبر در ایام بیعت رضوان، عثمان را به مکه فرستاده باشد.

اب-ن ح-ج-ر روای-تی را از بزار نقل می کند که عثمان، عبدالرحمن بن عوف را سرزنش کرد و به او گ-ف-ت : ت-و صدایت را بر من بلند می کنی؟ پس عبدالرحمن آن سه مطلب را تکرار کرد: غیبتش از ب-در و فرارش از احد و تخلفش از بیعت رضوان . ولی عثمان همانگونه که ابن عمر پاسخ داد، او را پاسخ داد. (1)

روای-ت ب-زار ت-ه-مت های مربوط به عثمان را تاکید می کند زیرا کسی که او را متهم کرده، یکی از ی-اران نزدیکش است و همان کسی است که او را برای رسیدن به حکومت، یاری داده است، پس او کسی است که تاریخ گذشته عثمان را خوب به یاد دارد!

به هر حال آنچه در کتب حدیث بویژه بخاری و مسلم دیده

ص: 230

1- فتح الباری - ج 7 ص 47.

می شود، تکرار احادیثی است که خلفای س-ه گ-ان-ه را به هم مربوط می سازد، هر چند سخن از فضایل و مناقب هر يك، جداگانه، به میان می آید.

مثلاً: حدیث احد استوار باش که يك پیامبر و يك صدیق و دوشهید بر تو قرار دارند یا حدیث او را اج-ازه ده و ب-ش-ارت ب-ه ب-ه-ش-ت-ش ب-ده ي-ا ح-دي-ث در زم-ان پ-ي-امبر کسی را برتر از ابوبکر نمی دانستیم سپس عمر و بعد از او عثمان، و سایر اصحاب پیامبر را رها می کردیم.

و ح-دیث محمد بن حنفیه و حدیث امیدوارم خدا تو را با دو دوست قرار دهد این احادیث که هر س-ه خلیفه را ستایش می کند نشان دهنده این مطلب است که متعمدانه تلاشهایی شده است تا هر س-ه را ب-ا ي-ك-دي-گر ربط دهد، بگونه ای که نشود، بین آنها فاصله انداخت. پس اگر نسبت به یکی، ت-ردی-دی پ-ي-دا شد، آن دیگری او را پشتیبانی می کند تا شك بر طرف گردد. و چون غالباً شك و ش-ب-ه-م-ردم ن-سبت به عثمان بیشتر است چرا که پیشینه و بیوگرافیش آنچنان نیست که او را دارای م-ق-ام و منزلتی کند که برایش ساخته اند، و لذا پیوند دادن او و دو خلیفه دیگر، موضعش را محکم می سازد و عیوبش را پنهان می نماید!

ص: 231

و از ای-ن که هر گونه تلاشی برای زیر سؤال بردن عثمان ، نتیجه اش زیر سؤال بردن ابوبکر و عمر اس-ت ، ل-ذا آقایان هشدار های سخت داده اند که کسی حق نداشته باشد، درباره عثمان حرفی بزند و انتقادی کند، زیرا این هشدارها عین هشدار هایی است که مردم را از سخن گفتن درباره ابوبکر و عمر بر حذر می دارد.

از اینجا بود که خلفای سه گانه را در يك هاله مقدسی قرار دادند و نصوص فراوانی را تراشیدند که از هر گونه انتقاد یا حتی اندیشه انتقادی درباره اینان ، سخت جلوگیری و محکوم نماید.

و اما درباره امام علی ، هر چند او را خلیفه چهارم قرار دادند، ولی هرگز احترامش نکردند و چنانکه آن سه نفر را تعظیم و تقدیر نمودند، برای او هیچگونه حرمتی قائل نشدند، و همین بس که او را در درجه چهارم قرار داده ، گو این که روایات زیادی را نقل کردند که از عظمت او بکاهد و در علمیت و مقامش ، تشکیک کنند. و هنگام بحث از مناقب امام در روایات اهل سنت ، خواهیم دانست چرا او را کمترین درجه و منزلت داده اند و آخرین خلیفه - از نظر مقام - به حساب آورده اند.

ای-ن ام-ر ن-ش-ان دهنده این است که مساله خلفا به این وضعیت

نیز از بازی های سیاست است زیرا وقتی این مساله را می خواهند با ستون احادیث سازش دهند اینان را دچار سر در گمی کرده است .

مسلم روایت کرده : از عایشه سؤال شد : اگر پیامبر می خواست ، خلیفه ای تعیین کند ، چه کسی را خلیفه خود قرار می داد ؟ عایشه گفت : ابوبکر . گفته شد : پس از ابوبکر ؟ گفت : عمر . گفته شد : چه کسی بعد از عمر ؟ گفت : ابو عبیده جراح .

آنچه از این روایت بر می آید ، این است که عایشه در میان آن سه نفر خلیفه که همه اهل سنت بر آنها اج-م-اع دارن-د ، ع-ث-م-ان را ک-نار زد و بجایش ابو عبیده را نصب کرد ، و بدینسان تمام روایاتی که ع-ثمان را پس از عمر قرار می دهد ، نقض کرد . حال چه کسی را تصدیق کنیم : عایشه یا سایر قوم را؟!

ح-اکم در مستدرکش از ابوهیره نقل میکنند که گفت : رقیه دختر رسول الله ، همسر عثمان وارد شد-د و در دستش شانه ای بود . گفت : رسول خدا نزد من بود و داشتم سرش را شانه می کردم ، پس ب-ه من گفت : ابا عبدالله عثمان را چگونه می یابی ؟ سپس گفت : او را احترام کن زیرا او شبیه ترین اصحاب از نظر اخلاق به

ص: 233

حاکم در آخر روایت می گوید: سند حدیث صحیح است ولی متن، بی پایه است زیرا رقیه سال سوم ه-ج-ری - هنگام فتح بدر - از دنیا رفته و ابوهریره سال هفتم هجری یعنی بعد از فتح خیبر، اسلام آورده است! (2)

ذه-ب-ی گوید: متن این حدیث، قابل قبول نیست زیرا رقیه در سال بدر وفات کرده و ابوهریره در سال خیبر، اسلام آورده است. (3)

م-ان-ن-د-ای-ن روایات، که شبیه آن در کتابهای قوم زیاد دیده می شود، دلیل تلاشهای فراوان برای بزرگ ساختن شخصیتی بی ارزش می باشد. و این سرگردانی آقایان به سرگردانی در مورد انکار س-ند یا انکار متن باز می گردد. مثلا این بار، سند را - طبق معمول - انکار نکرده بلکه متن را مورد ان-ک-ار-خ-ودق-رار دادند، و این اوج تناقض گویی است. و ای کاش با روایات دیگر نیز همین گونه رف-ت-ار می کردند، تا ما را از شر روایتهای ساختگی زیادی که فقط برای بزرگ جلوه دادن بعضی از اشخاص، وضع کرده اند، رها سازند. ولی سیاست نمی گذارد!

ام-ا راجع به سایر ده نفری که به بهشت بشارتشان

ص: 234

1- مستدرک حاکم - ج 4 ص 48.

2- مستدرک حاکم - ج 4 ص 48.

3- تلخیص المستدرک ج 4 ص 48.

داده اند، روایاتی نقل کرده اند که بر سرگردانی افزوده و درجه شک و تردید را نسبت به اصل مسأله بالا برده است. بخاری و مسلم در کتاب فضائل الصحابه در باره زبیر بن عوام، یکی از آن ده نفر، از مروان بن حکم نقل می کنند که گفت: نزد عثمان بودم که شخصی آمد و به او گفت: جانشین برای خودت قرار ده. گفت: آیا شخصی را معین کرده اند؟ گفت: آری زبیر را، گفت: به خدا قسم، او بهترین شما است (سه بار)!

این روایت دلیل هیچ منقبتی نیست جز این که عثمان به نفع وی گواهی داده است. و این شهادت هیچ ارزشی برای زبیر ندارد چرا که از کسی صادر شده است که خود نیاز به شخصی دیگر دارد که او را ارج نهد!

همین بس که راوی این روایت مروان بن حکم است، همو که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) او را لعن کرد در حالی که هنوز در صلب پدرش بود.

بخاری روایت کرده که پیامبر گفت: هر پیامبری، حواری دارد و حواری من زبیر بن عوام است. و همچنین نقل کرده که پیامبر به زبیر گفت: پدرم و مادرم فدایت باد!!!

طبیعی است که غرض از حواری قرار دادن زبیر، مخالفت با

امام علی علیه السلام است که دارای آن مقام والا نزد حضرت رسول (صلی الله علیه وآله و سلم) است. وانگهی تعمیم دادن این فضائل (بر بسیاری از اصحاب) می تواند تردید را از تخصیص فضائل به گروه خاصی، نفی کند.

مسلم نقل می کند که پیامبر گفت: هر امتی، امینی دارد و امین این امت ابو عبیده جراح است!

مسلم از سعد بن ابی وقاص نقل می کند که گفت: عایشه گوید: شبی پیامبر خوابش نمیبرد، پس گفت: ای کاش یک مرد صالح از اصحابم امشب می آمد و مرا حراست و نگهبانی می کرد!! عایشه گوید: چیزی نگذشت که صدای اسلحه شنیده شد. پس پیامبر گفت: این کیست؟ جواب داد: من سعد بن ابی وقاص هستم، یا رسول الله، آمده ام که تو را حراست کنم!! عایشه گوید: آنگاه رسول خدا آرام شد و به خواب عمیق فرو رفت!

این روایت، چند سؤال بر می انگیزاند:

1- آیا پیامبر از چیزی وحشت و ترس داشت؟ آن چه چیزی است؟

2- بقیه اصحاب کجا بودند؟ و چرا پیامبر را بدون حراست گذاشتند؟

ص: 236

3- بودن عایشه در کنار او، آیا به این معنی است که او در منزلش بود یا این که در یکی از غزوات؟ اگر در منزلش بود، چرا می ترسید؟ و اگر در یکی از غزوات بود، سایر اصحاب کجا بودند و چه کار می کردند؟!

4- چه شد که سعد، حراست ایشان را به عهده گرفت؟ آیا این بدین معنی نیست که امام علی، از حراست وی سرباز زد؟!

بخاری نقل می کند که اشخاصی از سعد سعایت کردند نزد عمر و گفتند که: سعد نماز خواندن هم بلد نیست.

و اما درباره طلحه، بخاری روایت می کند که عمر گفت: پیامبر از دنیا رفت در حالی که از طلحه راضی بود.

و از ابو حازم نقل می کند که گفت: دست طلحه را دیدم که از پیامبر دفاع کرد در حالی که توسط دشمنان از کار افتاده بود.

و اما سایر عشره مبشره، سعید بن زید و عبدالرحمن بن عوف، پس بخاری و مسلم، هیچ چیز در ستایششان نقل نکرده اند، بنابر این، اگر هیچ فضیلتی ندارند، چطور شد که جزء آن ده نفر قرار گرفتند؟

حال سری بزینم به اصحابی که پیروان امام بودند مانند بلال، سلمان، عمار، حذیفه، مقداد و ابوذر، می بینیم که این قوم، آنچنان از

اینها بی اعتنا گذر کردند که گویی هیچ نقشی در اسلام نداشته و هیچ منزلتی ندارند.

بخاری را می بینیم که یک باب برای معاویه می گشاید و آن را "باب ذکر معاویه" نام می نهد ولی از مناقب ابوذر غفاری لب فرو می بندد. و عمار و حذیفه، هر دو را در یک باب جمع کرده و تنها یک روایت درباره آنها نقل می کند؟

بخاری درباره عمار و حذیفه از علقمه نقل می کند که گفت:

به شام آمدم. دو رکعت نماز خواندم. سپس گفتم: خدایا، انیس خوبی برای من بفرست.

آنگاه به سوی گروهی آمدم و در کنارشان نشستم. ناگهان پیرمردی آمد و کنارم نشست. گفتم: این کیست؟ گفتند: ابوالدرداء. گفتم: من گفته بودم، از اهل کوفه. گفت: آیا، ابن ام عبد، صاحب نعلین و بالشت پاک، نزد شما نیست؟ آن کسی که خدا او را از شیطان دور کرده است. چنانکه پیامبر گوید - یعنی عمار، نزد شما نیست؟ رازدار پیامبر که کسی جز او، نام منافقین را نمی دانست، یعنی حذیفه، نزد شما نیست؟⁽¹⁾

بخاری از عمر درباره بلال نقل می کند که گفت: ابوبکر سرور

ص: 238

1- بخاری - ج 5 ص 31- کتاب فضائل الصحابه - باب مناقب عمار و حذیفه .

ما است که سرور ما (یعنی بلال) را آزاد کرد. (1)

و همچنین روایت کرده که بلال به ابوبکر گفت: اگر مرا برای خودت خریده ای، پس مرا نزد خود نگهدار و اگر برای خدا خریده ای، بگذار برای خدا کار کنم. (2)

و از پیامبر نقل می کند که درباره بلال فرمود: صدای نعلینت را در بهشت شنیدم. (3)

و اما مسلم درباره بلال، همان روایت قبلی را نقل کرده و درباره ابوذر راجع به اسلامش و دیدار با پیامبر (صلی الله علیه وآله و ستم) در مکه یک روایت نقل کرده و چیزی درباره فضائل حذیفه یا عمار یا دیگر اصحاب نقل ننموده ولی یک باب مستقل در فضایل ابوهریره و ابن عمر و ابوسفیان دارد! (4)

مسلم درباره بلال و سلمان و صهیب نیز، همان روایتی را نقل می کند که قبلاً ذکر شد. هنگامی که ابوبکر با آنان درگیر شد که چرا به ابوسفیان اهانت می کنند، و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) به او فرمود: اگر تو اینان را خشمگین نموده بودی، همانا خدایت را خشمگین می ساختی.

به هر حال، از این روایات، چنین نتیجه گیری می کنیم:

- حذیفه و عمار دارای مقام ویژه ای هستند، چرا که اولی رازدار پیامبر و دومی نگهدار از شر شیطان است. با این حال، این

ص: 239

1- بخاری - ج 5 ص 33 - 34 - کتاب فضائل الصحابه - باب مناقب بلال.

2- بخاری - ج 5 ص 33 - 34 - کتاب فضائل الصحابه - باب مناقب بلال.

3- مصدر سابق - ج 5 ص 32 و مسلم - ج 4 ص 1910 - کتاب الفضائل - باب من فضائل بلال.

4- مصادر گذشته، صحیح مسلم - ج 4 ص 1938 و 1927 و 1945.

قوم آن دورا در جایگاه ویژه خود قرار ندادند. چرا؟

- اینان به ما نگفتند چرا حدیفه، راز دار پیامبر شد و نام منافقین را فقط او می دانست نه دیگر اصحاب.

- روایت بخاری درباره بلال، از زبان عمر، هیچ مقامی برای بلال در بر نداشت، بلکه بیشتر به نفع ابوبکر بود نه بلال.

- گفتگوی بلال با ابوبکر اشاره به درگیری ای دارد که میان آن دو، پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) رخ داد. (1)

- سخن پیامبر درباره بلال تاکید بر این دارد که بلال بشارت به بهشت داده شده است، پس چرا او را جزء عشره مبشره قرار ندادند؟

- روایت مسلم درباره بلال و سلمان و صهیب، تاکید دارد بر این که مقام این سه نفر بالاتر از مقام ابوبکر است.

ص: 240

1- این درگیری در ایام خلافت ابوبکر بود که بلال قبول نکرد پس از وفات رسول خدا، برای دیگری اذان بگوید، و تصمیم بر ترک مدینه گرفت ولی ابوبکر می خواست او را منع کند. مانند چنین حدیثی دلالت دارد بر اینکه اصحاب امام، موضعگیری های خاصی نسبت به ابوبکر و عمر دارند. به کتابهای تاریخ مراجعه کن. و به کتاب فتح الباری - ج 7 ص 99 و طبقات ابن سعد ج 2 ص 236.

1- مسلم - ج 4 ص 1866 ح 36 - کتاب فضائل الصحابه - باب من فضائل عثمان.

2- بخاری - ج 5 ص 18 - کتاب فضائل الصحابه - باب مناقب عثمان.

3- فتح الباری - ج 7 ص 47

4- 5- مستدرک حاکم - ج 4 ص 48.

6- تلخیص المستدرک ج 4 ص 48

7- بخاری - ج 5 ص 31- کتاب فضائل الصحابه - باب مناقب عمار و حذیفه .

8 - 9- بخاری - ج 5 ص 33 - 34 - کتاب فضائل الصحابه - باب مناقب بلال.

10- مصدر سابق - ج 5 ص 32 و مسلم - ج 4 ص 1910 - کتاب الفضائل - باب من فضائل بلال.

11- مصادر گذشته، صحیح مسلم - ج 4 ص 1938 و 1927 و 1945

12- این درگیری در ایام خلافت ابوبکر بود که بلال قبول نکرد پس از وفات رسول خدا، برای دیگری اذان بگوید، و تصمیم بر ترک مدینه گرفت ولی ابوبکر می خواست او را منع کند. مانند چنین حدیثی دلالت دارد بر اینکه اصحاب امام، موضعگیری های خاصی نسبت به ابوبکر و عمر دارند. به کتابهای تاریخ مراجعه کن. و به کتاب فتح الباری - ج 7 ص 99 و طبقات ابن سعد ج 2 ص 236.

عوامل زیادی باعث شد که من به خط اهل بیت و طرح تشیع جذب شوم. از این عوامل، برخی مربوط است به طرح اهل سنت و برخی به موقعیت اسلامی و برخی مسائل شخصی است و برخی نیز مربوط به طرح تشیع است.

اما آنچه مربوط به ایده و طرح اهل سنت است، پس همانطور که تذکر و توضیح دادیم، این طرح، دست آورد سیاست می باشد که فقه رجال را بر فقه متون مقدم داشته است. و این اشکال واقعی است که اهل سنت نمی خواهند آن را برطرف سازند.

و اما آنچه مربوط به موقعیت اسلامی است، این هم خلاصه می شود در تجربه طولانی که با گروه های مختلف اسلامی داشتم و

از نزدیک شاهد عمق مشکلات فکری و انقلابی آنان بودم و علتش همان تبعیت از ایده اهل سنت بود و اما شخص خودم، پس در دورانی که سستی بودم، شعار عقل را برافراشتم ولی در میان اهل سنت، جایگاهی برای آن نیافتم، و بدینسان تهمت‌ها و شایعه‌ها و اهانت‌ها دنبالم بود، و بعدا فهمیدم که استفاده از عقل نزد اینان، به معنای زندقه، الحاد و گمراهی است، ولی به تحقیق دریافتم که کنار گذاری عقل، معنایش ذوب شدن در گذشته است که سرانجام، انسان از شخصیت خویش باید دست بردارد واقعیت‌ها را نادیده بگیرد.

به یاد می‌آورم وقتی که زندانی بودم در اوائل سالهای هشتاد، برخی از رهبران گروه جهاد به من پیشنهاد کردند که با آنها همکاری فکری داشته باشیم و زیر نظر آنان در زندان فعالیت کنم، ولی من این پیشنهاد را به این علت رد کردم:

* من هیچ کاری را بدون دقت و بدون تفکر و تعقل انجام نمی‌دهم و این به نفع شما نیست.

* من اگر با شما موافقت کنم، بین دو امر، مخیر خواهم بود:

یا این که با ایده‌ای که خود دارم، با ایده شما مخالفت کنم و یا این که تسلیم ایده شما گردم و به زبان شما سخن بگویم که در این حالت، چیزی اضافه نشده است. و همانا مسلح شدن به سلاح عقل،

انسان را قدرت اختیار می بخشد و بدینسان، با این سلاح، به سوی خط اهل بیت کشیده شدم و آن را برگزیدم. و بی گمان این امر، محقق نمی شد اگر مسلح به سلاح خرد نمی شدم که آن مرا بر شکستن و درهم فرو ریختن قیودی که ایده تستن مرا در بند و گرفتار نموده بود، یاری نمود. (1)

و اما آنچه مرا به سوی خط اهل بیت کشاند و مجذوب تشیع نمود، طرح تشیع است که آن را در مطالب زیر خلاصه می کنم:

قرآن و عقل

خداوند قرآن را نازل کرد که میان مردم داوری کند و دستور زندگیشان باشد. ولی مردم در طول دوران ها و سالهای زیاد، وارث بسیاری از روایت ها و اجتهادها شدند که بر زندگیشان غلبه کرد، پس آن را برگرفتند و دینشان را از آن اخذ کردند و سر انجام قرآن را رها نمودند. و آنچه این حالت را رشد داد و این وضعیت را تقویت کرد، حکام بودند که آن را وسیله تخدیر و تسکین مسلمانان قرار داده و وادار به اطاعت خویش ساختند. چه این که آن همه روایتی که اطاعت حاکمان را واجب کرده، با قرآن تناقض و مخالفت دارد، از این روی بود که قرآن را از متن زندگی مسلمانان دور ساختند. و هر که خواست خود را از این وضعیت، رها کند و عقلش را داور

ص: 247

1- به کتابمان العقل المسلم بین أغلال السلف و اوهام الخلف مراجعه کن.

قرار دهد، پس به الحاد و زندقه متهم می شد تا به آسانی از او رها شوند و دعوتش را در نطفه خفه کنند.

و چه بسا مسلمانانی که در این راه، توسط حاکمان و فقیهان (و عاظ السلاطین) شهید شدند. (1) بی گمان اگر قرآن و عقل، نقش خود را در مسیر اسلام از دست نمی دادند، امت به این وضعیت که امروز رسیده است نمی رسید؛ چه وضعیتی که همواره باید خضوع کند و متفرق و پراکنده باشد و مردان را بپرستد!

در غیاب قرآن بود که بسیاری از روایتهای گمراه کننده ساخته شد.

و در غیاب عقل بود که این روایت ها جای قرآن را گرفت .

در غیاب قرآن بود که اسلامی نوین ساخته شد.

و در غیاب عقل بود که فقیهان، آن را توجیه کردند .

در غیاب قرآن بود که میراث، دین شد.

و در غیاب عقل بود که فقها این میراث را تایید کردند .

و در غیاب قرآن و عقل بود که ما اسیر دست حاکمان و فقهای گذشته شدیم.

و اما تشیع که قرآن و عقل را در دایره ایده خود تثبیت نمود، آن را قدرت و توانی بخشید که همواره محتوایش تجدید شود و با وضعیت روز و واقعیت زمان سازگار گردد. ولی ایده تسنن

ص: 248

همچنان خشک و سربسته باقی ماند زیرا در برابر قرآن و عقل، سر فرود نیاورد، و بدینسان به طور غیر مستقیم، تقدسی برای تمام محتوای طرحشان پدید آوردند، که پیشاپیش آنها کتب احادیث و بویژه بخاری و مسلم بود که از قداست خاصی نسبت به سایر کتابها برخوردار شدند.

در میان اهل سنت، سلاح تکفیر علیه هر تلاشی که روایات بخاری و مسلم را زیر سؤال می برد، برداشته می شود. مثلا برخی از عقلای اهل سنت خواستند احادیث مربوط به سحر شدن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را که در بخاری آمده است، انتقاد کنند ولی ناگهان با تهدید مواجه شده و نزدیک بود برچسب گمراهی والحاد به آنان زده شود، که ناچار عقب نشینی کردند. و کار به جایی رسید که دانشگاه الازهر "یکی از استادان خود را اخراج کرد زیرا بعضی از این احادیث را مورد بررسی قرار داده و انکار کرده بود!

همانگونه که گفته شد اهل سنت، داوری قرآن در احادیث را رد می کنند، و بدینسان قانون خطرناکی را ابداع و اختراع می کنند که روایت را همسان با قرآن قرار دهد، زیرا روایت را مورد اعتماد قرار میدهند هر چند با قرآن سازگار نباشد، کافی است که طبق قواعد خودشان، صحیح باشد. تو گوئی که این قواعد را نیز به منزله احادیث بالا برده اند. و به تحقیق اگر عقل نزد آنان نقش و احترامی

داشت، اینچنین، قواعد و نظریاتی را به دیوار می کوبید.

از اینجا بود که طرح و ایده تشیع به این قاعده مزین گشت:

قاعده احترام و داور قرار دادن قرآن و عقل و آن را در جایگاه شرعیش که نصوص قرآنی، مقرر کرده، قرار دادن و تثبیت نمودن . مرا خرسند کرد که این قانون در تمام کتابهای حدیث و آنچه از روایات و اقوالی که از پیامبر و ائمه اهل البیت با فقهای شیعه رسیده است، سرایت کرده و تسلط دارد.⁽¹⁾

امام علی

هنگام مطالعه کتابهای اهل سنت، سخن ابن حنبل توجهم را جلب کرد که می گوید: علی دارای دشمنان زیاد است، پس دشمنانش در جستجوی عیبی برای او بودند، چیزی نیافتند، ناچار شخصی را پیدا کردند که با علی دشمن است، پس به خاطر عداوت و کینه با علی او را ستایش و مدح کردند. این سخن حرکت تاریخ را خلاصه کرده است حرکتی که مربوط است به نزاع اهل بیت با دشمنانشان. و اگر ابن حنبل، مقصودش از دشمن علی، معاویه است پس وی از آن سوی تاریخ تسنن را محکوم کرده هر چند غرضش این نبوده است. چرا که تاریخ اهل سنت، بر اساس تایید حکام بنی امیه و بنی عباس که خط اهل بیت را نابود و

ص: 250

1- اخیراً کتابهایی منتشر شده که نخستین کتاب حدیث شیعیان، یعنی "کافی را خلاصه کرده و احادیث ضعیف و ساختگی را برطرف نموده است. و همچنین کتابی منتشر شده که من لا یحضره الفقیه" یعنی دومین کتاب شیعیان را خلاصه و بازسازی نموده است. به هر حال فقهای شیعه کتابهای زیادی در این زمینه نوشته اند.

ائمه شان را به شهادت رساندند، استوار گشته است.

و همچنین بر اساس تایید میراثی بر پا شده است که به خاطر سازش بین آنان و این حاکمان زائیده شده است ؛ همان میراثی که فعالیتش مبتنی بر تحقیر امام علی و اهانت به اهل بیت است. ارتباط اهل سنت با خط حاکمان، آنان را مجبور ساخت که روش دشمنی با امام علی و اهل بیت را، روش و وجهه خود قرار دهند و این طبیعی بود، چرا که این حکام، خود دشمنان علی و اهل بیت اند.

آنان بودند که ابوبکر و عمر و عثمان را مقدم بر علی دانستند.

آنان بودند که مقام ابوسفیان و فرزندش معاویه را بالا بردند و او را همسان با علی قرار دادند.

آنان بودند که نصوص وارده درباره امام علی و اهل بیت را، برخلاف معنای واقعیش ، توجیه و تاویل نمودند.

و اینچنین دیدگاههایی، دلیل طرفداری کامل آنان و تایید بی چون و چرای دشمنان امام و اهل بیت می باشد.

من این دیدگاه ها را از آقایان می یافتم و از خود می پرسیدم :

راز این موضعگیری ها چیست ؟ و چه انگیزه ای پشت سر آن است و چه شده است که حضرت علی، اینچنین مورد ستم دشمنانش قرار گرفته است؟

ص: 251

سخن ابن حنبل، پاسخی به یک گوشه از این سؤال بود، ولی پاسخ کامل آن که او نتوانست آن را بر زبان بیاورد، این است که این قوم، پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) علیه امام توطئه کردند، و این توطئه، آنان را واداشت که نصوص وارده درباره آن حضرت و اهل بیت را، توجیه نموده و یا نابود سازند، بلکه روایاتی بر خلاف آن، بسازند.

با این حال، و علی رغم چنین دیدگاهی، گاهی سخن می گویند که تردید انگیز است، مثلاً ملاحظه کردم که اینان واژه "امام را فقط بر علی بجز دیگر اصحاب، اطلاق می کنند. وانگهی ادعا می کنند که امام علی، افرادی را که معتقد به الوهیتش بودند، در آتش سوزاند. من هر گاه به این دو مطلب برخورد می کردم، از خود می پرسیدم: چرا اینان واژه "امام را ویژه حضرت قرار داده اند؟ و چگونه الوهیت او را بجز دیگر صحابه، یاد آور شده اند؟

پاسخ این دو سؤال، وقت بسیاری از من گرفت که به تحقیق و بررسی پرداختم تا این که به نصوصی دست یافتم که امام را بالاتر از دیگر افراد، قرار می داد. و این ویژگی از زبان قرآن و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) بیان شده است. این ویژگی، طهارت از رجسی است که او را لایق جانشینی حضرت رسول قرار می دهد و مسئولیت امامت را پس از پیامبر به او می سپارد. و این چیزی است

که این قوم از علی دریافتند ولی سیاست آن را پشت پرده قرار داد و تنها چیزی که از آن باقی ماند، همین یک واژه "امام" بود که بر علی، اطلاق می شد. و این بود که برخی قائل به الوهیت او شدند زیرا معجزات زیادی را از آن حضرت دیدند؛ این در صورتی است که ما قائل به صحت چنین روایتی باشیم. (1)

اینان به ما نگفتند که چرا برخی علی را پروردگار خود خواندند؟

گویا آنان هر چند این روایت را ذکر می کنند ولی غرضی جز این ندارند که از این راه، شیعیان امام علی را مورد طعن و انتقاد قرار دهند و هر تصویری که در ذهن مسلمانی درباره ویژگی امام علی پیدا شود، آن را از بین ببرند.

گویا با نقل این روایت می خواهند ثابت کنند که امام نیز آن خط رایج را تایید می کرده و هر کس از آن خط فراتر می رفته و او را از دیگران متمایز می ساخته، حضرت با دست خود او را می سوزانده است. پس دعوی الوهیت امام، خود آن را در نطفه خفه کرده و پس از آن هیچ ادعائی پدید نیامده که امام را از دیگران، مشخص نماید. و اما شیعیان گروهی هستند که هیچ اصالتی ندارند

ص: 253

1- بخاری ج 9 ص 19 در باب "حکم المرتد و المرتده" چنین آورده است: بعضی از ملحدین را نزد علی آوردند، و علی آنانرا سوزاند. پس به ابن عباس خبر دادند. او گفت: اگر من به جای علی بودم، هرگز چنین کاری را نمی کردم چرا که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نهی کرد از این که مردم را به عذابی که خدا آنان را به آن عذاب می کند، گرفتار کنیم؟ ولی آنها را به قتل می رساندم چرا که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفته است: "هر که دینش را تبدیل کند (مرتد شود) او را بکشید. احمد بن حنبل نیز در مسندش، ج 1، ص 217 نقل کرده است. روشن است که با این روایت می خواهند امام علی را از زبان ابن عباس بکوبند و محکوم کنند، وانگهی در فقه و علم علی تشکیک و تردید نمایند. آیا معقول است که علی علیه السلام حکم روشنی را که پیامبر صادر کرده است نداند؟ و آیا معقول است که ابن عباس، از علی اعلم باشد؟! "

از آن که بگذریم هر وقت اهل سنت نام امام را می برند، پس از آن میگویند "کرم الله وجهه". و وقتی از معنای این سخن سؤال کردم گفتند: معنایش این است که: علی هرگز برای بتی، سجده نکرده، هر چند تمام اصحاب برای بت سجده کرده اند. در دل خود گفتم: این ویژگی که از لسان اینان بیان شده، قطعاً تأکید بر مقام و منزلت والا و موقعیت شرعی حضرت دارد چنانکه روایت ادعای الوهیت و توصیف وی به "امام نیز چنین مطلبی را به اثبات می رساند.

لذا سخت مرا منزجر کرد که اهل سنت علی را آنچنان بی ارزش و انسان معمولی، معرفی می کنند.

مرا سخت متأثر و نگران کرد که عثمان را علی رغم کارهای زشت و قبیحش بر او مقدم میدانند.

مرا بسیار متنفر کرد که او را با معاویه آزاد شده و حقیر، همسان می دانند.

مرا بسیار منزجر و خشمگین ساخت که گناه های کوچک و بزرگ را گاهی به آن حضرت، نسبت می دهند.

و همه اینها مرا واداشت که از فقه آنان و ایده شان، متنفر شوم و در جستجوی حقیقت باشم، تا این که بر طرح تشیع دست یافتم و

ص: 254

1- اهل سنت شخصیت کاذبی را تحت عنوان عبدالله بن سبا " تراشیدند که یهودی الاصل است و او را به شیعیان مربوط ساختند تا بدینسان تاریخ تشیع را زیر سؤال برده و ایده شان را محکوم نمایند. و تا امروز نیز این قوم، ابن سبا را به شیعیان وابسته می دانند! رجوع کنید به کتاب السبئية و السبئون.

در آن چیزی یافتیم که روانم را آرامش بخشید .

در این طرح نوین، ویژگی و مقام والای امام علی علیه السلام را یافتیم .

در این طرح، علم و دانش امام علی علیه السلام را - که اهل سنت پنهانش کرده بودند - یافتیم.

در این طرح، امام علی علیه السلام را آن امام معصوم یافتیم که صفت عصمت، منعکس کننده ویژگی او است و بر این اساس، تمام اموری که در فقه اهل سنت - درباره امام - برایم ایجاد اشکال کرده بود، حل شد.

فهمیدم که چرا درباره اش می گویند: امام؟

و چرا می گویند: کرم الله وجهه ؟

و چرا برخی او را خدای خود می دانند ؟

مقام والای امام، همچو خورشیدی تابناک می درخشد، هر چند این قوم بخواهند با توجیه های خود آن را از دیدگان مسلمین پنهان کنند. و من یکی از آنها بودم که آفتاب حقیقت بر وجودم تابید و راه را به سوی صراط مستقیم، صراط اهل بیت عصمت و طهارت، روشن کرد و تمام قید و بندها و خس و خاشاکهائی که آن قوم برای در بند نمودن خرد و پنهان کردن حقایق، برایم فراهم کرده بودند، در هم کوبید.

ص: 255

مطلب دیگری که در طرح تشیع، توجهم را جلب کرد، باز بودن باب اجتهاد بود که نزد طرف دیگر، قرن‌ها است بسته است.

بنیاد دینی معاصر نزد تشیع دارای عده ای مجتهد والا مقام است که در بسیاری از مسائل و احکامی که طرف سی، در آن سردرگم است، اجتهاد و پیشرفت علمی کرده است و در رأس آنها مسائل مربوط به ربا و بانک ها است.

اجتهاد نزد شیعیان، محکوم به نص است، نه با آن برخورد دارد و نه از آن فراتر می رود، یعنی مانند اهل سنت نیست که مبتنی است بر روش «در نص اجتهاد نیست»

هر چند خود آن را نقض کرده، چرا که اجتهادات عمر بن خطاب در نصوص را مورد تایید قرار داده است، و آن را نوعی ویژگی برای شخص عمر می داند چرا که او جزء راشدین است و پیامبر او را ستوده است!⁽¹⁾

ادله استنباط نزد شیعه عبارت است از: کتاب و سنت (صحیح) و عقل .

و بدینسان، مصادر دیگری را که اهل سنت، بر مصادر تشریح اضافه کرده اند مانند اجماع، قیاس، استحسان و... نمی پذیرد؛ این مصادری که راه را برای بدعت و ساختن احکامی

ص: 256

1- رجوع کنید به کتاب "النص والاجتهاد" تألیف مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین.

که همچنان صورت اسلام را بد جلوه می دهد، گشود.

در طرح شیعی، بر مردم عوام واجب است که طبق قاعده "تقلید اعلم" از مجتهدین تقلید کنند و لذا هیچ انسان شیعی را نمی یابی جز این که از یکی از مراجع مجتهد زمان تقلید می کند.⁽¹⁾

معنای تقلید این است که در مسائل فقهی از مجتهد تقلید کند نه این که پیروی مطلق داشته باشد. و همچنین واجب است بر مقلد، خمس و زکات اموالش را به مرجع تقلیدش بپردازد.

مسائل فقهی نزد شیعیان، مختص مجتهدین و فقها است و روا نیست بر مردم عوام که در آن اظهار نظر کنند، و این مسأله نوعی انضباط و نظم در میان شیعیان پدید آورده است که جلوگیری می کند از پیدایش بدعت ها و کژرویها نزد اهل تشیع، در حالی که اهل سنت همواره گرفتار تعدد گروه ها و افزایش ایسم ها و مکتب ها و بالا گرفتن نزاعهای مذهبی، هستند زیرا دارای ضوابطی برای پیروی و فراگیری نیستند، وانگهی مسلمانان چندان اعتمادی به فقهای اهل سنت ندارند در حالی که مجتهد نزد اهل تشیع، همواره مورد اعتماد است.

جالب است که تقلید بستگی به زنده بودن مجتهد دارد، پس اگر مجتهد مرجع تقلید از دنیا برود، بر مقلد است که از مجتهد اعلم زنده تقلید نماید.

ص: 257

1- هر مرجعی دارای نمایندگانی در سراسر مناطقی است که شیعیان در آنجا دیده می شوند. و هر مرجعی نیز دارای یک رساله عملیه است که مسائل مربوط به عبادات و معاملات را در آن گرد آوری نموده اند. و این رساله ها تقریبا به یکدیگر شباهت دارند جز در برخی از مسائل که مورد اختلاف است خصوصا مسائل مستحدثه مانند ربا و بانکداری.

این بدان معنی است که مقلد با قضایای زندگی، ارتباط مستقیم دارد و نظرش پیوسته به سوی امروز و فردایش دوخته است. بنابر این، تقلید میت یعنی کهنه پرستی و باقی ماندن بر یک خط ثابت که بی گمان نتیجه اش، تعصب و درجاذدن است که این را نزد اهل سنت به تحقیق می یابیم چرا که هنوز باقی بر فتاوی اهل قبور است. یکی از مهمترین دست آوردهای باز بودن باب اجتهاد نزد شیعیان، پیشرفت در رود و شدن با واقعیت ها و ارتباط با آن است، و لذا شیعیان را نیافتم که درگیر مسائل جزئی و سطحی باشد؛ همان مسائلی که تمام وقت اهل سنت را پر کرده است، مانند مسأله ریش و لباس عربی و نقاب زنانه و تحریم هنر و فرهنگ و دوری از سیاست و جدال با مسیحیان و دیگر قضایایی که علتش دور بودن از واقعیت های زندگی است.

بنیاد مذهبی

آنچه بنیاد مذهبی را نزد شیعیان، مشخص می سازد استقلال و دور بودنش از سیطره حکومت ها است. از این روی همواره دارای دیدگاه ها و مواضع سیاسی شجاعانه ای بوده که در جامعه، ایجاد تحول و تحرک و تغییر می کرده است.

و این استقلال، به ارتباط بنیاد مذهبی با توده های مردم

ص: 258

باز می‌گردد که اطاعتش می‌نمایند و اموالشان را به او می‌سپارند و در برابر احکام و قوانینش، خضوع می‌کنند.

به عنوان مثال، هیچ مجتهدی را نمی‌یابی که در منزلش یا دفتر کارش نشسته باشد و روبرویش عکس حاکمی از حکام نصب شده باشد، که حتی طلبه‌های حوزه‌های علمیه نیز چنین کاری را نمی‌کنند.

از رویدادهایی که ارتباط مستقیم توده‌ها را با بنیاد مذهبی تشیع روشن می‌سازد، انقلاب تنباکو است که یکی از مراجع به خاطر قطع منافع شرکتهای بیگانه، فتوای تحریم تنباکو را صادر کرد و توده‌های مردم، بدون چون و چرا اطاعت کردند و بدینسان با یک فتوای کوچک، بزرگترین منافع اقتصادی شرکتهای بیگانه در ایران، قطع و نابود شد. (1)

و همچنین می‌توان از انقلاب قانون اساسی (مشروطه) نام برد که برخی از فقها در سال 1906 میلادی آن را بر پا نمودند و در نتیجه قانون اساسی ایران صادر شد که دولت را مجبور به تبعیت از احکام شریعت مقدس می‌نمود و مجتهدین را حق تسلط بر قوانین می‌بخشید. (2) و بی‌گمان انقلاب اسلامی ایران نیز به خاطر همین ویژگی، پیروز شد.

ص: 259

1- فقهای شیعه قائل به تحریم تنباکو نیستند ولی این فتوا تحت شرایط خاصی در سال 1891 میلادی صادر شده که میرزای شیرازی (قدس سره) به خاطر کوبیدن منافعی که شرکت انگلیسی که حق استثمار تنباکوی ایران به مدت پنجاه سال تمام به آن شرکت واگذار شده بود، این فتوا را صادر کرد و فرمود: "استعمال تنباکو حرام و به منزله محاربت با امام زمان سلام الله علیه است".

2- این حق قانونی پس از تظاهرات و درگیری‌های زیادی رخ داد که تحت فشار فقها و ملت، مظفرالدین شاه مجبور به پذیرش قانون اساسی شد و در روز 15 / 8 / 1906 میلادی فرمان قانون اساسی صادر شد و مذهب شیعه را مذهب رسمی دولت اعلام کرد.

و اگر ارتباط مستقیم مجتهدین با توده‌ها نبود هرگز چنین انقلابی که آنها رهبریش می‌کردند پیروز نمی‌شد.

به هر حال، بازگشت این رابطه معنوی با مردم، به مسأله امامت منتهی می‌شود، چرا که شیعیان، مرجع تقلید را نائب امام غائب مفترض الطاعه به شمار می‌آورند و لذا اطاعتش را بر خود واجب و لازم می‌دانند. در حالی که بنیاد مذهبی نزد اهل سنت، درست به عکس این است؛ چرا که آن بنیادی است وابسته به حکام و تحت نفوذ و سیطره آنان اداره می‌شود، و فقهای اهل سنت، حقوق خود را از حاکمان وقت دریافت می‌کنند. از این روی، ارتباطشان همواره با حاکم است نه مردم. و فتوایی که صادر می‌کنند نیز، منافع حاکم را مد نظر قرار می‌دهد نه ملت. و به همین خاطر بود که گروه‌های اسلامی گوناگون، این بنیاد دینی را محکوم کردند چرا که آن را بنیادی حکومتی دانسته که در خدمت حاکم است نه اسلام.

بنابر این، بنیاد مذهبی اهل سنت گرفتار مشکلی بزرگ است که حیثیتش را تهدید و آینده‌اش را به خطر می‌اندازد. از یک سوی اعتماد ملت‌های مسلمان را از دست داده و از سوی دیگر قدرت هیچ نوع اداره‌ای ندارد چرا که هم اسیر حاکم است و هم اسیر فقه گذشتگان.

ص: 260

1- به کتابمان العقل المسلم بین أغالل السلف و اوهام الخلف مراجعه کن.

2- به کتابمان شهداء الرأي في التاريخ الاسلامی " مراجعه کن.

3- اخیراً کتابهایی منتشر شده که نخستین کتاب حدیث شیعیان، یعنی "کافی را خلاصه کرده و احادیث ضعیف و ساختگی را برطرف نموده است. و همچنین کتابی منتشر شده که من لا یحضره الفقیه " یعنی دومین کتاب شیعیان را خلاصه و بازسازی نموده است. به هر حال فقهای شیعه کتابهای زیادی در این زمینه نوشته اند.

4- بخاری ج 9 ص 19 در باب "حکم المرتد و المرتده" چنین آورده است:

بعضی از ملحدین را نزد علی آوردند، و علی آنرا سوزاند. پس به ابن عباس خبر دادند. او گفت: اگر من به جای علی بودم، هرگز چنین کاری را نمی کردم چرا که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نهی کرد از این که مردم را به عذابی که خدا آنان را به آن عذاب می کند، گرفتار کنیم؟

ولی آنها را به قتل می رساندم چرا که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفته است: "هر که دینش را تبدیل کند (مرتد شود) او را بکشید.

احمد بن حنبل نیز در مسندش، ج 1، ص 217 نقل کرده است.

روشن است که با این روایت می خواهند امام علی را از زبان ابن عباس بکوبند و محکوم کنند، وانگهی در فقه و علم علی تشکیک و تردید نمایند. آیا معقول است که علی علیه السلام حکم روشنی را که پیامبر صادر کرده است نداند؟ و آیا معقول است که ابن عباس، از علی اعلم باشد؟!

ص: 261

5- اهل سنت شخصیت کاذبی را تحت عنوان عبدالله بن سبا " تراشیدند که یهودی الاصل است و او را به شیعیان مربوط ساختند تا بدینسان تاریخ تشیع را زیر سؤال برده و ایده شان را محکوم نمایند. و تا امروز نیز این قوم، ابن سبا را به شیعیان وابسته می دانند! رجوع کنید به کتاب السبئیة و السبئیون.

6- رجوع کنید به کتاب "النص والاجتهاد" تالیف مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین.

7- هر مرجعی دارای نمایندگانی در سراسر مناطقی است که شیعیان در آنجا دیده می شوند. و هر مرجعی نیز دارای یک رساله عملیه است که مسائل مربوط به عبادات و معاملات را در آن گرد آوری نموده اند. و این رساله ها تقریبا به یکدیگر شباهت دارند جز در برخی از مسائل که مورد اختلاف است خصوصا مسائل مستحدثه مانند ربا و بانکداری.

8- فقهای شیعه قائل به تحریم تنباکو نیستند ولی این فتوا تحت شرایط خاصی در سال 1891 میلادی صادر شده که میرزای شیرازی (قدس سره) به خاطر کوبیدن منافع که شرکت انگلیسی که حق استثمار تنباکوی ایران به مدت پنجاه سال تمام به آن شرکت واگذار شده بود، این فتوا را صادر کرد و فرمود: "استعمال تنباکو حرام و به منزله محاربت با امام زمان سلام الله علیه است".

9- این حق قانونی پس از تظاهرات و درگیری های زیادی رخ داد که تحت فشار فقها و ملت، مظفرالدین شاه مجبور به پذیرش قانون اساسی شد و در روز 15 / 8 / 1906 میلادی فرمان قانون اساسی صادر شد و مذهب شیعه را مذهب رسمی دولت اعلام کرد.

دو اشكال در طرح تشيع: عصمت وغيبت

اشاره

ص: 263

هنگامی که در مسیر پژوهش در محیط تشیع بودم، با دو مسأله برخورد کردم که تا مدت زمانی عقلم را سرگردان کرده بود:

عصمت و غیبت.

در طرح تشیع پاسخ بر اشکالهای زیادی را یافتم که در ذهنم خطور می کرد، جز این دو مسأله که پاسخشان را در چند کتابی که نزد من بود، نیافتم و اگر مطلبی بود چندان کفایت نمی کرد که مرا از سرگردانی و تحیر بیرون آورد. وانگهی حمله ها و کینه ها و طعنه های مخالفین تشیع، بیشتر روی این دو مطلب تکیه می کرد. و

ص: 265

همچنین چپی ها و لیبرالها و روشنفکرها نیز این دو مسأله را، نقطه ضعفی در ایده تشیع میدانستند.

بهر حال راجع به این دو مطلب، با سؤالهای زیادی روبرو می شدم که لازم بود، تحقیق بیشتری در این زمینه بنمایم تا به راه حل دست یابم.

در طول دوران تحقیق، گاهی به نتیجه هایی میرسیدم ولی چندان قانع کننده نبود.

جایگاه اشکال

پس از مدت زیادی از تأمل و تحقیق، سرانجام به این نتیجه رسیدم که دیدگاهم نسبت به این دو مسأله، اشتباه بوده است، چرا که من این دو مسأله را دو مطلب مستقل می پنداشتم و آنرا از طرح اهل بیت، جدا فرض میکردم و لذا با دیگر مخالفینی که این دو مسأله را زیر سؤال می بردند و آن دو را جدای از طرح اهل بیت، بحث می کردند، هم فکر شده بودم.

بی گمان عصمت و غیبت، دو مطلب اند که ارتباط مستقیم و ناگسستنی با قضیه امامت دارد و اصولاً برانگیخته شده از امامت اند.

و اگر مسأله امامت بدرستی روشن نشود بدون شک این دو مسأله

نیز روشن نخواهد شد.

امامت اصل است، و عصمت و غیبت دو فرع از فروع آن اند.

دانستن امامت، انسان را به دانستن عصمت و غیبت سوق می دهد.

جهل به مسأله امامت، انسان را به رد کردن این دو مسأله می کشاند.

از این رو، بار دیگر به بحث و کنکاش در مسأله امامت پرداختم، و به نتیجه مهمی دست یافتم و آن این که قرار دادن امامت، به عنوان اصلی از اصول دین، از نظر شرعی و عقلی، مطلب درستی است زیرا امامت ستون اصلی اسلام است که اسلام بدون امامت، سیمایش پنهان و هویتش ناشناخته است و بدینسان به آسانی تحریف می شود و متونش تغییر می یابد. و به هیچ وجه ممکن نیست، مسأله امامت خوب درک شود جز این که آن را اصلی از اصول اسلام بدانیم. پس نگرستن به آن، به عنوان یک مطلب حاشیه ای، بی ارزش خواهد بود که این قوم چنین کردند و به آن اهمیت ندادند، پس لازم است نظری بیافکنیم بر دیدگاه فقهای اهل سنت نسبت به این مسأله مهم.

ص: 267

شهرستانی گوید: در اسلام هیچ قانون دینی مورد تاخت و تاز قرار نگرفت چنان که امامت قرار گرفت. (1)

این ژک گویی از شهرستانی ثابت می کند که قضیه امامت، یک قضیه مهم و خطرناک است و دارای مقامی است والا، و تاکید می نماید بر این که نباید آن را بی اهمیت دانست یا از مضمون واقعیش، جدایش کرد. ولی این قوم بین امامت و خلافت، فرق گذاشتند و امامت را مفهومی دانستند که منحصر در حکم است، و این چیزی است که مورد نظر شهرستانی می باشد.

پس در نظر فقهای اهل سنت، امامت چیزی جز یک منصب اجتماعی نیست که هدفش حکومت کردن بر امت است، و هیچ شرطی در امام لازم نیست باشد جز قرشی بودن و توانایی حکومت کردن. و اما مسأله عدالت شرط نیست، پس ممکن است یک فاسق تبهکار نیز بر مسلمانان حکومت کند و واجب است از او اطاعت کردن هر چند ظلم و ستم در میان امت روا دارد و بی گناهان را تازیانه زند و اموال بیت المال را چپاول کند، و هرگز روا نیست، از اطاعتش دست بردارند چه رسد به این که علیه او قیام کنند. (2)

این تصویری است از امام در نظر اهل سنت. و همانگونه که پیداست تصویری است زشت و قبیح که نه تنها برای این منصب احترامی قائل نیست بلکه آن را در دایره شک و تردید قرار می دهد.

ص: 268

1- رجوع کنید به الملل و النحل - ج 1 ص 30.

2- رجوع کنید به روایات وارده در باره حکام.

اگر امت پیرو چنین امامانی باشد، و اگر اسلام در گرو مانند این امامان باشد، پس اسلام و امت اسلامی بر باد خواهد رفت!

و همینطور هم شد. پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) خلفای اموی و عباسی و دیگر حکام مسلمین که در نظر آقایان، امامان امت هستند و پیامبر بشارت به قدمشان داده و اطاعتشان را بر مردم واجب دانسته، چه بر سر امت آوردند؟ چه شد؟ جز این که اسلام ربانی از میان رفت و اسلام دیگری جایگزینش شد. مسأله امامت نزد اهل سنت، دستخوش سیاست شد و تمام متونی که در باره اش وارد شده بود، به نحوی که در خدمت حاکمان باشد و مشروعیت به حکومتشان بخشد، تاویل و توجیه شد.

مسلم - در صحیحش - از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که گفت: این امر تمام نمی شود جز این که دوازده خلیفه در میان آنان باشد و در روایت دیگر: "اسلام همچنان عزیز خواهد ماند تا دوازده خلیفه". (1)

اینک فقهای اهل سنت دچار سردرگمی می شوند که چگونه این دوازده امامی را که منظور نظر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است، تعیین نمایند؟ ولی در نهایت، چنین تعیینشان کردند:

ص: 269

1- صحیح مسلم ج 1452/3 و 1453 ح 5، 7، 8- کتاب الاماره - باب الناس تبع لقریش.

اول ابوبکر - دوم عمر سوم عثمان - چهارم علی - پنجم معاویه - ششم فرزندش یزید! سپس عبدالملک بن مروان و چهار فرزندش، من جمله عمر بن عبدالعزیز! (1)

منحصر نمودن دوازده امام در میان بنی امیه، بوی سیاست از آن، استشمام می شود، وانگهی قرار دادن یزید بن معاویه در میان این امامانی که پیامبر بشارت به قدمشان داده است، با آن همه فساد و تباهی والحاد - به شهادت خود اهل سنت به معنایش این است که قضیه امامت در فقه ایشان، قضیه بی ارزشی است و از هیچ اساس و اصلی برخوردار نمی باشد. و این امر ثابت می کند که سیاست، نقش خود را در طرح اهل سنت خوب پیاده کرده است.

اینک چند سؤال پیش می آید:

چرا اهل سنت عدالت را از شروط امام نمی دانند؟

چرا اسلام را در گرو مانند چنین حاکمانی قرار می دهند؟

چرا خلافت و امامت را اینچنین با هم مرتبط می سازند؟

در بررسی رویدادهای تاریخ، چنین بر می آید که با این فساد و تباهی که در میان حکامی که فقهای قوم آنان را ائمه مسلمین قرار داده اند، دیده می شود، انسان را قانع می سازد که مقصود از امامانی که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) بشارت به قدمشان

ص: 270

1- رجوع کنید به شرح العقیده الطحاویة ص 493.

داده است، افراد دیگری غیر از این حاکمان می باشند. و تلاش برای ربط دادن این روایات با حکام و ربط دادن خلافت با امامت و چشم پوشی از شرط عدالت در حاکم، هدفی ندارد جز باز کردن راه برای این حاکمان که در جایگاه امامان واقعی قرار بگیرند، و امامان شرعی مورد نظر پیامبر از صحنه خارج گردند.

و اگر اینان، عدالت را پذیرفته بودند و آن را درست اجرا کرده بودند، اینچنین حاکمانی که آنها را امام خود قرار دادند، هرگز به حکومت بر مسلمین دست نمی یافتند، زیرا بیوگرافی اینان مالا مال است از فسق و ظلم و خونریزی و تجاوز و غصب حقوق و هتک نوامیس مسلمین که آنان را از دایره عدالت خارج می سازد. و بی گمان امثال چنین حاکمانی، هرگز نسبت به اسلام توجه ندارند، بلکه تمام هم و غمشان دنیا و کرسی حکومتشان است. اینان اسلام را به فقهای دست نشانده شان واگذار کردند که آن را به بازی بگیرند و تنها وقتی که احساس خطر می کردند به سراغش می آمدند!

و اگر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آخرین پیامبر است و پس از او رسولی نخواهد آمد، پس بی گمان نیاز فراوان است که پس از آن حضرت، افرادی برای حفظ اسلام و نگهداری آن

برخیزند و به زبان حضرتش سخن گویند. بنابر این، هرگز معقول نیست که چنین حاکمانی، حافظان دین باشند بلکه باید گروهی برگزیده و رهبرانی والا، این نقش مهم را پس از رحلت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بر عهده گیرند، و مورد پذیرش مردم باشند.

اینجا است که رخ زیبا و جلوه حقیقی امامت، نمایان می گردد.

اینجا است که معلوم می شود، امامت، ادامه دهنده راه رسول الله است.

و اگر امامت در راستای نبوت است، پس لازم است که امام دارای ویژگیهای منحصر بفرد باشد و مورد محبت و تعظیم و تکریم مسلمانان باشد تا به سوی او روی آورند و از او پیروی کنند و اسلام را با اطمینان خاطر از او دریافت کنند.

از این روی، وقتی بر طرح اهل بیت آگاه شدم و تئوری امامت را نزد اهل سنت و اهل بیت مقایسه کردم، بر من روشن شد که امامت اهل بیت، امامت مشروع است و این قوم تلاش کردند که آن را پشت پرده قرار دهند و مسلمانان را از آن دور سازند. و همانا منظور رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) از خلفای دوازده گانه - در حدیثی که گذشت - ائمه اهل بیت است و پس.

ص: 272

و بی گمان این امامان والا مقام دارای صفات و ویژگیهای مخصوصی هستند که آنان را سزاوار چنین مقامی می کند، و با یک مقایسه کوتاه میان آنان و حاکمان زمانشان، آنان را بدون حرف، مقدم می دارد. اصلاً ممکن نیست که کفه ترازوی ابوبکر و عمر و عثمان بر کفه ترازوی امام علی علیه السلام سنگینی کند، و هرگز قابل قبول نیست که معاویه با امام علی علیه السلام یا امام حسن علیه السلام، مساوی باشند و محال است یزید بن معاویه با امام حسین علیه السلام یا هشام بن عبدالملک با امام علی علیه السلام بن الحسین مساوی باشند.

و نمی شود مقایسه کرد بین هشام و امام محمد باقر علیه السلام.

و بین منصور و امام جعفر صادق علیه السلام.

و بین هارون الرشید و امام موسی کاظم علیه السلام.

و بین مأمون و علی بن موسی الرضا علیه السلام.

و بین معتصم و امام محمد الجواد علیه السلام.

و بین معتز و امام علی الهادی علیه السلام.

و بین معتمد و امام حسن عسکری علیه السلام.

ما قدر این امامان و منزلتشان را نمی توانیم بفهمیم جز پس از شناخت طرف مقابل یعنی آن حاکمانی که جای آنان را غصب کردند.

هرگاه فسق و فجور اینان را بدانیم، تقوا و پارسایی امامان اهل بیت را خواهیم دانست.

و هرگاه به هوای نفس و دنیاپرستی اینان پی ببریم، به ارتباط کامل امامان با آخرت و علاقه شان به جهان جاویدان پی می‌بریم.

و هرگاه شدت انحراف اینان را از اسلام ببینیم، شدت محبت و تمایل ائمه را با اسلام در می‌یابیم.

و هرگاه اسلام این حاکمان را بشت، اسلام امامان را می‌توانیم شناخت.

و هرگاه می‌بینیم این حاکمان و فقهایشان (وعاظ السلاطین) در ناز و نعمت و امن و امان زندگی می‌کنند و ائمه اهل بیت در تنگنا و فشار دایم به سر می‌برند، می‌توانیم پی ببریم به فرق میان اسلام امامان و اسلام حاکمان.

اینچنین امامانی که پیوسته مواجه با ظلم و ستم بودند و در میان دریای متلاطم فتنه‌ها، در ناامنی بسر بردند، قطعا دارای چنان ویژگی هستند که حاضر نمی‌باشند تسلیم هوا و هوس حکام شوند و اسلام را دستخوش انحراف نمایند.

اینجا است که مسأله عصمت هویدا می‌گردد؛ مسأله‌ای که مربوط به بزرگترین نقش امامان پس از رحلت رسول خدا در میان امت است.

با نگرشی سطحی و زودگذر به مسأله امامت، چنانکه از فقهای قوم فرا گرفتیم، نمی گذارد که مسأله عصمت درست شناخته شود.

ورهایی از این دیدگاه، انسان را به پذیرش تئوری عصمت وامیدارد. زیرا تا وقتی که انسان معتقد باشد به این که حاکمان، همان امامان می باشند و اشکالی ندارد که فاسق و فاجر باشند و پیامبر به همین حال، بشارت به قدومشان داده است، هرگز نمی تواند قضیه عصمت را بپذیرد. و اگر طرح امامت پوشیده باشد و مسلمان چیزی از آن نداند و جز این تئوری که فقها وضع کرده اند، نداند، چطور می تواند مسأله عصمت را درک کند؟

پیش از مسأله عصمت، مسأله تئوری اهل سنت در باره امامت، برایم مطرح بود، سپس مسأله امامت نزد اهل بیت که در آغاز پژوهشم از یادم رفت.

این نمونه غلط از امامان که در کتب اهل سنت مطرح است، قطعاً ایجاد شک و تردید میکند و وجود نمونه ای دیگر را ضروری می نماید. زیرا معقول نیست آینده اسلام در گرو این نمونه فاسد باشد. و هنگامی که فقها، قضیه امامت را با حاکمان مربوط ساختند، امت را در میان دو مطلب مخیر کردند:

اول - امت دین خود را از حاکمان دریافت کند.

دوم - امت دین خود را از فقیهان اخذ نماید.

و امت اختیار دوم را پذیرفت هر چند در حقیقت، مجبور به پذیرش اختیار اول شد، چرا که فقها دین را در خدمت حکام قرار دادند!

و هر دو طرف (فقیهان و حاکمان) از پر کردن فاصله ای که در اثر نبودن امامان واقعی ایجاد شده بود، ناتوان ماندند.

بنابر این، درک کردن عصمت، مستلزم دانستن نقش امام واقعی نیز هست. آیا آن حکم و ریاست است؟ یا سخن گفتن به نام اسلام است؟ یا هر دو است؟

اگر پیامبرانی پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می خواستند بیایند ممکن بود، پاسخ اول را بپذیریم یعنی نقش امام را منحصر در حکومت و ریاست بدانیم ولی چون رسول خدا، خاتم پیامبران الهی است، پس باید منصب امامت دارای ویژگی هایی باشد که شکاف و فاصله پس از رسول خدا را پر کند و مانع از بازگشت مسلمین به قهقرا و ارتداد از اسلام.

امام آن الگوی پیامبری است که پس از رسول خدا، امت از پرتو وجودش بهره مند می گردد. و مادام که او نمونه پیامبر است، باید دارای همان ویژگی ها و خصوصیات و اخلاق پیامبری باشد.

ص: 276

ولی اگر به نظریه فقهای قوم معتقد شویم و امامت را بر هر کس منطبق بدانیم، آن را به مسخره گرفته ایم و نقش امامت را بی اثر و بی فایده پنداشته ایم. و اگر امامت بر هر فاسق و فاجری منطبق باشد، پس از هر تاثیری تهی خواهد بود. زیرا چگونه می تواند یک امام فاسق تبهکار، امت را رهبری کند؟

این فقها نه تنها امامت را از اهل بیت علیهم السلام جدا کردند و حکام را به جای آنان نصب نمودند، بلکه امامت را از اسلام نیز جدا ساختند. و بدینسان حکومت و دین هر دو به دست سیاستمداران افتاد و در نتیجه، اسلام در میان هوا و هوس آنان، قطعه قطعه شد و قربانی آن، مسلمانان بودند.

حال که معلوم شد نقش امام، نگهداری دین است و پس از رسول خدا، صلی الله علیه و آله وسلم رهبری امت را به جای آن حضرت بر عهده دارد، پس لازم است که امام دارای عصمت باشد؛ چرا که اگر مانند سایر مردم باشد، ممکن است از خط رسول الله منحرف گردد و در نتیجه تکلیفش را درست انجام ندهد.

اگر امام با مردم یکسان باشد، هیچ امتیازی بر دیگران نخواهد داشت و بدینسان خصوصیت رهبری از او زدوده می شود.

اگر امام با مردم یکسان بود، هر آینه رسول خدا، صلی الله علیه و آله وسلم آخرین پیامبر نمی توانست باشد، چرا که باید پس از او پیامبرانی می آمدند

که دارای همان خصوصیات و امتیازها باشند و دارای ملکه عصمت نیز باشند تا مردم به آنان اطمینان کنند و احکامشان را از آنها فراگیرند.

امت عرب مانند دیگر امتهای هستند، پس باید آنچه بر آنان گذشته، بر اینان نیز بگذرد، و آنان همه دچار انحراف و ارتداد پس از رحلت پیامبرانشان شدند، پس همچنان که خدای سبحان، در امتهای گذشته افرادی را می فرستاد که جلوگیری از ارتداد و انحراف مردم کنند، در امت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز باید کسانی را تعیین کند که این نقش مهم را بر عهده گیرند. و این وظیفه امام است. و اینجا نقش امام ثابت می شود.

تا به این حقیقت رسیدم، مسأله عصمت برایم حل شد و از دایره شک به دایره پذیرش و یقین گام گذاشتم.

برای من ثابت شد که عصمت در وجود هر یک از ما هست، ولی درجه عصمت از هر فردی با فرد دیگر تفاوت دارد و هر چه ایمان و تقوای انسان بیشتر باشد، درجه عصمتش بالاتر است.

آن کسی که در مسیر مسجد گام می گذارد، و در راه بر میخانه ها و مراکز فساد عبور می کند ولی هرگز به سوی آنها روانه نمی شود، بلکه راه خود را مستقیم به طرف مسجد می پیماید، این انسان،

معصوم است و همین مقدار از عصمت است که او را از رفتن به درون مراکز فساد باز داشت و به مسجد کشاند.

آن جوانی که با داشتن شهوت، در برابر هواها و هوسهای دنیا مقاومت و ایستادگی می کند؛ زنا نمی کند، دزدی نمی نماید و لب به می نمی زند معصوم است و آن زن جوان با عفتی که دامن خود را هرگز آلوده به گناه نمی کند و چون کوه، در برابر شهوات و فتنه ها، ایستادگی می نماید، معصوم است.

مانند این الگوها که روزانه شاهدشان هستیم ولی نمی توانیم وضعیتمان را درک کنیم، در حقیقت نمونه هایی زنده از عصمت میباشند که همواره نظاره گرشان هستیم.

بهر حال، هرکس می تواند درجه عصمت خود را با تعهد بیشتر نسبت به احکام دین، بالا تر ببرد، پس اگر نماز بیشتری بخواند و پیوسته خدا را یاد کند، بی گمان وقت خود را بیشتر در کار خیر گذرانده و از کار بد کاسته است. و اگر انسانی دست خود را از دزدی باز دارد و گامش را در راه خدا بردارد و زبانش را با ذکر الهی عادت دهد، بر درجه والایی از عصمت استوار است.

پدري که خوب فرزندش را تربیت کند، او را از انحراف بازداشته و به همان اندازه که او را تربیت و تادیب نموده، به همان اندازه بر عصمتش افزوده است.

پس پدر معصوم، فرزندانش را عصمت می بخشد، همچنانکه پدر تبه‌کار، فرزندانش را تباه می سازد.

اگر اینچنین است حال افراد معمولی، پس چگونه خواهد بود حال امامان؟

قطعاً درجه عصمت امام بسیار بالاتر و بالاتر از درجه عصمت افراد معمولی است زیرا:

1- امام برگزیده از سوی خداوند است، چرا که خداوند پیامبر را بر می‌گزیند و پیامبر امام را.

2- امام در خاندان نبوت، تربیت یافته است.

3- امام بر بالاترین قله تقوا و دانش قرار گرفته است.

غیبت

مساله غیبت هم مانند مساله عصمت است، نمی‌شود آن را جدای از مساله امامت دانست یعنی اگر ب-خ-واه-یم به آن پی ببریم باید امامت را خوب درک کنیم. غیبت مربوط به امام دوازدهم، حضرت مهدی عجل الله فرجه است. و ایمان به یازده امام، ضرورت ایمان به امام دوازدهم را می‌رساند، زیرا او ف-رزن-د ام-ام-ی-ازده-م اس-ت. پ-س آگ-ربخواهد در این مطلب، جدای از امامت،

ص: 280

بحث کند، به جایی نخواهد رسید و عقلش از ادراک مطلب باز خواهد ایستاد.

و اصلاً بحث کردن درباره این مطلب با کسی که چیزی از امامت نمی داند یا آن را قبول ندارد، خود، جهالت و نادانی است بلکه همان جدالی است که هیچ نتیجه ای نخواهد داشت.

و همانا دانستن امامت، مقدمه ای است برای دانستن عصمت، و عصمت مقدمه دانستن غیبت است. پس رابطه ای قوی میان این دو مسأله وجود دارد. وانگهی نیاز امام زمان به عصمت، در حال ظهورش خیلی زیادتر است از نیاز امامان گذشته، چرا که آن حضرت با فتنه ها و هواهای زیادی در دوران مواجه خواهد شد که بی گمان، فتنه های دوران های گذشته در برابرش ناچیز است. از آن گذشته، نقشی که امام زمان در دوران خویش بر عهده دارد، نقشی است جهانی و فراگیر که نتیجه اش برخوردی همه جانبه با تمام دنیا است. پس وظیفه و مسئولیتش، مسئولیتی بین المللی و جهانی است نه منطقه ای چنان که امامان قبل از او از آن برخوردار بودند.

و پشت پرده بودن امام، اهمیت زیادی نسبت به وظیفه خطیرش دارد، چرا که وجودش در خارج محدوده زمان، او را

ص: 281

قدرتی بسیار به رودررویی و برخورد و ایستادگی و مقاومت، که در اهل زمان، وجود نخواهد داشت، می بخشد. پس او گویا از جهانی دیگر آمده است که مقیاس مادی در آنجا نیست و آنچه هست تقوا و ایمان مطلق است. و از تمام خس و خاشاک مادیات زمان به دور است، و لذا هرگز میل به دنیا و تجملاتش و زینتهای مادیش نمی کند.

و همانا اگر امام زمان در میان ما زندگی می کرد و مردم او را می شناختند، چنانکه امامان پیش از او را نیز می شناختند، ظهورش برای همگان شناخته شده بود و قطعاً دشمنانش در تلاش می شدند که او را از بین ببرند و در نتیجه نمی توانست دنیا را پر از عدل و داد کند، گو این که حالت انتظار از بین می رفت و اصلاحاتش به کندی می انجامید.

یازده امام گذشته، مردم را آماده استقبال از امام مهدی نمودند و این آمادگی، میراث جاودانی است که از خط اهل بیت باقی مانده است. پس غیبت امام مهدی معنایش غیبت خط اهل بیت نیست، چرا که این خط پیوسته باقی است و امت را آماده استقبال از آن حضرت می کند و آنها را به پیروی و تبعیت از ایشان فرا می خواند.

غیبت، مدد و کمکی معنوی است برای مؤمنین متعهد به خط اهل بیت در طول زمانها و دورانها. و اگر هر آینه امام مهدی ظهور کرده و مانند سایر امامان از دنیا رفته بود، این مدد و یآوری متوقف می شد و نسلهائی که می خواستند پس از او بیایند، از این جرعه های ایمان که از حالت انتظار برای روز رهایی از ظلم و فساد بر دست امام منتظر، بر می آید، باز می ماندند.

اگر غیبت و انتظاری نبود، پس حال مؤمنین مانند حال ربه بی چوپانی بود که هیچ امیدی به اصلاح و پیشرفتش نیست. و این همان حالتی است که آن طرف دیگر دارد، چرا که از ارزش انتظار تهی مانده و قربانی پیروی های گوناگون از حکام و گاهی از فقها و یا از گروه های سیاسی شده است.

خود نوامیدی از امکان تحول و برخورد با نیروهای مستکبر و طاغوتی زمین و حالت شکست همیشگی که گروه های اسلامی دارند و از بین رفتن اعتماد و اطمینان نسبت به حکام اسلامی که خود . در حقیقت - در راستای همان نیروهای طاغوتی قرار دارند، همه اینها ما را به این باور می کشاند که تغییر و تحولی می تواند، این نیروها را از بین ببرد که زیر نظر رهبری ربانی است و فراتر از دایره زمان است.

امتها در طول زمان، همواره منتظر مصلحی جهانی بوده اند که آنان را رهبری کند و از دایره ظلم و ستم و بردگی به دایره عدل و عزت و آزادی بکشاند.

پس اگر امت معاصر، این انتظار را هم نداشته باشد، چه برایش می ماند؟!

ما هرگز ارزش انتظار را نمی توانیم درک کنیم، جز این که حال کسی که از این ارزش به دور است را، بدانیم.

ما هرگز این ارزش را درک نخواهیم کرد، جز این که مقدار زبانی که در صورت نبودن این ارزش، وارد می آید، درک کنیم.

نهضتها هرگز به پیروزی نمی رسند جز با کمک افرادی بسیج شده و آماده به خدمت که تا مصلح جهانی قیام کند و ظهور نماید، از این افراد یاری بطلبند تا وظیفه و مسئولیت خویش را به اتمام برسانند. ولی اگر آن مصلح رهایی بخش، ظهور کند و مردم را به خواب فرو رفته بیاورد، چه می تواند برای آنان بکند؟ و چگونه می تواند نقش فعال خود را انجام دهد؟

و این تفاوت میان کسانی است که انتظار امام را می کشند، و کسانی که منتظرش نیستند.

آنان که به انتظارش نشسته اند، بسیج شده و آماده اند.

و آنان که در انتظارش نیستند، به خواب رفته و غافل اند.

آنان که منتظرند، همواره در پی اصلاح اوضاع فاسدند.

و آنان که منتظرش نیستند، خوارند و تسلیم اوضاع موجود.

و بر اساس انتظار بود، که انقلاب اسلامی ایران بر پا شد و به پیروزی رسید.

و بر اساس عدم انتظار بود که نیروی باطل تقویت شد و روح انقلاب (در میان مخالفین انتظار) کشته شد.

بی گمان اگر تئوری انتظار در میان تمام مسلمین حکمفرما بود هرگز دولتمداران دیروز و امروز نمی توانستند مسلمانان را اینچنین تحت فشار قرار دهند و بر آنان چیره شوند. اصلاً این حاکمان نمی توانستند ادامه حیات دهند اگر وعاظ السلاطین نیامده بودند و روایتهای وارده در مورد جماعت و ائمه را تطبیق بر آنها نکرده بودند. (1)

قطعاً ایمان به نقش اهل بیت و مسئولیت مقدسشان، انسان را به ایمان به مسأله غیبت وا می دارد. زیرا آن مقام والایی که شارع مقدس برای آنان در نظر گرفته، ویژگیهای خاصی را به ایشان بخشیده است، آنها الگوهای ویژه ای هستند، پس عجیب نیست، اگر آخرین امام ذخیره ای باشد و مسئولیتی داشته باشد که کمتر از مسئولیت پیامبران نیست.

ص: 285

1- اهل بیت چنانکه در روایات آمده است، عبارتند از: علی، فاطمه، حسن، حسین و نه امام از ذریه حسین سلام الله علیهم.

اما مسأله طول عمر امام، این خود یکی از مسائلی بود که مدت‌ها خواب را از دیدگانم ربوده بود و نتوانستم راه حلش را بیابم مگر وقتی که متوسل به آیات قرآن شدم، پس در قرآن شواهد زیادی یافتم که خبر از معمرین می دهد.

داستان حضرت نوح را یافتم که 950 سال، امتش را دعوت می کرد. (1)

داستان صاحب قریه را خواندم که خداوند صد سال او را کشت و سپس زنده اش کرد. (2)

داستان یاجوج و ماجوج را خواندم که همچنان از روزی که سد بر آنان ساخته شد، در حال غیبت زندگی می کنند. (3)

داستان اهل کهف را یافتم که سیصد سال در کهفشان ماندند، آنگاه دوباره برانگیخته شدند. (4)

شاید گفته شود که عمر نوح نمی تواند مورد استدلال باشد زیرا او پیامبر بود و مهدی پیامبر نیست، پس نمی شود حضرت مهدی را با حضرت نوح مقایسه کرد؟

این سؤال دلیل نادانی نسبت به نقش اهل بیت و مقامشان است ولی بهر حال ما بنا نداریم مقایسه ای میان مقام نوح و مقام مهدی کنیم بلکه این استدلال فقط به خاطر پذیرفتن امکان

ص: 286

1- از این احادیث است: "هر که به اندازه یک وجب باجماعت اختلاف داشته باشد، و بمیرد، مرگش مرگ جاهلیت است، و هر که بمیرد و در گردش بیعت نباشد، مرگش، مرگ جاهلیت است. و هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مرگش مرگ جاهلیت است. در اینجا پیامبر بین امام و جاهلیت، به عنوان دو طرف مخالف یکدیگر، مرتبط ساخته است، یعنی هر که پیروی از امام کند، داخل در محیط اسلام است و هر که پیروی نکند، داخل در دایره جاهلیت است، گویا پیامبر امام را ملاک قرار داده است که تنها پیروی از او، پیروی از اسلام است. و از این روایت، معلوم می شود که مقصود، حاکمان نیستند، چنانکه اهل سنت ادعا می کنند، زیرا حاکمان خود در رأس جاهلیت قرار داشتند، بلکه مقصود امام شرعی معصوم است که ائمه منحصر میشود در امامان دوازدهگانه.

2- سوره عنکبوت - آیه 14.

3- سوره بقره . آیه 259.

4- سوره کهف - آیه 98-94.

طول عمر است و این مطلب، خیلی روشن است ولی در هر صورت لازم به دانستن است که نقش امام مهدی در آخر الزمان خیلی مهم تر و به مراتب عظیم تر از نقش حضرت نوح است در زمان خویش.

البته شباهتی میان نقش حضرت نوح و حضرت مهدی و شرایط قیامشان وجود دارد. دعوت حضرت نوح در آغاز پیدایش بشر و دعوت حضرت مهدی در پایان دوران بشر است، و هر دو قرن‌ها زندگی کرده اند.

کسی که داستان صاحب قریه را با دقت مطالعه کند، به این نتیجه دست می‌یابد. این داستان یک منظور بیشتر شاید نداشته باشد و آن به اثبات رساندن اعجاز الهی در محیط مرگ و بعثت.

زیرا صاحب قریه، تعجب کرد از شهر خراب شده ای که تمام ساختمانهایش ویران گشته است و بعید دانست که خداوند این شهر را دوباره زنده کند؛ پس خداوند روحش را قبض کرد و تا یکصد سال مرده بود تا این که به او فهماند که میراندن و زنده کردن برای او تفاوتی ندارد. قطعاً صاحب قریه خودش اولین و آخرین استفاده کننده از این حادثه است، چرا که در جامعه اش هیچ تأثیر اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی ندارد و فقط ابعادش منحصر

می شود، در بعد عقائدی. خداوند برای این که قدرت خود را ثابت کند، چنین کاری را بر سر صاحب قریه در آورد. پس اگر خداوند فقط به خاطر اثبات قدرت الهیش یکصد سال، مردی را می کشد و سپس او را زنده می کند، سزاوار نیست که عمر امامی را طولانی کند که بالاترین نقش را در آینده اسلام و بشریت ایفا خواهد کرد؟! و اگر خدای متعال یا جوج و مأجوج را صدها سال زنده نگه داشت تا در آخرالزمان خارج شوند و فساد در زمین بکنند، آیا سزاوار نیست مهدی موعود را چند صد سال زنده نگه دارد تا زمین را از فساد و ظلم، پاکسازی کند و امور جهان را اصلاح نماید؟! (1)

و اگر به امر خداوند، اهل کهف، سیصد سال می میرند، سپس زنده می شوند، و هیچ هدفی برای آن کار، جز اظهار قدرت و اعجاز الهی نمی باشد، چرا که این جوانان هیچ نقشی را در دعوت ایفا نکردند، نه این که جامعه نخستین را در دین خدا وارد کردند و نه جامعه ای که در آن زنده شدند را متحول ساختند، زیرا جامعه با ایمانی بود، آیا سزاوار نیست این معجزه الهی در مورد حضرت مهدی اعمال شود که دین خدا را در کره زمین، اعلام خواهد کرد؟ و اگر خداوند عمر ابلیس را - که الگوی شر و بدی است. تا

ص: 288

قیام قیامت (یا تا روز موعود) طولانی می گرداند، آیا سزاوارتر نیست که عمر مهدی را - که خود بارزترین الگوی خیر است - تا آخرالزمان نگه دارد؟

و این که خداوند می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (1) خداوند رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان ظاهر سازد؛ این آیه دلالت مهمی برای آینده دارد. زیرا اسلام - که دین حق است - در هیچ وقت و هیچ زمانی بر تمام ادیان نمایان نگشت و غالب نشد؛ نه در زمان حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و نه پس از آن حضرت، پس معلوم است نیرویی از سوی خدای سبحان ظاهر خواهد شد که ظهور و بروز اسلام را در زمین و بر تمام ادیان، محقق خواهد ساخت یعنی جز اسلام، هیچ دینی باقی نخواهد ماند. و بی گمان کسی کاندیدای این نقش مهم جز حضرت مهدی نیست.

آیا این هدف والا دلیلی نیست برای طول عمر حضرتش؟

بهر حال، با وجود این نتیجه گیریها، همواره در ذهنم این سؤال پیش می آمد: چه لزومی دارد که خداوند حضرت مهدی را در طول این قرنهای زنده نگه دارد، با این که خود توانا است که از مردم

ص: 289

1- رجوع کنید به سوره توبه، فتح و صف.

آن زمان، مردی را برانگیزاند تا آن نقش را ایفا کند و دین را غالب بر سایر ادیان نماید؟ آیا بهتر نیست...؟!

با نخستین دیدگاه پژوهشگرانه در وضعیت گذشته و حاضر اهل سنت به من گوشزد می کرد که این سؤال از اصل، مردود است و اصلاً قابل پاسخ دادن نیست، چرا که این آقایان معتقدند که مهدی، اهل همان زمانی خواهد بود که در آن ظهور می کند، یعنی هنوز زاده نشده است او علی رغم چنین عقیده ای، هیچ اثری از این عقیده در میانشان دیده نمی شود، پس هیچ حکمتی در ظهور و پیدایشش نیست. آری اینها خواباند و در حال غفلت، و هیچ خبری از مهدی ندارند، گویا او ابداً ظهور نخواهد کرد! و برخی نیز در ظهورش تردید کرده و روایات وارده درباره اش را انکار نمودند.

مگر نه این است که اگر کسانی منتظر قدم مهدی هستند، باید آمادگی برای ظهورش داشته باشند و بشارت به قدمش بدهند و اعلام تبعیت و پیروی از او بکنند. ولی وضعیتشان درست به عکس این است، زیرا چنان که گفتیم آنها همچنان به خواب غفلت فرو رفته اند، گذشته از این که حامی را تأیید و پشتیبانی می کنند که دشمن مهدی اند، و بدینسان تلاش در کوبیدن خط و سیرش دارند.

ص: 290

چنین قومی با این گذشته و حاضرشان، روا نیست که حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در میان اینان ظهور کند، چرا که اوضاعشان چنین نویدی نمی دهد که یک شخصیت بزرگی مانند حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در میانشان پدید آید. و اگر ظهور کند، زیر سؤال خواهد رفت. و شاید همین علت پیدایش شخصیت‌های زیادی در میان آنان باشد که همه ادعای مهدی بودن میکنند و به زودی دروغشان برملا می گردد. پس نه اینان قوم مهدی اند و نه این وضعیت قیام و ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است؟

پس حال که حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قطعاً از اینان نیست،

و حال که قطعاً مهدی باید این نقش مهم و سرنوشت ساز را که مشابه با نقش حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و سلم است، ایفا کند، باید چنین شخصیتی، انسانی برگزیده و از گروهی ویژه انتخاب شده باشد.

و باید خارج از دایره این زمان باشد، چرا که او آخرین سلاله از گروه برگزیده - اهل بیت است و خداوند او را زنده نگه داشته تا آن روز که قیام و ظهور نماید، و این طول عمر هم از باب اعجاز الهی است و هم برای آزمایش امت.

- 1- رجوع کنید به الملل و النحل - ج 1 ص 30.
- 2- رجوع کنید به روایات وارده در باره حکام.
- 3- صحیح مسلم ج 1452/3 و 1453 ح 5، 7، 8- کتاب الاماره - باب الناس تبع لقریش.
- 4- رجوع کنید به شرح العقيدة الطحاوية ص 493.
- 5- اهل بیت چنانکه در روایات آمده است، عبارتند از: علی، فاطمه، حسن، حسین و نه امام از ذریه حسین سلام الله علیهم.
- 6- از این احادیث است: "هر که به اندازه یک وجب باجماعت اختلاف داشته باشد، و بمیرد، مرگش مرگ جاهلیت است، و هر که بمیرد و در گردش بیعت نباشد، مرگش مرگ جاهلیت است. و هرکه بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مرگش مرگ جاهلیت است. در اینجا پیامبر بین امام و جاهلیت، به عنوان دو طرف مخالف یکدیگر، مرتبط ساخته است، یعنی هر که پیروی از امام کند، داخل در محیط اسلام است و هر که پیروی نکند، داخل در دایره جاهلیت است، گویا پیامبر امام را ملاک قرار داده است که تنها پیروی از او، پیروی از اسلام است. و از این روایت، معلوم می شود که مقصود، حاکمان نیستند، چنانکه اهل سنت ادعا می کنند، زیرا حاکمان خود در رأس جاهلیت قرار داشتند، بلکه مقصود امام شرعی معصوم است که ائمه منحصر میشود در امامان دوازدهگانه.
- 7- سوره عنکبوت - آیه 14.
- 8- سوره بقره . آیه 259.
- 9- سوره کهف - آیه 98-94.
- 10 - سوره کهف - آیه 24.
- 11- رجوع کنید به سوره توبه، فتح و مف.

پس از تشیع

اشاره

ص: 293

تشیع من در مصر از نیمه های سالهای هشتاد، و پس از آزادی از زندان، آغاز شد. آن روزها مصر آکنده از دشمنی با تشیع و ایران بود، چرا که جنگ عراق و ایران در اوج خود قرار داشت، و مصر با تمام قوا در طرفداری و پشتیبانی از عراق بسر می برد، و لذا تمام رسانه های خبری مصر علیه ایران بسیج شده بود و روزنامه ها کاملاً مجاز بودند که هر چه می خواهند علیه تشیع و ایران تبلیغ کنند. سپس وهابیت و عراق با هم و در کنار هم در مصر به تبلیغات دامنه دار خود و با زیر پوشش گرفتن روزنامه ها، مجله ها، انتشارات، شخصیت های اسلامی و گروه های انقلابی مسلمان مصری و حتی منابر و مقاله نویسان چپی و لیبرالی، ادامه دادند، و همه اینان بسیج شده بودند که شیعه و ایران و خصوصاً امام خمینی را بکوبند و بد جلوه دهند. (1)

دیده ها از هر سوی و از هر کوی بر ما دوخته شده بود.

دیدگان حکومت!

دیدگان اطلاعات و دستگاه امنیت و

ص: 295

1- مطلب را به تفصیل در کتابهایمان: حرکت اسلامی در مصر، تشیع در مصر، مصر و ایران و نبرد امنیت و سیاست دنبال کنید.

دیدگان روزنامه ها و مجلات و تبلیغات!

دیدگان سایر کشورها بویژه عراق!

و سرانجام دیدگان آمریکا و اسرائیل!

همه اینان در کمین شیعه در مصر نشسته بودند. و بالاخره ضربه های متوالی سختی بر پیکره این گروه تازه رشد یافته به خاطر نابود کردن و در نطفه خفه کردنش، فرود آمد. (1)

و همچنین دشمنی ها و کینه توزی ها علیه شیعیان و ایران در طول سالیان جنگ ادامه داشت. و چقدر عجیب بود که تا جنگ خاتمه یافت، این حمله نیز پایان پذیرفت، گویی با هم پیوند خورده بود. و از آن روز فشارهای سازمان امنیت مصر، علیه شیعیان، به تدریج کم شد.

شخصیت مصری

لازم است حال که سخن از، مرحله پس از تشیع به میان آمده نگرشی کوتاه بر شخصیت انسان مصری داشته باشم، چرا که اکنون این شخصیت نیز وارد در فرقه شیعیان شده است و می توان ادعا کرد که امروزه تشیعی مصری با شرایطی مخصوص به خود و مربوط به جامعه مصری، پدید آمده است.

من از ایجاد تغییر در شخصیت مصری، چه در سطح تشیع و

ص: 296

1- در سالهای 1987 و 88 و 89 شیعه دچار ضربه های توان فرسائی شد.

چه در سطح تسنن رنجها کشیدم، چرا که نه شیعه و نه سنی این شخصیت را نتوانستند متحول سازند.

شخصیت انسان مصری به گونه ای است که عقاید تازه رسیده را می خواهد طبق شرایط و وضعیت خودش فراگیرد، نه این که خود را طبق آن عقاید، سازش دهد. و در نتیجه یک نمونه اسلامی با اعتبارهای مخصوص مصری، ساخته می شود.

از این رو، پدیده نرمش به روشنی در نمونه انسان مسلمان مصری دیده می شود، چه آن نمونه ای که دولتی است و چه آن که مربوط به گروه های اسلامی است. هر چند در جامعه مصر، طرح خشن و هابیت پدید آمد و توانست در میان گروه های اسلامی جا باز کند ولی با این حال، این گروهها رفتار دیگری با آن داشتند که این رفتار با طبیعت انسان مصری سازگار است.

و از این روش، مستثنی نیست جز گروه های کوچکی که با اعتماد بر روش تند و هابیت، بنا را بر خشونت و برخورد با جامعه قرار داد ولی بهر حال عمر این گروه ها کوتاه بود، زیرا جامعه مصری پذیرش چنین وضعیت تندی را ندارد.

یکی دیگر از ویژگیهای طبع انسان مصری، کهنه پرستی و میل به گذشته است که این صفت نیز بر اسلام مصری حکمفرما است، مثلاً الگوهای متدین و متعهد مصری معمولاً خود را با روش

زندگی شخصیت‌های گذشته، سازش می‌دهند، و هر چه الگوی اسلامی، متعهدتر به وضعیت گذشتگان باشد، بیشتر در میان مردم مصر، تأثیر می‌گذارد. و شاید این طبع میل به گذشته، به خاطر تنفر از وضعیت موجود و تلاش بر رهایی از آن، ایجاد شده است، و شاید همین عامل پخش شدن مواد مخدر میان مردم عوام باشد که با پناه بردن به مواد مخدر، می‌خواهند، واقعیت موجود را به فراموشی بسپارند. و هر چند مشروب از مواد مخدر، به مراتب ارزان تر است ولی کمتر میان مردم معمولی، رواج دارد و این باز هم به خاطر متدین بودن مردم است. زیرا اهل مصر، تناقضی میان دینداری و مواد مخدر نمی‌بینند ولی این تناقض را میان دین و شرب خمر به روشنی مشاهده می‌کنند.

و از دیگر ویژگی‌های مردم مصر، گوشه نشینی است. ملت مصر، ملتی است منعزل و گوشه نشین که از حرکت و رفت و آمد خیلی خوششان نمی‌آید، بلکه بیشتر مایل اند در جا بزنند هر چند این کناره گیری چندان مناسب زندگیشان نباشد و آنان را از نظر رزق و روزی در مضیقه و تنگنا قرار دهد ولی بالاخره این پدیده تنها به خاطر روزی بیشتر تغییر پیدا کرد، لذا اگر هم مصریها مسافرت کنند، هیچ انگیزه ای جز کار کردن و پول در آوردن ندارند و لذا مصری را نمی‌یابیم که به خارج از کشورش مسافرت کند جز

با ویزای کار، چرا که انسان مصری هرگز به فکر بیرون رفتن از وطنش نیست مگر این که قرار داد کار رسمی داشته باشد و اجرتش را تضمین نماید و لذا هیچ وقت انسان مصری را نمی یابیم که مثلاً به یک کشور آفریقایی هجرت کند زیرا ضمانت کاری در آنجا ندارد. و حتی هنگامی که انسان مصری به خارج از وطنش - و برای کار - مسافرت می کند، تنها در محدوده کارش می اندیشد و به فکر پیشرفت در کار و تغییر وضعیت زندگیش یا دست و پا کردن تجارتی پیشرفته و یا قصد توطن کردن در کشور بیگانه نیست.

هرگز این مسائل او را مشغول نمی کند، بلکه تنها به فکر وطنش است که با دستی پر به آنجا بازگردد و خانه ای در قریه اش یا آپارتمانی در شهرش بسازد سپس به محل کار خود برگردد و کار خود را ادامه دهد.

خطرناکترین صفت از صفات انسان مصری، رنگ به رنگ شدن و تغییر ماهیت دادن است. این شخصیت با تغییر اوضاع سیاسی و اجتماعی، فوراً تغییر می کند. شخصیت انسان مصری در دوران پادشاهی غیر از دوران ناصری است و همچنین در دوران سادات مثلاً، فوراً طبق اوضاع روز، شخصیت مصری تغییر می کند و امروز باز یک شخصیت جدایی دارد غیر از شخصیت آن دوران ملت مصر خیلی سریع به سوی فساد روی می آورد و به زودی نیز

می توان او را به راه صلاح آورد. یعنی حکومتش می تواند او را بدترین و تبه‌کارترین انسانها تربیت کند، همچنانکه می تواند او را فوراً به بهترین انسانهای روی زمین تبدیل نماید.

از دیگر صفات اهل مصر اتکالی بودن است. یعنی با تکیه کردن بر دیگران و به پشتیبانی قدرتهای دیگر، زندگی کردن.

همچنان که انسان مصری در طول تاریخش تکیه بر نهر نیل دارد و در کنارش زندگی می کند، و اگر آبهای زیاد شد گشایش در روزیش پیدا می شود و اگر آبهای کم شد، به قحطی روی می آورد، بر حکومتها نیز تکیه دارد. مردم مصر آنچنان بر حاکمان خود تکیه میکنند که معتقدند همه چیز بدست آنها است و لذا چشم و گوش بسته خود را در اختیار حاکمان قرار میدهند و به امید رهایی به دست آنان هستند.

و شاید به همین علت باشد که مصریها مایل اند، کار حکومتی داشته باشند و آن را بر کارهای دیگر ترجیح میدهند زیرا بنظرشان رزق و روزی حکومت ثابت و قطعی است ولی روزی در جای دیگر ضمانت ندارد.

خلاصه "رزق" و روزی مهمترین چیزی است که ایده کلی مصری ها را نسبت به زندگی، بیان می کند. و لذا همه چیز حتی دین را خاضع برای این ایده میدانند. و هر چه با "رزق" منافات

دارد، از نظر آنان مردود و محکوم است. پس اگر روزی انسان مصری مختل شود، همه چیز نابود می‌گردد و در راه بدست آوردن آن، همه کاری ممکن است انجام دهد.

و همین اندیشه است که روح تهور در بدست آوردن روزی را نزد آنان کشته است، چرا که ممکن است این تهور باعث نابودی روزی گردد. و به خاطر همین اندیشه است که برخورد با حاکم را مردود می‌دانند.

از نظر تاریخی، معروف است که بیشتر رهبریه‌های مصر - اگر نگوئیم همه شان - از خارج آمده‌اند و گویا خود مصری‌ها برایشان حکومت کردن چندان اهمیت ندارد، فقط آنچه برایشان مهم است، بدست آوردن روزی است، پس تا وقتی که روزی می‌رسد، هیچ مشکلی وجود ندارد. انور السادات هم از همین نقطه ضعف مصری‌ها استفاده کرد، وقتی که اسرائیل را به رسمیت شناخت زیرا به مردم مصر اعلام کرد که صلح با اسرائیل کشور را به روزی و رفاه می‌اندازد و همین انگیزه بزرگ! بود که مصری‌ها را وادار به پیوند با سادات کرد و اندیشه اش را مورد تأیید قرار داد.

آنچه این عقیده را می‌پروراند (عقیده روزی و بی‌اهمیت دادن به رفتارهای حاکم) این است که ملت مصر، مخلوطی است از جنسهای گوناگونی که ریشه‌های عمیق در خود مصر ندارد. و لذا

عمق وطن پرستی مصریها اگر با دیگر ملتها مقایسه شود، بسیار ضعیف است.

دینداری مصری نیز تو خالی و قشری است و لذا به آسانی می توان مصریان را وادار کرد به بلند کردن هر شعاری اسلامی، چه از سوی دولت باشد یا از سوی گروه های اسلامی.

و همین پدیده قشری بودن باعث تجارت کردن از راه دین شد، که این نوع تجارت نیز در جامعه مصری رواج زیادی پیدا کرد.

و از همین راه شرکتهای سرمایه گذاری که تحت پوشش اسلام، متولد شده بودند، و شرکتهای سیاحتی که از راه حج و عمره نان در می آوردند، شروع به کار و سوء استفاده کردند. احزاب سیاسی نیز به خاطر جذب مسلمانان، از راه شعارهای اسلامی وارد شدند و شروع به تجارت در روادید حج از طریق عربستان کردند و از همین راه شرکتهای سیاحتی، این روادید را به قیمتهای بالا تحت عنوان "حج سیاحتی" به مردم فروختند.⁽¹⁾

بهر حال این منش های مخصوص به مصریان، دینداری آنان را نیز منقلب کرد که طبق اوضاع روز، متحول شود و گاهی هم هم رنگ سیاست حکومت در آید! و لذا علی رغم شهرت دینداری مصریان، امروزه چیزی که این مطلب را به اثبات برساند، مشاهده نمی شود. مثلاً گروه بسیار کمی از مردم مقید به خواندن نمازهای

ص: 302

1- احزاب و گروه های اسلامی در مصر، هر ساله تعداد زیادی ویزای حج و عمره از سفارت عربستان دریافت می دارد در حالی که امروزه نرخ حج سیاحتی، بیش از پنجهزار جنیه مصری است.

یومیه هستند ولی بیشتر مردم مداومت بر نماز جمعه دارند! و همه مردم عاشق زیارت خانه خدا و زیارت قبر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم و سلم) هستند، ولی محقق شدن آن، چیزی بر رفتار و کردارشان نمی افزاید، چرا که انسان کج همواره کج است و تارک الصلاة همیشه بی نماز است.

جالب است بدانید که مردم مصر زیاد تکیه بر حج و روزه دارند و بیشتر مردم به این دو فریضه دینی روی می آورند زیرا معتقدند حج و روزه، گناهان گذشته را پاک می کند پس هر گاه ماه رمضان فرا رسید، آنها خوب به عبادت و نماز و تلاوت قرآن و روزه می پردازند ولی تا ماه به پایان رسید، به حالت گذشته خود باز می گردند او حاجی که به مکه می رود نیز معتقد است که حج او تمام گناهان گذشته اش را پاک می کند و او مانند کسی است که تازه از مادر زائیده شده است!!

و حتی محبت اهل بیت که در اعماق قلوب مصریان ریشه دارد، به خاطر تاثیرگذاری حکومت است بویژه دوران فاطمیان، لذا این محبت، سطحی است و به ولایت حقیقی منتهی نمی شود. و شاید همین محبت باعث منتشر شدن روش های صوفیگری در میان مصریان بود که پس از مدتی به صورت یک گروه اسلامی

و در سطح تشیع نیز، مصریها ریشه‌هایی از گذشته دارند که تلاش کردند آن را نیز به رنگ خویش در آورند. و لذا تشعشان مانند تشیع در زمان بنی امیه است که بسیار مقید به تقیه و پنهان کردن مذهب هستند و این با واقعیت فعلی منافات دارد. و همچنین آنان تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران قرار گرفتند نه بخاطر ایمانشان به خط انقلابی بلکه به خاطر امید به تغییر مانند چنین انقلابی در وضعیت زندگیشان که حتی همین امید نیز برای آنها گران تمام شد و دولت برای این آرزو نیز بازخواستشان کرد. (2) مثلاً اندیشه امام غایب، مصریان را خیلی تحت تأثیر قرار داد چرا که این اندیشه با خواسته‌های درونیشان و آرزوی تحول از طریق دیگران، سازگار است. وانگهی حضرت مهدی قطعاً دارای یک نیروی فوق العاده است و مورد تأیید پیوسته پروردگار می باشد، پس پیرویش حتمی است. بنابر این، طبیعت نرمش و اتکالی بودن و کهنه پرستی، آنان را به سوی تشیع ممکن است سوق دهد.

همچنان که تجارت از طریق دین، در روش اهل سنت، وجود دارد، در سطح تشیع نیز، این تجارت دیده می شود. شگفت زده شدم وقتی که دیدم برخی از افرادی که خود را منسوب به تشیع

ص: 304

-
- 1- در مصر بیش از هفتاد طریقت صوفیگری معروف، غیر از طریقه‌های ناشناس وجود دارد. برخی از آنان، در بعضی از نظراتشان با شیعیان توافق دارند. بهر حال بیش از ده میلیون نفر طرفدار صوفیان هستند.
 - 2- یکی از تهمت‌هایی که به ما زدند و ما را دستگیر کردند و رژیم، ما را بعنوان گروه شیعی خمینی قلمداد می کرد، این بود که می گفتند ما می خواهیم طبق روال انقلاب اسلامی، رژیم را در مصر، تغییر دهیم.

می دانند، این تشیع را به خاطر رسیدن به آرزوهای شخصی خویش، می پروراندند.

از روزی که متعهد به خط اهل بیت شدم، و می خواستم، گناهان سالیان گذشته را پاک کنم، بر خود واجب دانستم که با هر یک از مسلمانانی که در گذشته با وی آشنایی داشتم، بحث کنم و او را نسبت به طرح و ایده اهل سنت، بدین نمایم. از این روی، با من رفتاری خشن داشتند و بدون این که به من نزدیک شوند، از دور به من سنگ می زدند. تنها افراد معدودی بودند که از این سیاست دست برداشته و به من نزدیک شدند و وقتی حقایق بر آنها روشن شد، به سوی اهل بیت روی آوردند.

و بحمدالله توانستم در مدتی کوتاه بسیاری از عناصر را از گروه های مختلف اسلامی مصر، به تشیع فرا خوانم؛ از گروه تکفیر گرفته تا جهاد و تا اخوان و حتی از گروه های سلفی. و همچنان که در ایام سنی بودم، نقش رهبری را بازی می کردم، تشیع مرا ناچار کرد که این نقش را ادامه دهم زیرا تشیع در آغاز سالهای هشتاد میلادی، تازه به میدان آمده بود و نیاز به این داشت که به مردم درست شناسانده شود.

حرکت تشیع نیاز داشت به یک پشتیبانی تبلیغاتی قوی و نیرومند که از یک سوی، تبلیغات دشمنان را خنثی کند و از سوی

دیگر، مؤمنین را رشد فکری بخشد و آنان را درست هدایت نماید.

و چون در زمینه مسائل تبلیغاتی، تجربه داشتیم، این وظیفه را بر عهده گرفتیم و توانستیم بخواست خداوند، یک، مؤسسه انتشاراتی کوچکی تحت عنوان "البدایة" تأسیس کنیم. این کار در اواخر سال 1986 انجام پذیرفت که این مرکز با همکاری و یاری برخی برادران شیعه عرب که در مصر اقامت داشتند، با مدیریت اینجانب بر پا شد و سرانجام با شرکت این مؤسسه در نمایشگاه بین المللی قاهره، در سال 1987، مایه شگفتی شیعیان و دشمنانشان بود.

بهر حال، این مرکز از سوی گروه سلفی وهابی مورد هجوم قرار گرفت و نشریات زیادی علیه آن مرکز منتشر کردند و مسلمانان را از هرگونه همکاری با آن، هشدار دادند و لزوم دوری از آن را اعلام داشتند؟

مهمترین نشریات آنان علیه مرکز، جزوه ای بود به نام "آغاز شر و خط وحشیان" که در آن جزوه، هجومی شدید علیه اینجانب چاپ شده بود، و کتابها و نوشتجات مرا که قبلاً پخش شده بود، مورد انتقاد قرار داده و با استدلالهایی واهی، می خواست مردم را قانع کند که انتشارات البدایه "از سوی ایران تغذیه می شود.

ص: 306

در هر صورت این یورش علیه "دار البدایه" از سوی گروه وهابی سلفی، دلیل پیروزی ما بود. ولی آنچه ما را زجر می داد، حمله نابخردانه و دشمنی عجیب و غریبی بود که از سوی برخی شیعیان نسبت به ما می شد که می پنداشتند این فعالیت تبلیغاتی، حرکت تشیع را در مصر تهدید می کند و باعث می شود که دعوت به سوی تشیع در نطفه خفه شود!

ولی من فکر می کردم که باید دعوتمان را آشکار کنیم، زیرا:

اولاً: - هیچ معنی ندارد که دعوت را پنهان کنیم و منتظر بهبودی اوضاع باشیم، زیرا این بدین معنی است که حرکت تشیع در گرو یک امر احتمالی قرار داده شود.

ثانیاً: - حرکت ما هیچ دشمنی با اوضاع روز یا با حکومت ندارد، و هیچ راهی نیست برای اثبات مدعایمان جز با حرکت تبلیغاتی که در حقیقت حرکتی است علنی و آشکار.

ثالثاً: - نمی توان اندیشه روبرو شدن با واقعیت ها را تأخیر انداخت و آن را گام به گام اجرا کرد زیرا تصورات هرگز در برابر سیاست گام به گام، خاضع نمی شود.

رابعاً: - آینده دعوت را نمی شود در گرو گروهی خاص یا افرادی معدود قرار داد. و هرگز آینده حرکت تشیع در مصر، وابسته به ما نیست تا اینقدر در تقه و پنهان نگه داشتن حقایق، مبالغه کنیم.

خامساً: - پیروزی‌هایی که دعوت در طول زمان به دست آورده است، از راه آشکار شدن بوده است و روپرو شدن با واقعیت‌ها بوده است نه گوشه‌گیری و کناره‌نشینی و دوری از صحنه.

و اینچنین هم شد، زیرا فعالیت گسترده تبلیغاتی ما، دشمنان را واداشت که علیه ما اعلام جنگ بکنند، و این در نتیجه، عکس‌العمل بزرگ تبلیغاتی ایجاد کرد که در حقیقت تبلیغ بزرگ به نفع تشیع بود و ما حتی تصورش را هم نمی‌کردیم.

بهر حال کتابها، مقالات، سخنرانی‌ها و مطالب زیادی علیه تشیع بر پا شد و حکومت نیز در دو سال پی در پی (89 - 1988) شیعه را مورد حمله قرار داد و دارالبدایه را منحل کرد و ما را متهم نمود که به خاطر طرفداری از ایران، علیه حکومت، فعالیت و تلاش می‌کنیم. ولی این قضیه به زودی رو شد و بی‌گناهی ما ثابت شد و چندی نگذشت که ما را رها کردند، پس از آنکه دشمنان، بزرگترین هدیه به ما مرحمت نمودند، زیرا حرکت و تبلیغات ما همگانی و زبانزد مردم شد و دایره دعوتمان گسترش بی‌سابقه‌ای پیدا کرد، و بدینسان از این محنت، باصلابتی افزون و استقامتی بیشتر و سرمایه‌ای زیادتر، خارج شدیم و هرگز این امر محقق نمی‌شد اگر

این قیمت کم را نمی پردازیم. و این است سنت همیشگی دعوتها.

و هرگز نمی شود حق را گدایی کرد و آزادی را آسان بدست آورد، که باید با فعالیت و تلاش، آن را از دیگران گرفت. و من در طول سالها تجربه این مطلب را درک کرده ام و هر خردمند با تجربه ای باید به آن معتقد باشد. برای این که بتوانیم حق خود را بستانیم و آزادی خود را در افشای عقیده مان بدست آوریم، باید آشکار در میدان باشیم و با مخالفین خود به بحث و استدلال پردازیم تا پرده شک و تردید را بدرانیم و اعتماد دیگران را به خویش محقق سازیم.

و بدینسان مهمترین دست آوردهای رودروئی تبلیغاتی در این میان، عبارت بود از:

- برطرف شدن شبهه ها نسبت به تشیع نزد بسیاری از فرهنگیان و روشنفکران مصری از گروه های اسلامی و دیگران.

- جذب شدن بسیاری از مردم بسنوی خط اهل بیت.

- گستردگی انتشار کتابهای شیعیان

- کشش بسیاری از عناصر به مکتب تشیع.

- تغییر دیدگاه حکومت و سازمان امنیت نسبت به تشیع.

و قطعاً چنین دست آوردهایی بدست نمی آمد، اگر ما

همچنان مخفیکاری می کردیم و اعتماد مردم نیز به ما جلب نمی شد.

پس از انحلال "دارالبدایه"، بنیاد دیگری را به نام "دارالهدف" تأسیس کردیم که همچنان ادامه دارد و هر سال در نمایشگاه بین المللی کتاب قاهره شرکت می کند، و در حقیقت مرکز تبلیغاتی شیعیان در مصر به شمار می رود.

باز هم اظهار تأسف می کنم که برخی از شیعیان علیه این بنیاد نیز جبهه گرفتند و عامل وقفه ای کوتاه در فعالیتهايش، برای مدت زمانی شدند، و این در حالی بود که دولت از آغاز پیدایش این بنیاد - سال 1989 - تاکنون، هیچ مخالفتی اظهار نداشته است؟

بهر حال، چون من رودرروی دولت و گروه های اسلامی و سایر گروه های سیاسی، ایستادم و مقاومت کردم، سازمان امنیت پیوسته مرا زیر نظر گرفته، و به عنوان شخصیت شماره یک شیعیان به حساب می آورد، و از این هم فراتر رفته مرا وابسته ایران در مصر می داند و چنین تبلیغ می کند که من به نفع اطلاعات و امنیت ایران، همکاری می کنم (جاسوس ایران هستم)!

البته این موضعگیری دولت نسبت به من بی حساب هم نیست بلکه بازگشتش به تاریخ گذشته من و همکاری با حرکت اسلامی و ارتباط با گروه های اسلامی و فعالیت گسترده ام در

سالهای هفتاد و هشتاد میلادی است، به علاوه این که بیش از سه سال در زندان بسر برده ام.

بحمدالله توانستم با سازمان امنیت به بحث و گفتگو پردازم تا شک و تردیدشان نسبت به من شکسته شود و شبهه ارتباط با ایران محو گردد. چرا که دولت بر این باور بود که ایران پشتیبان شیعیان مصر است و ما ثابت کردیم که این مطلب، عاری از صحت است و چنین امری، وجود خارجی ندارد. (1)

و همچنان که با سازمان امنیت به گفتگو می پرداختیم، با گروه های سیاسی مانند مارکسیستها و ملی گرایان و ناصریستها نیز بحث و گفتگو می کردیم. بهر حال این گروه ها به این نتیجه رسیدند که ایدئولوژی تشیع، با واقعیت های موجود، سازش بیشتری دارد و در برابر رویدادها، بیشتر مقاومت می کند و سرانجام، تشیع اسلام دیگری را عرضه می دارد غیر از اسلام هر اس انگیز و وحشت زایی که آن گروه های سلفی عرضه می دارند، و گروه های سیاسی با آن سخت در ستیزند.

در هر صورت، این گفتگوها به اینجا منتهی شد که گروه های سیاسی موجود، موضعگیری مسالمت آمیزی نسبت به تشیع پیدا کردند و کتابهای شیعیان را مورد استقبال قرار دادند و از ما درخواست کردند که در کنفرانسها و نشست های خود، با آنان

ص: 311

1- سازمان امنیت معتقد بود که ایران پشت سر گروه های اسلامی است، و رویدادها و حوادث عکس این تصور را به اثبات رساند. رجوع کنید به کتابمان مصر و ایران.

این برخوردهای فرهنگی و گفتگوهای سازنده با گروه‌های گوناگون، نه تنها شیعه را معرفی کرد و شبهه‌ها را نسبت به طرح تشیع زدود، بلکه به نفع جمهوری اسلامی نیز واقع شد، و سیاست جمهوری اسلامی را در برگرفت.

امروز در سراسر مصر بویژه در میان فرهنگیان، سخن از جمهوری اسلامی ایران به میان می‌آید، تا آنجا که بحث در باره تشیع به معنی بحث در باره ایران است، و سخن از ایران گفتن، یعنی در باره تشیع حرف زدن.

امروز در ذهن انسان مصری با فرهنگ، به ثبوت رسیده است که رابطه‌ای قوی و سرنوشت ساز میان ایران و تشیع، نه تنها در سطح مصر، بلکه در سطح تمام جهان، وجود دارد. از این روی، در تمام بحثهای مربوط به تشیع، بحث از ایران، خودنمایی می‌کند.

و به خواست خداوند، توانستیم بسیاری از شبهه‌ها و اندیشه‌های غلطی که در ذهن روشنفکران مصری نسبت به ایران بود، برطرف نماییم. (1)

یادم نمی‌رود که یکی از اندیشمندان روزی به من گفت: در این زمینه، باید پوزش ما را بپذیرید زیرا چندان اطلاعات درستی راجع به ایران نداریم، گو این که پیوسته تبلیغات منفی و مستمر،

ص: 312

1- مسافرت‌هایم به خارج از کشور بویژه ایران، و برخوردم با شخصیت‌های مختلف شیعیان، بر سرمایه فکریم افزود و مرا کمک کرد تا وجهه واقعی و نمای حقیقی جمهوری اسلامی را به اندیشمندان مصری منتقل سازم.

نسبت به ایران وجود دارد، و بلندگوهای مخالف، همواره علیه ایران، تبلیغ می کنند.

حق این است که دعوت به سوی تشیع در مصر، تنها و تنها به برکت اهل بیت علیهم السلام پیش می رود وگرنه هیچ امکانات و برنامه های سودمندی برای پیشبرد این نقش تبلیغاتی - که همواره در حال پیشرفت است - به چشم نمی خورد. و نه تنها یک پشتوانه ثابت و رهبری قدرتمندی برای تشیع وجود ندارد، بلکه از نظر کتاب نیز، واقعاً کمبود دارد و تنها جایگاهی که منبع اصلی کتاب به شمار می آید، نمایشگاه کتاب است که سالی یک بار برگزار می شود، و تنها روزنه ای است برای تبلیغ کتابهای تشیع.

انجمن شیعیان

پیشرفت و دامنه دار شدن تبلیغات و دعوت بسوی تشیع در استانهای مختلف مصر، تشکیل یک انجمن برای شیعیان را .

ضروری و لازم می دانست. از این روی، اندیشه تشکیل انجمن تشیع را مطرح کردیم و مورد قبول همگان قرار گرفت، سپس

ص: 313

گامهای لازم برای عملی ساختن آن برداشتیم. (1)

و به خاطر همگامی با واقعیت موجود و طرز تفکر اهل مصر نسبت به تشیع و حساسیت دستگاه حاکم و سازمان امنیت نسبت به فعالیت اسلامی بویژه فعالیت شیعیان، چار چوب این انجمن و فعالیتهایش را منحصر در امور اجتماعی دانستیم، و اینچنین، اهداف آن را اعلام کردیم:

- انجمن تمام مؤمنین را در سراسر استانهای مصر در بر می گیرد، و سخنگوی رسمی آنان در همه ادارات رسمی و غیر رسمی به شمار می آید.

- ایجاد رابطه میان مؤمنین و همکاری در مسائل گوناگون اجتماعی.

- تأسیس مساجد و مراکز مذهبی.

- انتشار روزنامه ای که سخنگوی انجمن باشد.

- برپائی کتابخانه های عمومی عام المنفعه.

- برپائی و بزرگداشت مناسبتهای اسلامی.

- تأسیس صندوق خمس و زکات.

- انتشار کتابها و بحثهایی که خط اهل بیت علیهم السلام را برای مردم شناسایی و معرفی کند.

ص: 314

1- مجله کثیر الانتشار مصری روز الیوسف " خبر تأسیس انجمن تشیع. مصری را منتشر کرد. لازم به ذکر است که این مجله، قبلاً- نیز مطالبی راجع به تشیع در مصر، منتشر کرده بود که این هم به خاطر تماس با ما بود.

- به راه انداختن کاروانهای حج و زیارت عتبات مقدسه.

این انگیزه ها و اهداف انجمن بود که آن را فقط یک بنیاد اجتماعی قلمداد می کند و معلوم می شود هیچ برخورد سیاسی ندارد. و اینچنین انجمنی، فعلا با اوضاع مردم مصر بیشتر سازش دارد.

باز هم در اینجا اظهار تأسف میکنم که برخی از شیعیان، موضعگیری خوبی نسبت به انجمن نداشتند، و شاید علتش همین باشد که انسان مصری بهر حال، بیشتر به سازشکاری و ملایمت روی می آورد و از هر گونه برخوردی هراس دارد. و همچنین حالت یأس و نومیدی که جزء کیان و شخصیت انسان مصری است، برخی از شیعیان را وادار به گوشه نشینی و دوری از مردم و در نتیجه مخالفت با اصل تاسیس انجمن واداشت.

امروزه در میان شیعیان مصری، بسیاری از ثروتمندان وجود دارند که می توانند خدمات قابل توجه و ارزنده ای نسبت به تبلیغات تشیع انجام دهند و آن را به پیش ببرند ولی متأسفانه خود را کنار کشیده اند، گویی این امر هیچ ارتباطی با آنان ندارد، و این نیز در حقیقت، برگشتش به ماهیت و طبیعت انسان مصری است که فقط می خواهد گلیم خود را بیرون بکشد! ولی من این معنی را به

ص: 315

هیچ وجه نمی پذیرم. معقول نیست که پس از سالها رنج در میان اهل سنت و آن تجربه طولانی که مرا از سنی بودن، به تشیع رساند؛ همه را نادیده بگیرم و در صف نظاره کنندگان باشم که فقط نقش بیننده را به خود بگیرم و هیچ فعالیتی انجام ندهم!

اینجا بود که تصمیم گرفتم، راه تألیف و نشر و تبلیغ را دنبال کنم و هر چه در توان دارم، در طبق اخلاص بگذارم، و دفاع از خط اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نمایم و این خط را تا آخر، دنبال و پشتیبانی کنم و خس و خاشاکها را از میان بردارم و همت و غیرت را در نفوس مؤمنین برانگیزانم تا این دعوت مقدس را همواره دنبال کنند و تبلیغ نمایند. [\(1\)](#)

1- در دوران اشغال کویت، کتاب "حركة آل البيت في مصر" از سوی اینجانب منتشر شد. پس از آن کتاب الشیعة في مصر" را منتشر کردیم و همچنین کتاب عقائد السنه و عقائد الشیعه و این بحثی مقارنه ای است، و همچنین نوشته های دیگری نیز در این زمینه، منتشر کردیم.

- 1- مطلب را به تفصیل در کتابهایمان: حرکت اسلامی در مصر، تشیع در مصر، مصر و ایران و نبرد امنیت و سیاست دنبال کنید.
- 2- در سالهای 1987 و 88 و 89 شیعه دچار ضربه های توان فرسائی شد.
- 3- احزاب و گروه های اسلامی در مصر، هر ساله تعداد زیادی ویزای حج و عمره از سفارت عربستان دریافت می دارد در حالی که امروزه نرخ حج سیاحتی، بیش از پنجهزار جنیه مصری است.
- 4- در مصر بیش از هفتاد طریقت صوفیگری معروف، غیر از طریقه های ناشناس وجود دارد. برخی از آنان، در بعضی از نظراتشان با شیعیان توافق دارند. بهر حال بیش از ده میلیون نفر طرفدار صوفیان هستند.
- 5- یکی از تهمت هایی که به ما زدند و ما را دستگیر کردند و رژیم، ما را بعنوان گروه شیعی خمینی قلمداد می کرد، این بود که می گفتند ما می خواهیم طبق روال انقلاب اسلامی، رژیم را در مصر، تغییر دهیم.
- 6- سازمان امنیت معتقد بود که ایران پشت سر گروه های اسلامی است، و رویدادها و حوادث عکس این تصور را به اثبات رساند. رجوع کنید به کتابمان مصر و ایران.
- 7- مسافرتهایم به خارج از کشور بویژه ایران، و برخوردیم با شخصیت های مختلف شیعیان، بر سرمایه فکریم افزود و مرا کمک کرد تا وجهه واقعی و نمای حقیقی جمهوری اسلامی را به اندیشمندان مصری منتقل سازم.
- 8- مجله کثیرالانتشار مصری روز الیوسف " خبر تأسیس انجمن تشیع

مصری را منتشر کرد. لازم به ذکر است که این مجله، قبلاً نیز مطالبی راجع به تشیع در مصر، منتشر کرده بود که این هم به خاطر تماس با ما بود.

9- در دوران اشغال کویت، کتاب "حركة آل البيت في مصر" از سوی اینجانب منتشر شد. پس از آن کتاب الشیعة في مصر را منتشر کردیم و همچنین کتاب عقائد السنه و عقائد الشیعه و این بحثی مقارنه ای است، و همچنین نوشته های دیگری نیز در این زمینه، منتشر کردیم.

ص: 318

اگر عثمان قرآن ها را نسوزانده بود، بنی امیه وجودی نداشتند.

ص: 319

بسیاری از متن های قرآنی مرا به حیرت و شگفتی واداشت ، و در میان کتابهای تفسیر، نتوانستم راه ح-ل-ی-ب-رای آن ش-گ-ف-تیهام بیابم .

بالاترین متنی که مرا به اندیشه و تفکر واداشت ، آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» بود .

زیرا این آیه را یافتم که در میان آیات م-خ-صوص زنان پیامبر در سوره نساء جا داده شده است و این به معنای مخفی نگه داشتن حقیقت اهل بیت است ، و شاید موضع اهل سنت را تقویت کند که معتقدند زنان پیامبر نیز جزء اهل بیت اند! و از س-وی-دی-گ-ر، ای-ن-م-طلب شك برانگیزاست زیرا قرآن در سوره تحریم برخی از همسران پیامبر ران-ك-وه-ش-ك-رده است و این نکوهش اشاره به این است که اینان ، مقصود از آیه تطهیر نیستند، و افرادی که منظور نظر آیه است ، کسانی دیگرند.

از اینجا بود که در ترتیب و تدوین قرآن ، نیز شك کردم زیرا معتقدشدم برخی از اصحاب ، در اینجا ن-ی-ز-خ-واس-ت-ه-اند، شخصیت و مقام اهل بیت و نقش آنان را پشت پرده نگه دارند .

و اهل سنت نیز

ص: 321

بر همین منوال به تفسیر قرآن پرداختند، خصوصاً آیات مربوط به اهل بیت را که طبق هوای خود تفسیر نمودند.

و بدینسان تحقیق من در تاریخ قرآن، یکی از عواملی بود که مرا در ایده و طرح اهل سنت، به تردید می انداخت. و اینک خلاصه ای از تحقیقم را یاد آور می شوم:

جمع قرآن

از زمان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) تا دوران عثمان، قرآنهاى زیادی در دست اصحاب بود، و هیچ یک از اصحاب یا حتی خلیفه اول و خلیفه دوم اعتراضی در مورد این قرآنها نداشتند، تا این که عثمان سر کار آمد و دستور داد تمام قرآنها را بسوزانند و فقط قرآنی که خود جمع آوری کرده بود، در دسترس باشد. سئوالی که خود نمایی می کند این است: چرا عثمان این کار را انجام داد؟ و آیا این کار واقعا اختلاف ها را از میان برد و وحدت امت را حفظ کرد یا نه؟

اگر به این مطلب معتقد شویم، معنایش این است که عثمان آغازگر اختلافها بود، و اما ابوبکر و عمر، هیچکدام در این زمینه فعالیتی نداشتند، ولی این امر اشاره به مسائل دیگری دارد.

ص: 322

مشهور است نزد اهل سنت که عثمان، مسلمانان را بر یک قرائت متحد نمود و قرائتهای دیگر را منع کرد.

ولی این تفسیر، ناتمام است زیرا احادیث صحیحی ای نزد اهل سنت وجود دارد که قرائتهای هفتگانه قرآن را می پذیرند و تا امروز به آن معتقدند. پس اگر عثمان قرائتهای دیگر را منع نمود و امت را مجبور به یک قرائت کرد، چرا قرائتهای دیگر تا امروز مانده اند؟

و آیا این کار عثمان مخالفت آشکار با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) نیست که می فرماید: "قرآن بر هفت حرف (قرائت) نازل شده است، پس هر چه می توانید از قرآن بخوانید (1)"

اینک شبهه دیگری درباره موضوع قرائتها مطرح می شود و آن این است که: اگر رسول خدا اجازه داده است که قرآن را با هفت حرف مختلف (یعنی هفت قرائت) بخوانند، پس این خود مبری است بر نبودن هیچ اختلافی، ولی چون واقعا اختلاف بوده است، پس معلوم می شود مسئله قرائتها یک مسئله اجتهادی است که نصی در آن رسیده است.

و حق هم این است که تردید زیادی نسبت به احادیث مربوط به قرائتها چه از نظر سند و چه از نظر متن وجود دارد. و

ص: 323

1- ر. ک. بخاری - ج 6/288 کتاب فضائل القرآن. باب انزل القرآن علی سبعة احرف.

اختلاف آشکاری میان اهل تفسیر درباره این قرائتها هست که آیا این قرائتها توفیقیه است یا اختیاریه. و این اختلاف دلیل است بر این که هیچ نصی در این زمینه وارد نشده است. (1)

از اینجا می توان گفت که مسئله قرائتها، مطلب مهمی نبوده است که عثمان را وادار به سوزاندن قرآنها کرده، بلکه علت دیگری وجود دارد. این شبهه مرا وادار کرد که به گذشته باز گردم و جمع قرآن را با تحقیق بیشتری بررسی کنم، چرا که روایات دلالت دارد بر این که عمر، ابوبکر را وادار کرد که قرآن را جمع آوری کند.

بخاری نقل می کند که عمر به ابوبکر گفت: در نبرد یمامه، بسیاری از قرآن کشته شدند، و من هراس دارم که در جای دیگر نیز قراء به قتل برسند، و بسیاری از آیات قرآن از بین برود.

لذا پیشنهاد میکنم که دستور بدهی قرآن را جمع آوری کنند: ابوبکر گفت: چگونه کاری بکنیم که رسول الله انجام نداده است؟ عمر گفت: به خدا این کار خوبی است. ابوبکر گوید: و پیوسته عمر مرا یاد آور می شد تا خداوند قلبم را بر این کار گشود و نظرم، با نظر عمر، مطابقت کرد. (2)

از این روایت، نتیجه می گیریم که :

ص: 324

-
- 1- ر. ک. فتح الباری، شرح البخاری - ج 9 ص 23
 - 2- ر. ک. بخاری - ج 6 / 225 کتاب فضائل القرآن - باب جمع القرآن.

- پیامبر امت را رها کرد در حالی که قرآن فقط در سینه های مردم بود.

- به خاطر جنگ یمامه، قرآن تهدید به نابودی شد!

- ابوبکر اهمیتی به این امر نمیداد.

- عمر، ابوبکر را به اهمیت و ضرورت این امر یادآورشده.

- ابوبکر استدلال کرد که پیامبر این کار را انجام نداده است.

- عمر در این امر، بسیار پافشاری کرد.

این نتیجه گیری ها تاکید بر یک نکته دارد و آن این که پیامبر در مسئولیتش -والعیاذ بالله - کوتاهی کرد و قرآن را نامرتب میان سینه ها رها کرد تا جایی که ممکن بود قرآن از میان برود! و این بی گمان تهمت زدن به پیامبر به کوتاهی در امر رسالت است؟ ولی با بررسی روایت ها از زبان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) ثابت می شود که قرآن در زمان آن حضرت جمع آوری شده، و گروهی از مشهورین اصحاب، کاتبان وحی بوده اند که یکی از آنان حضرت علی علیه السلام است. و بسیاری از روایات از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) وارد شده که امت را تشویق به تمسک جستن به قرآن و اصرار بر خواندن قرآن و اهمیت دادن به

ص: 325

بنابر این، شبهه کوتاهی کردن آن حضرت، بکلی از میان می رود، ولی شبهه دیگری به میان می آید و آن موضع ابوبکر و عمر نسبت به قرآن است. پس حال که قرآن وجود داشته و جمع آوری شده بوده، چرا عمر اصرار بر جمع و گردآوری آن دارد و به قضیه نبرد یمامه، متوسل می شود؟

این که ابوبکر به مسأله جمع قرآن، اهمیت نداده است، معلوم می شود که مقصود از جمع قرآن، مطلب دیگری است. و اگر مطلب مربوط می شد به آینده قرآنی که پیامبر آن را در میان مردم می گذارد، ابوبکر لحظه ای درنگ روا نمی داشت، زیرا این مسأله تردید ندارد و نیازی هم ندارد که کسی یاد آورش شود چه رسد به این که اصرار ورزد. ولی معلوم می شود، انگیزه از گردآوری قرآن چیز دیگری است.

و اصلاً معقول نیست که ابوبکر، از زید بن ثابت بخواهد که قرآن را جمع کند و به او بگوید: تو جوان خردمندی هستی و مورد تهمت قرار نگرفته ای و در زمان پیامبر، از نویسندگان وحی بوده ای، پس در پی جمع آوری قرآن باش! و او نیز گوید که: قرآن را از لیفه های درخت خرما و پوست حیوانات و از سینه مردم

ص: 326

1- از جمله این روایتها سخن رسول گرامی اسلام است که فرمود: "بهترین شما کسانی هستند که قرآن را فرا گرفته و به دیگران یاد دادند. و سخنش با ابن عمر که به او فرمود: "در چند روز قرآن را می خوانی؟" و تأکید حضرتش بر قرائت و تلاوت قرآن ملاحظه کن حدیث ثقلین را: کتاب الله و عترتی.

جمع آوری می کردم تا این که آخر سوره توبه را فقط نزد ابو خزیمه انصاری یافتیم، و نزد کسی دیگر آنرا نیافتیم! و بدینسان قرآنها نزد ابوبکر بود تا این که از دنیا رفت، سپس نزد عمر بود و پس از عمر، نزد حفصه دختر عمر! (1)

بی گمان چنین گردآوری قرآن، انسان را به شک و دودلی می اندازد. شاید برخی از آیات فراموش شده و یا جا به جا شده باشد؛ چرا که بشر آن را جمع کرده است. و لذا می بینیم که برای اثبات صحت آیه، دو شاهد می آورند! (2)

سرانجام، در این روش گردآوری، بدست می آید که:

- تنها زید دنبال جمع آوری قرآن بوده است.

- آیات قرآن در میان لیفههای درخت خرما و پوست حیوانات و سینه مردم، پراکنده بوده است.

- آخر سوره توبه فقط نزد یک نفر (ابو خزیمه) بوده.

- قرآن پس از گردآوری در اختیار ابوبکر، سپس عمر و پس از او حفصه بوده.

اینک چنین سؤالهایی نیز خودنمایی می کنند:

آیا کافی است فقط زید بار سنگین جمع آوری قرآن را بر عهده گیرد؟

ص: 327

1- ر. ک. به بخاری - ج 225/6 کتاب فضائل القرآن - باب جمع القرآن.

2- ابوبکر و عثمان دو شاهد بر آیاتی که اختلاف در آنها بود، می گرفتند. ر. ک. به فتح الباری - ج 9- کتاب فضائل القرآن.

چرا ابوبکر یا عمر خود این وظیفه مهم را عهده دار نشدند؟ چه معنی دارد که آخر سوره توبه فقط نزد خزیمه باشد؟ آیا این بدان معنی است که آیات قرآن، تقسیم بر اصحاب می شده و لذا برخی از آیات نزد بعضی از اصحاب بوده، بی آنکه نزد دیگران باشد؟

چرا ابوبکر و عمر چیزی از این قرآن حفظ نکرده بودند؟

چرا ابوبکر قرآن را پس از جمع آوری نزد خود نگه داشت و آن را در میان امت منتشر نساخت؟

چرا عمر همان سیاست را دنبال کرد؟

چه معنی دارد که قرآن سرانجام نزد حفصه نگهداری شود؟

نقش امام علی در این برنامه ها چه بوده است و چرا این نقش کاملاً نادیده گرفته می شود با این که خود از نویسندگان وحی است؟

به چنین روایتی معتقد شدن، معنایش این است که گردآوری قرآن، هدفی جز نگهداری آن بوده، چرا که هرگز در آن دوران بین مردم منتشر نشده است (همانگونه که روایت می گوید) و امت اسلامی از این همه تلاشی که در زمینه جمع قرآن شده بود، هیچ استفاده ای نکردند و قرآن را اصلاً ندیدند! و این خود ممکن بود که

ص: 328

به یک انقلاب و برخورد با ابوبکر بیانجامد که قرآن را نزد خود احتکار کرده بود. ولی هیچ تاریخ از این برخورد سخن نمی گوید؟ علتش هم مانند آفتاب روشن است، چرا که قرآن در میان مردم بود و نزد بسیاری از اصحاب بطور کامل، وجود داشت.

بنابراین، معلوم می شود که جمع قرآن توسط ابوبکر، نحوه خاصی بوده و خط ویژه ای را دنبال می کرده است. از اینجا است که باید نقش واقعی عثمان را در مورد جمع آوری قرآن، درک کنیم.

فقه‌های اهل سنت روایت کرده اند که وقتی عثمان می خواست قرآن را جمع کند، در پی حفصه فرستاد و از او خواست که تمام صفحات قرآن را برای وی بفرستد. حفصه هم پذیرفت! (1)

در روایت دیگری آمده: حفصه در آغاز قبول نمی کرد مگر این که عثمان تعهد کند که آنها را پس بفرستد، آنگاه پذیرفت. (2)

این سؤال پیش می آید: چرا عثمان قرآن حفصه را درخواست کرد؟ مگر جز آن، در مدینه قرآنی وجود نداشت؟ و اگر قرآن منحصر به آن بود، پس قرآنهای دیگر در سایر بلاد مسلمین از کجا آمده بود؟ و چرا حفصه قبول نمی کرد مگر این که عثمان متعهد شود که آن را پس بفرستد؟

بی گمان دلیل پیدایش قرآن در سایر بلاد، این بود که در

ص: 329

1- بخاری-ج6/266، فتح الباری ج 9/15.

2- ر. ک. تاریخ القرآن نوشته زنجانی ص 73 و عبد الصبور شاهین .

مدینه، قرآنهای دیگری نیز وجود داشت و از آنجا به سایر شهرها و بلاد اسلامی منتقل شده بود. پس اصحاب قرآنهای مخصوص خود داشتند که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) آن را اخذ کرده بودند.

و از اینجا نیز معلوم می شود قرآنهای دیگری غیر از قرآن حفصه وجود داشته، و با این حال عثمان سراغ آنها نمی رود و فقط دنبال قرآن حفصه است!

وانگهی عثمان پس از آنکه یک نسخه از قرآن حفصه بر میدارد، قرآن حفصه را به وی باز می گرداند و دستور می دهد فقط همان قرآن را تکثیر کنند و تمام قرآنهای دیگر را می سوزانند!⁽¹⁾

بنابر این، عثمان امت را بر یک قرآن جمع کرد و آن قرآنی بود که ابوبکر آن را گردآوری کرده بود و تمام قرآنهای دیگری که نزد اصحاب بود از بین برد.

باز هم این سؤال خودنمایی می کند: چه شد که عثمان را به عکس العمل واداشت تا جایی که دستور بدهد تمام قرآنهایی که نزد اصحاب است باید سوزانده شود؟

برای پاسخ این سؤال، لازم است، قرآنهای اصحاب را مورد بررسی قرار دهیم:

ص: 330

1- ر. ک. فتح الباری - ج 9 ص 16-17، البخاری ج 226/6.

یکی از قرآن‌ها مخصوص حضرت علی بود و یکی هم ابی‌کعب داشت. و قرآنی هم نزد ابن عباس بود و یکی در اختیار ابن مسعود. اینها مشهورترین قرآنه‌ایی است که در اختیار اصحاب - تا زمان عثمان - بود.

قرآن علی، ترتیب زمانی داشت و از سوره (اقراً) آغاز میشد و هفت جزء بود:

اول - به مقداری از سوره بقره تا سوره بینه.

دوم - از آغاز سوره آل عمران و منتهی می شد به سوره قریش.

سوم - از سوره نساء آغاز می شد و پایش سوره نمل بود.

چهارم - از سوره مائده آغاز و با سوره کافرون پایان می یافت.

پنجم - از سوره انعام آغاز می شد و نهایتش سوره تکوین بود.

ششم - از سوره اعراف تا سوره نصر.

هفتم - از سوره انفال شروع می شد و پایش به معوذتین ختم می شد.

و اما قرآن ابی‌کعب، از سوره فاتحه شروع می شد و به

سوره ناس پایان می پذیرفت با اختلافی در ترتیب سوره ها که عددش 105 سوره بود.

و اما قرآن ابن مسعود، 108 سوره بود که فاتحه و معوذتین جزء آنها نبود.

و قرآن ابن عباس از سوره اقرأ آغاز می شد و مشتمل بر 114 سوره بود.

اینچنین قرآنها هیچ زیانی به مسلمانان نمی رساند، زیرا طبق اجتهاد اصحاب، تقسیم و ترتیب داده شده بود و همه از رسول خدا اخذ کرده بودند. ولی آنچه عثمان را عصبانی می کرد، تفسیرهایی بود که بسیاری از اوهاام و شبهه ها را در مورد بسیاری از آیات قرآنی، برطرف می ساخت. ولی مصحف حفصه هیچ یک از این تفسیرها را نداشت و ترتیب سورههایش نیز با بقیه مصحف ها فرق میکرد.

تردیدی نیست که جدا شدن قرآن از این تفسیرها، فهم و درک نص قرآنی را تا اندازه های مشکل می ساخت و راه را برای اختلاف درباره این نصوص میگشود و مردم را به تفرقه و پراکندگی وامی داشت، چنانکه چنین هم شد. و اگر عثمان با سوزاندن قرآنها می خواست وحدت مردم را حفظ کند، ملاحظه

ص: 332

میکنیم که هرگز چنین هدفی محقق نشد زیرا بسیاری از اصحاب من جمله ابن مسعود، علیه عثمان قیام کردند، و جمع آوری قرآن او را نپذیرفتند. (1)

بخاری نقل می کند: روزی ابن مسعود سخنرانی می کرد، در میان خطبه اش چنین گفت: به خدا سوگند هفتاد و چند سوره را از شخص رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) دریافتم. به خدا سوگند اصحاب پیامبر می دانند که من هر چند بهترینشان نیستم ولی نسبت به کتاب خدا از همه داناترم! شفیق (راوی حدیث) گوید: من در میان مردم نشسته و منتظر بودم کسی ردش کند ولی هیچ کس او را رد نکرد. (2)

در روایت دیگری ابن مسعود گوید: به خدایی که جز او پروردگاری نیست سوگند، من بیشتر از همه، شأن نزول آیات را میدانم.

و اگر می دانستم کسی بیش از من به کتاب خدا آشنایی دارد، باهر مشقتی خود را به او می رساندم و از او استفاده می کردم! (3)

این موضعگیری ابن مسعود، پس از برنامه عثمان بود که از روی منبر کوفه با او مخالفت ورزید و چنانکه روایت می گوید، هیچ کس او را رد نکرد.

ص: 333

1- فتح الباری - ج 38/9 باب القراء من أصحاب النبي . اصحاب، عثمان را سوزاننده مصاحف نام نهادند.

2- بخاری- ج 229/6 کتاب فضائل القرآن. باب القراء من أصحاب النبي.

3- بخاری - ج 230/6 .

و وقتی بدانیم که ابن مسعود در زمان ابوبکر و عمر، جزء کسانی نبوده است که برای جمع آوری قرآن از آنها استمداد شده، عمق موضوعگیری او را درک خواهیم کرد. او می خواهد به مردم بفهماند که مطلب فراتر از مسأله قرائتهای قرآن است چنانکه آقایان می خواهند آن را مبرر برنامه عثمان بدانند. و برای روشن تر شدن مطلب، روایات دیگری را از لسان ابن مسعود یاد آور می شویم:

ابو داود و نسائی نقل کرده اند که روزی ابن مسعود در سخنرانی می گفت: قرائتهایتان را مخفی کنید! چطور به من دستور می دهید که طبق قرائت زید بن ثابت، قرآن را بخوانم، در حالی که من قرآن را از زبان رسول خدا شنیده ام.

ابن حجر (1) گوید: وقتی امر صادر شد که قرائتها تغییر یابد، عبدالله بن مسعود خیلی نگران شد و گفت: هر که می تواند قرائش را پنهان کند. آیا رها کنم آنچه را از رسول خدا شنیده ام (2)

و در روایت دیگری ابن مسعود گوید: من به تحقیق که قرآن خود را پنهان میکنم، پس هر که توانست این کار را انجام دهد. (3)

و روایت دیگری می گوید: به خدا قسم، قرآنم را به عثمان

ص: 334

1- فتح الباری - ج 9 ص 39.

2- فتح الباری - ج 9 ص 39.

3- فتح الباری - ج 9 ص 39.

نمیدهم. رسول خدا این قرآن را برای من خوانده است. (1) مقصود ابن مسعود از همه این روایتها این است که اصحاب، قرآن را مخفی کنند تا به عثمان نرسد و آنها را نسوزانند.

البته اهل سنت به خاطر فریب دادن مردم، روایتی را ساخته اند و از آن چنین فهمیده می شود که ابن مسعود از کار عثمان ناراحت بود ولی سرانجام با او موافقت کرد! وانگهی می گویند که ابن مسعود حافظ قرآن نبوده است و افرادی - در این زمینه - از او برتر بوده اند و لذا سخنش مورد اعتماد قرار نمی گیرد؟

ابن حجر گوید: وقتی قرآن عثمان به کوفه رسید، ابن مسعود از قرائت خود دست برداشت و قبول نکرد که قرآن خود را بسوزانند. و لذا مصحف او با مصحف قرآن فرق داشت. و شکی نیست که قرآن عثمان، مناسبترین قرآنها بوده است! (2)

چگونه ابن حجر حکم می کند که قرآن عثمان مناسبترین قرآنها بوده است؟!

بخاری گوید: مردی از عراق نزد عایشه آمد و گفت: با ام المؤمنین، مصحف را به من نشان بده. گفت: چرا؟ گفت: برای این که قرآن را طبق آن بنویسم، زیرا قرآن موجود در عراق مرتب نیست. عایشه گفت: چه ضرر دارد که آیات را بخوانی! آیاتی در

ص: 335

1- فتح الباری - ج 9 ص 39.

2- فتح الباری - ج 9 ص 32.

مکه نازل شد در حالی که من کودکی بازیگوش بودم. سپس مصحفش را آورد و آیات سوره ها را بر وی تلاوت کرد. (1)

هدف از این روایت، کوبیدن مصحف ابن مسعود است. زیرا این مرد از عراق جایگاه ابن مسعود) می آید و با تردید در مصحف های موجود در عراق، از عایشه می خواهد که مصحفش را به او بنمایاند. و روایت اشاره دارد به این که مصحف ابن مسعود، مرتب نیست.

بهر حال اگر این روایت را قبول کنیم، معنایش این است که غیر از قرآن حفصه و قرآن عثمان، قرآن عایشه نیز وجود دارد. و این روایت خود محکوم کننده عثمان است زیرا در کار خود به هیچ یک از قرآنهای حتی قرآن عایشه نیز اعتماد نکرده است. و هیچ شنیده نشده که قرآن عایشه همراه با سایر قرآنهای سوزانده شده باشد.

بخاری می گوید: از ابن عباس سؤال شد: آیا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) چیزی از خود باقی گذاشت؟ گفت: آنچه مابین دو جلد کتاب خدا است.

از محمد بن حنفیه سؤال شد، او هم گفت: چیزی نگذاشت

ص: 336

1- بخاری - ج 228/6 باب تالیف القرآن.

جز آنچه ما بین دو جلد است. (1)

سپس ابن حجر حاشیه ای بر این روایت می زند که آن را نقل میکنیم: ابن حجر گوید: مقصود این نیست که پیامبر قرآن را بصورت مرتب و جمع آوری شده ما بین دو جلد، بجای گذاشت، زیرا این سخن منافات دارد با آنچه قبلا یاد آور شدیم که ابوبکر و سپس عثمان قرآن را جمع کردند!

این مطلب رد بر کسانی است که ادعا کردند بسیاری از آیات قرآن به خاطر مرگ نگهدارندگان، از میان رفته است. و این از ساختگی های رافضی ها است، برای تصحیح ادعایشان که معتقدند نص بر امامت علی و سزاوارتر بودنش برای خلافت و جانشینی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم)، برای همگان ثابت بوده و صحابه آن را مخفی نگه داشته بودند. و این ادعا باطل است زیرا هرگز صحابه پنهان نکردند روایاتی از قبیل "انت منی بمنزله هارون من موسی" و دیگر احادیثی که مدعیان امامتش به آنها تمسک می جویند. و همچنین پنهان نکردند آنچه که با آن معارضه دارد یا عامش را تخصیص میدهد یا مطلقش را مقید می سازد. و همانا نویسنده کتاب (بخاری) لطف کرده در استدلال بر رافضیان به آنچه از محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که یکی از

ص: 337

1- بخاری - ج 234/6 باب من قال لم يترك النبي الاميين الدفتين. و معنایش این است که قرآنها در آن وقت نوشته بوده است.

پس اگر چیزی مربوط به پدرش بود، او سزاوارتر بود که بر آن اطلاع پیدا کند تا دیگران. و همچنین ابن عباس که پسر عموی علی است و بیش از همه با او همراه و همگام بوده و از احوالش با خبر بوده است. و منافاتی ندارد این سخن با سخن علی که می گوید: آنچه نزد ما است، کتاب خدا می باشد و آنچه در آن نوشته شده است. زیرا مقصود علی، احکامی بوده است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم و سلم و سلم) نقل کرده و نوشته، و نفی نمی کند که نزد او مسائل دیگری نیز از احکام هست که آنها را نوشته است. و اما پاسخ ابن عباس و ابن حنفیه، این است که مقصودشان از قرآن، همان بوده که تلاوت می شده است یا این که آنچه مربوط به امامت است یعنی چیزی را رها نکرده است از مسائل امامت جز آنچه در دسترس مردم است. و در تأیید این مطلب، ثابت شده است از برخی اصحاب که آیاتی از قرآن نازل شده، سپس تلاوتش منسوخ شده (رد شده) و حکمش باقی مانده. مگر نمانده است حدیثی مانند حدیث ابن عمر که می گوید: "والشیخ والشیخه اذا زنيا فارجموهما البتة". اگر مرد و زن پیر زنا کنند، حتما آنها را سنگسار کنید. و روایت انس در داستان قاریانی که در

چاه "معونه" کشته شدند. پس خداوند درباره شان نازل کرد. "بلغوا عنا قومنا انا قدلقينا ربنا" - به قوممان پیغام ما را برسانید که ما خدایمان را ملاقات کردیم.

و همچنین حدیث ابی بن کعب که گوید: سوره احزاب به اندازه سوره بقره بود. و حدیث حذیفه که درباره سوره توبه گوید:

یک چهارم آن را بیشتر نمی خوانند.

همه این احادیث صحیح است!! و همانا ابن الضریس از ابن عمر نقل کرده که می گفت: او را خوش نمی آمد اگر کسی ادعا می کرد که تمام قرآن را خوانده است! و می گفت: جزیی از قرآن وجود ندارد! و در این نیز هیچ معارضه ای نیست با روایتی که مورد بحثمان است (پیامبر رها نکرد جز آنچه ما بین دو جلد قرآن است) زیرا تمام آن آیات در زمان خود پیامبر منسوخ شده است! (1)

از این سخن ابن حجر، نتیجه میگیریم که:

- ابن حجر تلاش می کند که نص روایت یاد شده را تحریف نماید تا از آن فهمیده نشود که پیامبر تمام قرآن را به طور کامل و مرتب رها کرده، زیرا این معنی منافات دارد با کار ابوبکر و عثمان در مورد قرآن.

- ابن حجر نقل می کند که قبل از مصحف ابوبکر، مصحفی نیز وجود داشته است.

ص: 339

1- فتح الباری - ج 9 ص 54.

- ابن حجر بر این باور است که محتوای نص باید با کار ابوبکر مطابقت داشته باشد، نه بالعکس.

- ابن حجر سخن خودش را نیز نقض کرده که می گوید: این نص رد بر کسانی است که معتقدند با مرگ حافظین قرآن، بسیاری از آیات قرآن از بین رفته است. زیرا معنای سخنش این است که قرآن مرتب و کامل بوده است و جای طعنها و شبهه های مخالفین نبوده که در آن طعن کنند، در حالی که خودش این ترتیب قرآن را نفی می کند و جمع آوریش را به ابوبکر نسبت می دهد.

- بسیاری از نصوص وجود دارد که دلالت می کند بر این که آیاتی از قرآن بوده که در قرآن جای نگرفته است.

- شیعیان که ابن حجر آنان را "رافضی" ها می خواند، هرگز ادعا نمی کنند که در قرآن آیاتی مربوط به امامت علی هست و اصحاب آنها را کتمان کرده اند.

- اهل سنت بسیاری از احادیث مربوط به اهل بیت خصوصاً حضرت علی را نقل کرده اند و آنها را پنهان نداشته اند، ولی مورد تردید قرار داده و آنها را به خاطر دور کردن مسلمانان از اهل بیت، به دلخواه خود، نه آنچه حقیقت دارد، تأویل کرده اند.

- احتجاج بخاری به سخن ابن عباس یا ابن حنفیه، علیه

شیعیان، احتجاج غلطی است، زیرا به آسانی می شود روایاتی را از زبان ائمه شیعه، ساخت. و همانا در بخاری و دیگر کتابهای حدیث اهل سنت، روایاتی از زبان شخص حضرت علی ساخته شده که شیعیان خود را مورد نکوهش قرار می دهد و دشمنانش را می ستاید. پس باید خود روایات را مورد بررسی قرار داد.

- هرگز شیعیان ادعا نکرده اند که محمد بن حنفیه یکی از امامانشان است، چنانکه ابن حجر ادعا کرده است.

- ابن حجر روایت نقل شده از علی را نیز تحریف می کند و میگوید مقصود علی از سخنش (ما عندنا الا کتاب الله) محدوده احکام وارده از رسول خدا است. گویا می خواهد بگوید که علی، تمام قرآن را از زبان رسول خدا ننوشته و فقط آیات احکام را نگاشته است.

- ابن حجر مقصود از سخن ابن عباس و ابن حنفیه را محدوده آنچه از قرآن تلاوت می شود، می داند، یا محدوده آیات امامت! و این مطلب اشاره به این است که قرآن مورد نظر، کامل نیست و فقط برخی از آیاتش است و بس.

- آنچه ابن حجر در مورد آیات منسوخ شده، یادآور شده است، اعتماد بر روایات صحیحیحه ای دارد، البته به ادعای

خودش! ولی مگر ممکن است با وجود یک روایت، آیاتی را منسوخ دانست؟!

و به عبارت دیگر: مگر می شود احادیث را مقدم بر قرآن دانست؟ آری! اینان تمام امور را وارونه جلوه دادند و مطالبی آوردند که با شرع و عقل، منافات و تناقض دارد، زیرا روایات را حاکم بر قرآن دانستند. ادعا کردند که گاهی روایات، آیه ای را بر می دارد و یا حکمش را منسوخ میکنند و با تلاوتش را برمی دارد ولی حکمش را باقی می گذارد! و همچنین روایاتی را می آورند که ادعای نقصان در برخی سوره های قرآن دارد، چنانچه ابن حجر یادآور شد. و بی گمان تمام این مطالب نسبت به قرآن مردود و محکوم است.

و گویا ابن حجر، نکته مهمی را فراموش کرده است.

سؤالهایی که از ابن عباس و ابن حنفیه و حضرت علی در مورد ما ترک پیامبر شده است، در حقیقت اشاره به خطی دارد که معتقد است پیامبر چیز مخصوصی را رها کرده و پرسش کنندگان، دنبال آن حقیقت اند. و این سؤالها تصادفی نبوده است.

مهمترین چیزی که از روایت ابن عباس و ابن حنفیه استفاده

می شود این است که هر یک، مصحفی داشته است. و این به تنهایی کافی است که ادعاهای ابن حجر و دیگر فقهای قوم را رد کند که تلاش می کنند مقام ابوبکر و عمر را با جمع قرآن بالا ببرند؟ بار دیگر می پرسیم: چه شد که عثمان از این قرآنها استفاده نکرد؟ و چرا به مصحف امام علی علیه السلام روی نیاورد؟

ترتیب قرآن

از آنچه گذشت، نتیجه می گیریم که مصحف عثمان با سایر مصحف های اصحاب، تفاوت دارد. و همانا اصحاب و در رأس آنان ابن مسعود با او مخالفت کردند و شاید امام علی علیه السلام نیز مخالفت کرده باشد هر چند روایات اهل سنت، به آن اشاره ای ندارد، بلکه به عکس آن را ثابت می کند، یعنی که حضرت علی علیه السلام با عثمان همکاری کرده و در مورد جمع آوری قرآن از سوی عثمان، او را ستایش کرده است! (1)

البته طبیعی است که اهل سنت هیچ نوع اختلافی را میان امام علی علیه السلام و عثمان درباره قرآن، یادآور نشوند، زیرا این مطلب نه به نفع عثمان است و نه به نفع قرآنش و نه به نفع خطی که پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) حاکم بوده است.

ص: 343

1- اهل سنت از زبان حضرت علی علیه السلام نقل می کنند که گفته است: اگر من هم به جای عثمان بودم، نسبت به قرآنها همان کار را انجام می دادم. به کتاب تاریخ قرآن مراجعه کن.

و از این که مصحف ها در مورد ترتیب سور، با یکدیگر اختلاف دارند، مسأله ترتیب سور را مورد بحث قرار می دهیم که آیا این مطلب توقیفی است یعنی به دستور وحی است (یا اختیاری؟

در روایت عایشه که نقل شد، وی به عراقی سؤال کننده می گوید: چه ضرر دارد که هر آیه ای را بخوانی؟ و این به صراحت اشاره دارد به این که مسئله ترتیب سور، اختیاری است نه توقیفی ابن حجر از ابن بطال نقل می کند که گفت: کسی را سراغ ندارم که معتقد به وجوب ترتیب سور در قرائت قرآن باشد، چه در نماز و چه در غیر نماز (1) همچنین نقل می کند که ترتیب سور اختیاری است و از سوی پیامبر دستوری در آن مورد نیامده است. و این قول عموم اهل سنت است که قاضی باقلانی نیز آن را پذیرفته و می گوید:

ترتیب سور واجب نیست، چه در نماز و چه در درس و چه در تعلیم قرآن، و لذا مصحفها اختلاف دارند و هنگامی که مصحف عثمان نوشته شد، آن را همانگونه که الآن در دسترس است، ترتیب

ص: 344

همچنین از باقلانی نقل شده که گوید: احتمال دارد که خود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) قرآن را به این نحو، مرتب کرده باشد. و احتمال هم دارد که اجتهاد صحابه باشد ولی رجحان با رأی اول است. (2)

ابن حجر گوید: بعید نیست که ترتیب سوره ها نسبت به یکدیگر یا بیشتر سوره ها، توقیفی (الهی) باشد، هر چند ممکن است برخی از آنها، اجتهاد بعضی از اصحاب باشد. (3)

احمد، نسائی، ترمذی و حاکم از ابن عباس نقل کرده اند که گوید: به عثمان گفتم چه شد که سوره انفال را - که از مثانی است . و سوره براءت (توبه) را - که از مبین است - کنار یکدیگر قرار دادید و بسم الله الرحمن الرحیم را از میانشان برداشتید و آنها را جزء سوره های، هفتگانه طولانی قرار دادید؟ عثمان گفت: چه بسا سوره ای بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) نازل می شد که اعداد آیاتش نیز مشخص بود، پس گاهی بعضی از آیاتش که نازل می شد، حضرت به نویسندگان می فرمود: این آیات را در فلان سوره قرار دهید. و انفال از نخستین سوره هائی بود که در مدینه نازل شد و سوره براءت در آخر قرآن بود، و داستانش شبیه به انفال بود، پس

ص: 345

1- فتح الباری - ج 9 ص 32.

2- فتح الباری - ج 34/9 .

3- فتح الباری - ج 34/9 .

من خیال کردم این جزئی از آن سوره است، و رسول خدا از دنیا رفت در حالی که چیزی از این مطلب به ما نفرمود!!⁽¹⁾

ابن حجر بر این روایت حاشیه می زند و می گوید: این دلالت دارد بر این که ترتیب آیات در هر سوره‌های بدستور وحی توقیفی بوده است. و چون در مورد سوره انفال، پیامبر مطلبی نفرموده بود، عثمان طبق اجتهاد خویش، آن را به سوره انفال اضافه کرد!⁽²⁾

بنابر این روایت، می توان گفت: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) دستوری داد که فلان آیه را در فلان سوره قرار دهید، معنایش این است که جمع و ترتیب قرآن زیر نظر خود حضرت بوده است. پس رسول خدا قرآن را جمع آوری شده و مرتب رها کرد و از دنیا رحلت فرمود. پس ابوبکر و عثمان چه کاری کرده بودند؟! وانگهی چگونه پیامبر از دنیا رفت و تکلیف سوره برائت را مشخص نکرد؟!

این سرگردانی، ابن حجر را به تناقض واداشته است. زیرا علی رغم این که وی معتقد است که ترتیب قرآن توقیفی و به امر رسول خدا است، اجتهاد عثمان را نیز در ترتیب سوره برائت و قرار دادن آن پس از سوره انفال، نفی نکرده و کارش را مورد تأیید

ص: 346

1- فتح الباری - ج 34/9 .

2- فتح الباری - ج 25/9 .

قرار می دهد، و او با این سخن، عمل ابوبکر و عثمان را محکوم می نماید زیرا در قرآن دخالت ناروا کردند و با رسول خدا در این مورد مخالفت نمودند، زیرا ترتیب قرآن نمی شود اختیاری باشد، پس چگونه عثمان قرآن را طبق روش خود، ترتیب داد؟ و اگر ترتیب قرآن، توقیفی باشد، عثمان نمی بایست این کار را انجام بدهد و عملش تحریف صریح قرآن می باشد و کسی با او در این زمینه موافقت ندارد، بلکه جرأت نیز ندارد با او همراهی کند.

بخاری روایت کرده که جبرئیل هر سال یک بار، قرآن را بر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) عرضه می داشت، ولی در آن سالی که حضرت قبض روح شد، دو بار قرآن را عرضه داشت. (1)

این روایت با تمام کار این آقایان مخالفت دارد، و ما را میان دو امر قرار می دهد: یا این که در کنار ابوبکر و عثمان قرار بگیریم، و مصحف عثمان را بپذیریم. و یا این که روایتی را که مواضع آنان را مورد تأیید قرار می دهد، رد کنیم، و در نتیجه مصحف عثمان را نیز رد نمائیم. مثلاً- این روایت تأکید دارد که قرآن مورد اعتنای جبرئیل و پیامبر بوده و حضرت رسول تا روز رحلت، به آن اهمیت می داده است. پس فرصتی برای دیگران نمی ماند که پس از پیامبر، در آن دخالت بنمایند، چرا که قرآن، کامل است و

ص: 347

مرتب است و هیچ کم و زیادی ندارد.

از اینجا است که دیده‌ها متوجه حقیقتی است که این قوم می‌خواهند آن را پنهان کنند. حقیقت این است که قطعاً رسول خدا قرآن را به صورت کامل و ترتیب یافته، به یکی از اصحابش واگذار کرده که صفات نگهداری و توان محافظت آن را دارا بوده و امانت را در رساندن قرآن به مردم، حفظ کرده است. و در میان اصحاب پیامبر، کسی که دارای چنین صفاتی باشد، جز علی بن ابی طالب نیست.

من وقتی به این حقیقت رسیدم، راز رابطه‌ای که پیامبر میان قرآن و عترت قرار داده را درک کردم. این رابطه دلالت دارد به این که قرآن فقط نزد عترت است و بس، و اگر اندیشه عترت از ذهن مسلمانی خارج شود، حقیقت قرآن از ذهن او خارج شده است و بی‌گمان آماج تیرهای شک و تردید و سرگردانی در میان انبوه روایتهای متناقض در مورد قرآن کریم، قرار خواهد گرفت.

و اگر اندیشه اهل بیت، در قرآن جمع‌آوری شده توسط عثمان، روشن بود، هرگز بنی‌امیه نمی‌توانستند آنان را کنار بزنند و از مردم دور سازند و علومشان را پنهان کنند. و هرگز چنین روایتهای باطلی دیده نمی‌شد که قرآن را پشت پرده قرار دهد و

ص: 348

حاکمان را تایید کند و میان مسلمانان و اهل بیت علیهم السلام تفرقه و اختلاف اندازد .

و اگر خط اهل بیت، علیهم السلام روشن بود، چنین فقیهانی پیدا نمی شدند که بنی امیه را مشروعیت بخشند و مورد استناد حاکمان اموی قرار گیرند.

جدا ساختن قرآن از تفسیر هائی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و سلم نقل شده، همراه با ترتیب مغرضانه از سوی عثمان، بزرگترین پشتوانه را برای حاکمان بنی امیه و سایر حکام پس از آنان، قرار داد، ولذا اگر مصحف عثمان نبود، اثری از بنی امیه باقی نمی ماند و خطشان بر مردم حکومت نمی کرد.

انگیزه عثمان در جمع آوریش، چیزی جز کنار زدن قرآن موجود نبود که همان قرآن اهل بیت علیهم السلام می باشد و صحابه آن را از امام علی تحویل گرفتند، ولی مسلمانان را وادار به هجرانش کردند.

توضیح مترجم:

نکته ای که لازم است در متن گنجانده شود، این است که همین قرآن موجود، قرآنی است کامل و هیچ تحریفی در آن روا نیست و خداوند خود متعهد به نگهداری و محافظتش شده «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» و هیچ کم و زیادی در آن وجود

ندارد، و مقصود نویسنده محترم، تفسیرهایی است که از اهل بیت درباره قرآن شده و این تفسیرها مهجور و متروک مانده است و دلیل جدا بودن قرآن از عترت، طبق فرموده رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) همین است که آنان باید مفسر قرآن باشند و بس .

چرا که اهل البیت ادوی بما فی البیت". و اگر تحریفی دیده می شود، در کتابهای اهل سنت است، چنانکه برخی از آنها را ملاحظه کردید و آیات دیگری نیز در کتابهایشان نوشته شده که معتقدند از قرآن موجود، حذف شده است ولی ما هرگز چنین عقیده ای را نمی پذیریم، و بر این باوریم که هیچ باطلی به هیچ نحو در قرآن راه ندارد «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»

ص: 350

1- ر. ک. بخاری - ج 6/288 کتاب فضائل القرآن .باب انزل القرآن علی سبعة احرف.

2- ر. ک. فتح الباری، شرح البخاری - ج 9 ص 23

3- ر. ک. بخاری - ج 6 / 225 کتاب فضائل القرآن - باب جمع القرآن.

4- از جمله این روایتها سخن رسول گرامی اسلام است که فرمود: "بهترین شما کسانی هستند که قرآن را فرا گرفته و به دیگران یاد دادند. و سخنش با ابن عمر که به او فرمود: "در چند روز قرآن را می خوانی؟" و تأکید حضرتش بر قرائت و تلاوت قرآن ملاحظه کن حدیث ثقلین را: کتاب الله و عترتی.

5- ر. ک. به بخاری - ج 6/225 کتاب فضائل القرآن - باب جمع القرآن.

6- ابوبکر و عثمان دو شاهد بر آیاتی که اختلاف در آنها بود، می گرفتند. ر. ک. به فتح الباری - ج 9- کتاب فضائل القرآن.

7- بخاری- ج 6/266، فتح الباری ج 9 / 15.

8- ر. ک. تاریخ القرآن نوشته زنجانی ص 73 و عبد الصبور شاهین .

9- ر. ک. فتح الباری - ج 9 ص 16-17، البخاری ج 6/226 .

10- فتح الباری - ج 9/38 باب القراء من أصحاب النبي . اصحاب، عثمان را سوزاننده مصاحف نام نهادند.

11- بخاری- ج 6/229 کتاب فضائل القرآن. باب القراء من أصحاب النبي.

12- بخاری - ج 6/230 .

13 - 16 - فتح الباری - ج 9 ص 39.

17- فتح الباری - ج 9 ص 32.

18- بخاری - ج 228/6 باب تالیف القرآن.

19 - بخاری - ج 234/6 باب من قال لم یتک النبی الامیین الدفتین.

و معنایش این است که قرآنها در آن وقت نوشته بوده است.

20 - فتح الباری - ج 9 ص 54.

21 - اهل سنت از زبان حضرت علی علیه السلام نقل می کنند که گفته است: اگر من هم به جای عثمان بودم، نسبت به قرآنها همان کار را انجام می دادم. به کتاب تاریخ قرآن مراجعه کن.

22 - فتح الباری - ج 9 ص 32 باب تالیف القرآن

23 - فتح الباری - ج 9 ص 32.

24 تا 26 - فتح الباری - ج 9/34.

27 - فتح الباری - ج 9/25.

28- بخاری- ج 229/6 باب کان جبریل یعرض القرآن علی النبی

ص: 352

سرگردانی فکری که در دوران سنی بودنم مرا احاطه کرده بود، همواره مرا وامی داشت که بر این عقیده استوار باشم: باید قواعدی را استنباط کرد که مسلمان را در شناخت حق و رفع اشکال میان متن و شخصیتها یا میان دین و میراث، یاری بخشد. و همانا این کتاب چنین قواعدی را در بر داشت که برای تعمیم فایده، آنها را در چند خط خلاصه می کنیم:

* حق منحصر در قرآن است.

* احادیث نبوی باید سازگار با قرآن باشد.

* گفتار و کردار و رفتار رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) همواره سازگار و مطابق با قرآن است.

* امام علی علیه السلام مقیاس و معیار حق است.

* میراث حادث بر نص است.

* نص بالاتر از شخصیات است.

* حق با نص شناخته می شود.

* فراگیری از عقل در نص، شرعا واجب است.

* همه اصحاب عادل نیستند.

قرآن شالوده و اساسی است که اسلام بر آن بنیان نهاده شده است و تنها مصدر حقی است که هیچ شک و تردید و باطلی در آن راه ندارد و باید روایات نبوی با آن معیار حق سنجیده شود.

و عقیده بر آن است که نقش حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم و سلم) تبلیغ و تبیین احکام است نه اضافه کردن یا با قرآن مخالفت نمودن. و همانا امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام، گروه برگزیده ای هستند که برای امامت و رهبری امت پس از پیامبر، انتخاب شده اند. و باید فرق گذاشت میان دین و میراث و میان نص و شخصیات و همانا مردان بوسیله حق شناسایی می شوند و بی گمان عدالت و قداست تمام اصحاب، مسئله باطلی است. تمام این امور مقدمه ای هستند ضروری برای رسیدن به حق و بدون این مقدمه، مسلمان راه خود را گم میکند و دست و پا بسته، به سخنان شخصیات معتقد می شود و در زنجیرهای میراث زندانی و مقید می شود و رأی را مقدم بر نص میدانند!

وضعیت کنونی مسلمانان گواه این حالت گمراهی است که مسلمین در سایه طرحهای اسلامی موجود، زندگی می کنند؛ این وضعیت کژی که همواره گروه ها و اندیشه های باطل از آن زائیده شده و صف مسلمین را بر هم می زند و اتحاد را از بین می برد و

ص: 354

تفرقه و پراکندگی را در میان مسلمانان ایجاد میکنند. و همچنین پیدایش این افکار و تصوره‌های ناروا است که مسلمانان را به عقب می‌راند و آنان را کج فهم و نادان جلوه می‌دهد. و بی‌گمان همه اینها زائیده برتری دادن به سخنان شخصیات و پشت پرده ماندن نصوص و متون است.

ص: 355

ارشاد الساري لشرح صحيح البخارى - دار احياء التراث العربي - بيروت .

الاصابة في تمييز الصحابة - دار احياء التراث العربي - بيروت.

البداية والنهاية «ابن كثير» - دار الفكر - بيروت.

تاريخ الخلفاء «سيوطي» - مطبعة الفجالة الجديدة - القاهرة .

تاريخ الطبري - دار سويدان - بيروت لبنان.

تاريخ عمر بن الخطاب «ابن جوزي» - دار احياء علوم الدين - دمشق.

تاريخ قرآن «زنجاني» سازمان تبليغات اسلامي.

تاريخ مدينة دمشق «ابن عساكر» - دار الفكر - بيروت .

تذكرة الحفاظ - دار احياء التراث العربي - بيروت.

تلخيص المستدرک «ذهبي» - دار المعرفة - بيروت .

تهذيب التهذيب - دار صادر - بيروت.

الجامع الصحيح «ترمذي» - دار احياء التراث العربي - بيروت، لبنان.

خصائص النسائي - مكتبة المعلا - الكويت.

الدرر الكامنة في اعيان المائة الثامنة - دار الجيل - بيروت .

سنن ابن ماجه - دار الفكر - بيروت.

سنن أبي داود - دار احياء التراث العربي - بيروت.

السيف والسياسة - دار الحسام - القاهرة.

شرح العقيدة الطحاوية - دار الفكر - .

شرح العقيدة الواسطية - دار الهجرة - الرياض.

صحيح البخاري - دار احياء التراث العربي - بيروت، لبنان.

صحيح مسلم - دار احياء التراث العربي - بيروت، لبنان.

صحيح مسلم بشرح النووي - دار احياء التراث العربي - بيروت، لبنان.

طبقات ابن سعد - دار صادر، دار بيروت.

فتاوى ابن تيمية - سعودية.

فتح الباري - دار احياء التراث العربي - بيروت .

كنز العمال - مؤسسة الرسالة - بيروت.

مستدرك الحاكم - دار المعرفة - بيروت، لبنان .

مسند أحمد - دار الفكر - الملل والنحل - منشورات الرضي - قم، الطبعة الثانية .

موطأ مالك - دار احياء التراث العربي.

ميزان الاعتدال «ذهبي» - دار المعرفة - بيروت .

وفيات الأعيان «ابن خلكان» - دار صادر - بيروت.

ص: 358

فهرست مطالب:

مطلب صفحه

پیشگفتار ... 5

آغاز راه ... 11

بررسی واقعیت... 13

اخلاق ... 17

مسافرت‌هایی به عراق و کویت ... 22

رهایی از گذشته

گروه‌های اسلامی مرا وادار به رهایی از گذشته نمودند ... 31

گروه تکفیر... 33

اندیشه حاکمیت ... 36

کتابهای عقیدتی... 42

پیروی... 47

دین و میراث... 59

دین چیست ... 60

میراث چیست ... 63

حق و باطل ... 68

میراث سنی و میراث شیعی... 76

ص: 359

دوران تردید

واز تردید، یقین می آید پدید... 83

توجیه و تأویل... 99

پیامبر و زنان... 121

علم حدیث بین متن و سند... 131

صحابه... 153

اجماع... 169

بزرگ جلوه دادن شخصیت ها... 183

کوچک کردن شخصیت امام علی... 185

عشره مبشره به بهشت... 191

عمر... 209

عثمان... 227

طرح و ایده تشیع

عوامل جذب... 245

قرآن و عقل... 2447

امام علی... 250

اجتهاد... 256

بنیاد مذهبی... 258

ص: 360

دو اشکال در طرح تشیع

عصمت و غیبت... 265

جایگاه اشکال... 266

عصمت... 275

غیبت... 280

پس از تشیع

شخصیت مصری... 296

انجمن شیعیان... 313

قرآن

جمع قرآن... 322

قرآن های اصحاب... 331

ترتیب قرآن... 343

توضیح مترجم... 349

پس گفتار... 353

ص: 361

- 1- آنگاه هدایت شدم دکتر محمد تیجانی تونسوی
- 2- همراه با راستگویان دکتر محمد تیجانی تونسوی
- 3- از آگاهان پرسید دکتر محمد تیجانی تونسوی
- 4- اهل سنت واقعی دکتر محمد تیجانی تونسوی
- 5- در جستجوی حقیقت دکتر أسعد وحید القاسم
- 6- حق جو وحق شناس (ترجمة المراجعات) علامة سید شرف الدین موسوی
- 7- پیشینه سیاسی فکری وهاویت محمد ابراهیم انصاری
- 8- تناسب آیات آیه الله شیخ محمد هادی معرفت
- 9- خاطرات مدرسه سید محمد جواد مُهری
- 10- فریب: کنکاشی در اسلام راستین نویسنده بزرگ مصری صالح الوردانی ترجمه سید محمد جواد مُهری

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

